

عبدالله شاه دان گوینده رادیو افغانستان

بناغلی محمد داؤد رئیس دولت دیپلوم های فارغان حربی پوهنتون را توزیع فرمودند



بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدر اعظم در محفل توزیع دیپلوم های فارغان حربی پوهنتون بیانیه شانرا ایراد میفرمایند.

بناغلی محمد داؤد گفتند : امیدوارم مردم نجیب افغانستان با درك حقایق تاریخی و ایجابات عصری که دران زیست میکنیم با تصمیم کامل و عزم خلل ناپذیر برای سعادت آینده خویش و وطن خویش با قدم های سنجیده، متین و استوار به پیش روند . خداوند توانا داین راه مددگار ما باشد .

رهبر بزرگ ما افزودند :

ماجز سعادت افغانستان عزیز و خدمت باصداقت به هموطنان خود آرزوی نداریم، اما اگر بعضی از عناصر فاسد خود غرض و وطن فروش به تحریک و تشویق دشمنان افغانستان تصور کرده باشند ما را از این هدف مقدس ملی مانصرف خواهند ساخت مر تکب اشتباه بزرگی خواهند شد .

رئیس دولت و صدر اعظم گفتند :

آنها بیکه برای اهداف مقدس ملی خود از همه چیز گذشته و باقبول هرگونه قربانی و ایثار انقلابی را بوجود آوردند و نظام نوینی را بنا نهادند کردند امیدوار اند به لطف خداوند بزرگ و پشتیبانی مردم، متو دین و جوانان وطنپرست واردوی فداکار افغانستان باهمان روحیه انقلابی از نظام نوین و اهداف مقدس انقلاب دفاع نمایند.

علم دانش زحمت و صداکاری ایثار و از خود گذری تقوا و پایداری بوظایف دسپلین و مقدسات ملی کلید و اساس آن موفقیت خواهد بود مشروط براینکه قلباً قبول و عملاً تطبیق گردد.

مردم مگر اینکه برای رسیدن به آن کاملاً مصمم باشند .

رئیس دولت و صدر اعظم علاوه کردند :

تصمیم شرط اول موفقیت است

قایدملی ما اظهارداشتند :

وظیفه خود میدانم برای شما خاطرنشان سازم که هیچ ملتی در هیچ عصر و زمان نتوانسته و نمیتواند به آرزوها و تمنیات ملی خویش نایل

بناغلی محمد داؤد رئیس دولت عصر چهار شنبه هجری دیپلوم های فارغان حربی پوهنتون را در محفل بزرگی که باین مناسبت دران پوهنتون ترتیب شده بود توزیع فرمودند .

هنگام ورود رهبر ملی مادر مدخل پوهنتون از طرف کوهاندان، استادان و محصلان پوهنتون استقبال شدند.

موقعیکه رئیس دولت و صدر اعظم به تالار ادیتوریوم پوهنتون تشریف آوردند تمام حضار بپا ایستاده بپا ابراز احساسات و کف زدن های مهتد از ایشان استقبال کردند.

بناغلی رئیس دولت بعد از توزیع دیپلوم های او کین دسته از فارغان جوان اردوی جمهوریت افغانستان خطاب فرمودند :

شما که فرماندا نان فردای اردوی جمهوریت نوین افغانستان خواهید بود وظایف و مسؤولیت های بس بزرگ و سنگین در پیش دارید .

امیدوارم که ایمان تان بخدا عشق تان به سعادت و تعالی وطن و خدمت به هموطنان عزیز و علاقه و پایداری تان به وظایف مقدس عسکری و فواین مملکت راهنمای شما باشد و بتوانید در پرتو آن وظیفه اصلی تان را که حفظ استقلال و حاکمیت ملی و استحکام نظام جمهوری و بر آوردن آمال ملی افغانستان است بر آورده سازید .



رهبر بزرگ ما موقعیکه دیپلوم و جایزه یک تن از فارغان را اعطا میفرمایند .

رئیس دولت و صدراعظم معین وزارت

خارجہ یوگوسلاویا را بحضور پذیرفتند



بنیاعلی محمد داؤدرئیس دولت و صدراعظم هنگامیکه بنیاعلی پتیرج معین وزارت خارجہ یوگوسلاویا را بحضور پذیرفتند.

بنیاعلی پتیرج تمنیات گرم بنیاعلی تیتو رئیس دولت یوگوسلاویا را به بنیاعلی محمد داؤد رسانید.
بنیاعلی محمد داؤد از بنیاعلی پتیرج خواهش کردند آرزوهای صمیمانه ایشان را به بنیاعلی تیتو برساند.
بنیاعلی یاکشا پتیرج با دوکتر محمد حسن شرق معاون صدراعظم افغانستان نیز ملاقات بعمل آورد.
بقیه در صفحه ۶۳

معین وزارت امور خارجہ یوگوسلاویا بنیاعلی یاکشا پتیرج بنا بدعوت بنیاعلی وحید عبداللہ معین سیاسی وزارت امور خارجہ دولت جمہوری افغانستان از تاریخ ۳۰ قوس تا ۳ جی ۱۳۵۲ از افغانستان باز دید رسمی بعمل آورد.
بنیاعلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم افغانستان بنیاعلی یاکشا پتیرج را پذیرفتند و با وی صحبت دوستانہ کردند.

بنیاعلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم ساعت یازده قبل از ظهر ۲ جی بنیاعلی یاکشا پتیرج معین وزارت خارجہ یوگوسلاویا را در قصر گلخانہ ریاست جمہوری بحضور پذیرفتند.
دربین موقع بنیاعلی وحید عبداللہ معین سیاسی وزارت امور خار جہ و بنیاعلی سوباجیک سفیر کبیر یوگوسلاوی در کابل نیز حاضر بودند.

قاید ملی ما در ختم بیانات شان خطاب بجوانان گفتند.
جوانان عزیز یک یادگیر ۱ یسن موفقیت را به همه شما تبریک میگویم و از قوماندهانان و استادان محترم تا ن اظهار تشکر مینمایم.
پایندہ باد افغانستان
جاوید باد جمہوریت
کامیاب و سر فراز باد اردوی فدا کار افغانستان
در این مراسم بزرگ اعضای کمیته مرکزی، اعضای کابینہ، جنرال‌ها و صاحبمنصبان اردوی جمہوری اشتراک ورزیدہ بودند.
قبل از توزیع دیپلوم‌ها دگروال ارکانرپ خلیل اللہ امین معا و ن حربی پوهنتون تشریف آوری مؤسس ورئیس دولت جمہوری افغانستان را درین محفل بزرگ خیر مقدم گفته اظهار داشت:
جوانان فارغ التحصیل بار و حیة فطری عالی و وطنپرستی و جمہوری‌خواہی تربیہ شدہ اند و این جوانان ما نند هر عضو دیگر اردو باعث سرشاری کہ بوطن مقدس ورزیم دلخواہ شان دارند بہمو فقیہ و متانت میتوانند این مکلفیت‌های عظیم تاویخی را در پرتو ارزشهای نظام جدید و برای بقای انقلاب سترگ جمہوریت مادر روشنی رهنمایی‌های رہبر بزرگ گنملی بوجه حسن ایفا نمایند.

وی گفت : ایشان با فہم کامل و ادراک تمام مسؤولیت‌های خویش در مقابل مادر وطن طی مراسم تحلیفی کہ معین دیروز بجا آوردند سوگند یاد کردند تا در راه بر آورده شدن این نوع مامول مقدس از هر نوع فداکاری و ایثار دریغ نکنند.
متعاقب ختم بیانات بنیاعلی رئیس دولت سرود ملی جدید جمہوریت افغانستان بر ای نخستین بار نواخته شد.

فیصلہ دیوان حرب بالای یک عہدہ خاینین ملی عملی گردید

همچنان اشخاص آتی بہ مہدتهای مختلف حبس محکوم گردیدہ اند:

- ۱- غلام حیدر بہ پانزدہ سال.
- ۲- تورن جنرال نیک محمد بہ دہ سال.
- ۳- جگرن سیف الرحمن بہ دہ سال.
- ۴- تورن جنرال محمد رحیم بہ ہشت سال.
- ۵- دگروال متقاعد گلشاہ علی بہ ہفت سال.
- ۶- تورن نقیب اللہ بہ ہفت سال.
- ۷- دگروال نور احمد بہ پنج سال.
- ۸- محمد اکبر جگرن بہ چہار سال.

آنهاہی را کہ دیوان حرب محکوم بہ حبس دوام نمودہ است قرار ذیل اند:

- ۱- دگر جنرال متقاعد عبد الرزاق.
- ۲- دگروال کوهات.
- ۳- دگروال متقاعد امین اللہ.
- ۴- دگروال ممتاز.
- ۵- جگرن سید ہاشم.
- ۶- تورن محمد اکرم.
- ۷- حاجی فقیر محمد.

آنانیکہ بہ جرم خیانت ملی بہ استناد اصول نامہ جزای عسکری محکوم بہ اعدام شدہ اند عبارتند:

- ۱- محمد ہاشم میوند وال کہ قبلا نتحار کردہ.
- ۲- تورن جنرال متقاعد خان محمد.
- ۳- سیف الرحمن وکیل.
- ۴- محمد عارف تاجر.
- ۵- دگروال زرغونشاہ.
- ۶- دگر وال سید امیر.

طوریکہ ہمو طیان گرامی خبر داوند قبلا برای بر انداختن نظام جمہوری یک عہدہ خاینین ملی دسیسہ ای ترتیب دادہ بودند

کہ از طرف حکومت جمہوری کشف و بعد از نشر بعضی از آثار ایشان در جراید و را دیو

دوسہ نسبتی آنها تکمیل وہ دیوان حرب جہت محاکمہ سپردہ شدہ بود.

دیوان حرب در بارہ یکعہدہ آنها فیصلہ و فیصلہ آنها روز اول جدی عملی گردید.

متن بیانیه پوهاند دوکتور نوین وزیر اطلاعات و کلتور دولت جمهوری افغانستان

در کنفرانس بین الحکوماتی،

در مورد پالیسی های کلتوری در آسیا

بناغلی رئیس

جلالتیابان، خانما، آقایان!

بناغلی رئیس، نخست اجازه می خواهم انتخاب شمارا بچیت رئیس این اجتماع بزرگ که در نوع خود بینظیر میباشد تبریک بگویم. لیاقت و کفایت عالی شما و کریر ممتازتان موجب گردید که شما بریاست این اجتماع انتخاب گردید.

من از طرف هیات افغانستان موفقیت شما را درین امر مهم خواهام و از همکاری هیات افغانی در ایفای وظایف مهم تان اطمینان میدهم. انعقاد اولین کنفرانس بین الحکوماتی درباره پالیسی های کلتوری در اندونیزیا که جمهوری افغانستان به آن روابط دوستانه دارد خیلی مناسب میباشد. ثقافت و کلتور اندونیزیا بذات خود یک غنای بزرگ آسیایی و جزء لاینفک کلتور آسیایی میباشد اگر تاجاییکه به کلتور و ثقافت مربوط است این گفته صدق پیدا بتواند که در اتحاد تنوع موجود شده میتواند. پس مصداق آن قاره آسیا است که مهد غنی ترین و مولدترین کلتور های جهان است.

ولی یک نگاه مختصر بی گذشته آسیا و سمت کلتور های رانسان میدهد که بسا صدیکی آمیخته شده اند. ثقافت آسیامانند بحر بزرگی است که محل تلاقی و امتزاج کلتور های مهم میباشد. این مدنیت های بزرگ همه درین بحر بزرگ ریخته و هر کدام در عین حال منبع و اصلت خود را حفظ نموده است و اگر اجازه داشته باشم میتوانم هر کدام از نمایندگان محترم که در اینجا حضور بهم رسانیده اند خود نمایند و ممثل شعبات کلتور آسیایی اند و این خود نشان میدهد که جهان مابه حقایق این عصر علاقه میگردد و این علاقه متبادی رو بفرایشی است. در افغانستان که بتاريخ ۱۷ جولای امسال توسط زعم بزرگ مابناغلی محمد داوود رژیم جمهوری اعلام گردید در ثقافت آسیایی مقام خاصی را دارا میباشد.

مبالمه نخواهد بود اگر بگوئیم که نقطه آغاز افغانستان بذات خود در آغاز تاریخ است. افغانستان در آغوش تاریخ نوگر و بزرگ شدو محل تقاطع و ملاقات مدنیت ها گردید. از هی کدام این مدنیت ها مستفید شد. آنرا جذب کرد و انبیاپی را که توانست حفظ نمود و نقشی سرزمینی را داشته است که در ثقافت آسیایی تما یلات جدیدی را متمرکس ساخته است. نتیجه این اشتراك فعال در واقعات تاریخی آنست که امروز کشور من انتخاب دادر که بقایای تما می مراحل تاریخی ثقافتی در آن موجود باشد.

بشر شناسان می گویند که از این نقاشی یشر بالای یک پارچه سنگ که در آن کبرک واقع در حصص شمالی افغانستان پیدا شده بیست هزار سال قبل صورت گرفته است. این سنگ از تخم مرغانی اندکی کلانتر است و وجهی مردی را بوضاحت تمام نشان میدهد که بر آن حک گردید.

اولین و بزرگترین معبد آتش که از طرف زردشتی ها تقریباً شش هزار سال قبل ساخته شده آتشکده نوبهار است که در نزدیک بلخ یعنی شهریکه در تاریخ آسیا ام البلاد خوانده

میشود موجود میباشد.

مورخین آسیایی عقیده دارند که در آسیا شهری بمثل بلخ وجود داشته اگرچنین خان تولد نمیشد و با مسیر تجاوازت اوتغیر می یافت امکان داشت بسیاری از آثار تاریخی بلخ تاحال محفوظ میماند همین امروز آنچه باقی مانده شکوه گذشته و تاریخی بلخ را نشان میدهد.

رفیع ترین مجسمه های جهان که پنجاه و سه سی و هفت متر بلندی دارند و از گچ ساخته شده است، در بامیان واقع افغانستان موجود اند. آنها در استان بودیزم را باز موجودیت یک اندازه خلا های بزرگ مرادوات

سید جمال الدین افغانی، مولانا جلال الدین بلخی، سنایی غزنوی ابو نصر فارابی و غیره. مثالهای محدودی اند از رجال معر و ف کشور من.

بناغلی رئیس!

در حالیکه تاریخ کشور من از نگاه غنای آثار، آبدات و رجالی که در تاریخ سیم فراوان داشته اند یک تاریخ زنده و فعال میباشد، دیگر ممالک آسیایی از دوران گذشته وطن ما چقدر در اصلاح دارند.

من از چیتی این سوال را طرح میکنم که از



پوهاند دوکتور نوین در کنفرانس بین الحکوماتی

و مخابرات مبادله اطلاعات بین ممالک آسیایی اندیشه دارم. قلت تماس هابین ممالک آسیایی که تاحال موجود است سبب گردیده که مبادلات ثقافتی بین این ممالک چندان سریع نباشد.

کلتور های اصیل ممالک آسیایی تحت تهدید قرار گرفته اند. زیرا از یک طرف جهان و مخصوصاً کلتور غربی برین ممالک فشار زیاد وارد مینماید تا ثقافت خود را فراموش نکنند. و از جانب دیگر سرعت انکشاف تکنالوجی، مفسر صادرات مملو عات و اطلاعات، بصورت روز افزون ارزش های کلتوری ما را تهدید مینماید. به عبارت دیگر جهان ما، متأسفانه امانتدانه به جا نب

میگویند صدها مزاره که در اطراف این مجسمه موجود است طرز زندگی بر همین ها را مینمایاند. در گذشته، در نزدیکی کابل یک معبد بودایی وجود دارد که در نوع خود اولین معبد است. افغانستان از حیث داشتن آثار تاریخی دوره اسلامی نیز غنی میباشد.

این مسجد اسلامی در آسیای میانه مسجد نه گنبد در شمال افغانستان موجود است. مسجد جا معرات ورو ضه شهاب ولایت پاب در مزار شریف دوشکار یست که از هنر و معماری آسیا، حکایت مینماید، بعضی از دانشمندان معروف جهان مثل فیلسوف شهیر ابن سینا، الیورنسی، آن هیات شناس را کشور به سزاد مینا تو ریست معروف،

توحید شکل روانست تنوع ثقافتی که اساس زبیا شناسی است بصورت روز افزون و ز نظر دور میروند.

چون جلو این تمایل گرفته شده نمیتواند ضرورت محافظه مشخصات و ممیزات هر یک مامل یک چنین مقابل ما میا یستید که باید در این باره مساعی زیاد مبنول کنیم و در عین حال مبادلات کلتوری را همیشه به نظر اهمیت بنگریم.

بناغلی رئیس!

جمهوریت افغانستان بارز نظر داشت اهمیت ثقافت ملی از همان آغاز تاسیس خود برای حفاظت و حراست مواریت ملی تو چه عمیقی مبنول نموده است. جمهوریت افغانستان بایصورت فی الواقع متعهد شده تا مواریت چندین مدنیتی را حفظ کند که میراث مشترک آسیا و جهان شمرده میشود.

بناغلی محمد داود رئیس دولت و صدراعظم دولت جمهوری افغانستان در بیانیه خطاب بملت که بتاریخ اول سنبله سال جاری ایراد کردید گفتند:

«دولت جمهوری افغانستان بر پروگرامهای معارف تجدید نظر نموده و آنها را اصلاح خواهد کرد برای احیای بیسوادانی عمو می و ایجاد تحول فرهنگی در مملکت بر اساس فرهنگ ملی و متمرکس فی مبارزه خواهد نمود و نسل جوان را با تقوی و بارو حیه وطن پرستی و خدمت ب مردم پرورش خواهد داد».

دولت تعلیمات ابتدایی عمو می و مجانی را برای تمام کودکان اعم از دختر و پسر از طریق بسط و توسعه مکاتب دولتی تا مین خواهد کرد همچنان زمینه های تعلیمات متوسط و عالی را به منظور پرورش کادر علمی آماده خواهد ساخت.

دولت جمهوری برای بسط و توسعه مطبوعات و انتشارات ریمو کرا تیک بمنظور بیداری مردم کمک موثر خواهد کرد و هنر ملی تباری، سینما ها و رادیو را تقویه و توسعه خواهد بخشید و همچنان برای ایجاد شبکه تلویزیون در مملکت عنداللزوم اقدام خواهد کرد.

دولت بمنظور توسعه تحقیقات علمی و تاریخی درباره مدنیت گذشته مملکت برای حفظ آثار باستانی و تحقیقات باستان شناسی و تاسیس موزیم های ملی اقدام لازم را هر عسی خواهد داشت.

دولت در ایجاد کتابخانه ها بسویه های مختلف و در نقاط مختلف کشور سعی بممل خواهد آورد.

دانستن این امر برای ما در افغانستان و نیز برای این اجتماع خیلی مهمست که یکی از اولین اقدامات رژیم جمهوری افغانستان تصویب پالیسی کلتوری بود.

متن پالیسی کلتوری افغانستان قرار نیست:

حفظ و انتقال میراث فرهنگی جامعه پاتوجه به ارزش های مثبت کلتوری که تحولات علمی و تخنیکی در روحیه همزیستی مسالمت آمیز سازگار باشد.

آماده ساختن مردم برای سهم گیری از آوا دانسه و دایر طلبانه در حیات کلتوری جامعه.

مساعی ساختن ذهنیت مردم برای پذیرش تحول مثبت سیر تکامل بشری. پروراندن ذوق بدیع مردم تابدین و سبیه از بدیه های هنری و جنبه های زیباشناسی حیات کلتوری لذت ببرند.

آماده ساختن ذهنیت مردم برای احترام و پذیرش عنعنات ملی و ممیزات کلتوری دیگر جوامع بوجود آوردن رابطه مستقیم بین زندگی کلتوری و شرایط اقتصادی و اجتماعی. مبارزه بیگینی برای تعمیم سواد حیاسی بمنظور درک اهداف و فعالیت های کلتوری ملی.

آشنا ساختن مردم با رموز زندگی عصری و انکشافات علمی و هنری آماده ساختن زمینه فعالیت برای متفکرین هنرمندان و نویسندگان تا



تبیع ع ، هبا

بر نامه تعاونی اسلام

توانگران می‌خواهد تا دست ایشان را بگیرند و آنها را در سویه بالا تی زندگی برسانند و در صورتیکه در آنان قدرت و استعداد کار سراغ شود بپرداخت قرضه‌های حسینه مشروط پرتیکه خالی از سود و ربا باشد بزندگی این طبقه رونق و صورت آبرومندی بدهند و بدین وسیله احتیاج آنها را از خویشین بدور سازند و این نکته را هیچ گاه از خاطر خویش دور ننمایند که موقع دستگیری محتاجان بخود حق ندهند تا احساس عجب و غرور نموده شخصیت انسانی ایشان را پائین و گمشت از خویش پندارند .

رهبر عالمی‌مقام اسلام حضرت محمد «ص» در باره دستگیری از همسایگان آن قلم ارشاد جدی میدهد که میگوید : (در مورد همسایه و همدری باوی بحدی بن توصیه و سفارشی میشود که خوف مینمایم همسایه وار ث اموال همسایه شده دوازی او را بخیرات ببرد)

اسلام گویی افراد اسلامی را علاوه گذاری کرده اخلاق ، کرکتر و شخصیت فرد مسلمان را مثل فلسفه واقعی اسلام می‌شمارد ازینرو اجتماع و افراد اسلامی را با ساس اعمال و کردار اسلام ایشان مورد قضاوت قرار داده و آنها را در شمار مسلمانان واقعی و دارای شخصیت حقیقی اسلام قلمداد میکند ، چنانچه میگوید :

«آنکه شب پاشم سیر به خواب رود و همسایه اش در پهلوی وی گرسنه بماند ، در زمره مسلمانان کامل حساب نمیشود »

اسلام باوصیت نگاه بیشتر ساحت تعاون و امداد را در مورد افراد اسلامی منحصر نسیاخته بلکه تا سرحد افراد غیراسلامی نیز گسترش میدهد و انسانها را به منظور فراهم آوری زمینه سعادت بخش زندگی ، به دستگیری همسایگان غیر مسلمان تو صیه و هدایت می فرماید ، روی همین وسعت نظر و پیشش انسانی است که اسلام همسایه و حقوق آنها را به سه نوع منقسم ساخته و هر نوع رابه ترتیب آتی الذکر درجه جداگانهای داده است : «همسایه غیر اسلامی ، همسایه مسلمان و همسایه مسلمانی که دارای قرابت و خویشاوندی نیز باشد . »

ازین سه نوع همسایه ، نوع اول يك حق دارد که عبارت از حق همسایه داری محض است ، نوع دوم دارای دو حق است که عبارت از حق همسایه داری و حق

کچک مخصوص بخودش زندگی می نماید .

برگرام های تعاونی اسلام درین حد نمی ایستد و تعاون پائین سویه ها را امرز اساسی خویش قرار نمیدهد بلکه درمجال وسیعی پیش میرود و بر وی فلسفه عالی انسانی عمق نگاه خود را متوجه سطح زندگی طبقه پائین و گروه محتاج اجتماع نموده اقتدر آنها مورد عنایت و اهتمام می گیرد که حتی بر خلاف کشور های امسیر پالیسی کنونی به نگاه داشتن مستمندان در سطح حداقل زندگی راضی نمیشود و از

(خیلی شگفت آور است اگر آن فرد بیچاره که شب را در گرسنگی و قافه بستر برده ، فردا بگریبان ثروتمندان نیلویزد و حق خویش را باخشم از آنهاستاند.) اسلام وقتی يك فرد مسلمان را در ردیف مسلمانان واقعی و کامل قرار میدهد و صاحب شخصیت و کرکتر اسلامی می شمارد که وی آنچه را که بر خود می خواهد در مورد برادر اسلامی اش نیز روا دار شده و برای او هم بخواند و چنان فکي کند که انسان تنها و تنها برای خود و بخاطر تنظیم بخشیدن به محسوط

شخصیت های بزرگ اسلامی را معرفی میکنند

بقلم : قاری عینی

حضرت معاذ بن جبل (رض)

میکنم تا خطانکتم «که متعجب ساخت. هنگام خلافت حضرت ابوبکر صدیق «رض» عهده دار افتاء مردم مدینه بود . حضرت عمر «رض» او را بعد از در گذشت ابوعبیده بن جراح به حیث والی شام مقرر نمود .

حضرت عمر «رض» در باره معاذ «رض» میگوید : - زنهار در مقابل جواب معاذ «رض» عاجز می آمدند و نمی توانستند دو پاره از آن سوالی نمایند . گفتار خود را دوام داده میگوید : اگر در باره فقه سوالی داشته باشید باید نزد معاذ این جبل مراجعه نمایید. حضرت عمر (رض) او را با سه نفر اصحاب در ولایات شام جهت تعلیم فقه اسلامی فرستاد و بعد از آن عهده دار ولایت آنجا نیز گردید. در آنوقت طاعون داهن گیر مردم شام گردید و معاذ «رض» نیز از جنگاوش نجات نیافت و هنوز عرش به جبل سالگی نرسیده بود که د سال ۷۸ هجری توسط همان طاعون داعی اجل والیک گفت: انا لله و انا الیه راجعون .

حضرت معاذ بن جبل «رض» از جمله اصحاب آزاد فکر فقهی بشمار میرود چنانچه صراحت آن هنگام میکه پیغمبر اسلام (ص) او را بعیت دالی و قضای یمن فرستادند بصراحت لجهه گفت: بعد از کتاب و سنت از عقل خود کار می گیرم و اجتهد می کنم واضح میشد . پیغمبر اسلام «ص» ازین حاضر جوابی او اظهار امتنان نمودند.

این شخصیت اسلامی بنام معاذ بن جبل معروف بوده کنیه اش ابو عبدالله انصاری ازقوم خزاج است و یکی از هفتاد تن انصار است که عقیده دوم رادیده ازبزرگترین اصحاب رسول الله (ص) بشمار میرود . پیغمبر اسلام (ص) میان او و عبدالله بن مسعود «رض» عقد (برادری) و اقامت نمودند ، هنگامیکه بدین اسلام مشرف گردید سنش به ۱۲ سال رسیده بود.

بعد از جنگ بدر دو تمامی غزوات با پیغمبر اسلام اشتراک ورزیده به فضیلت و شخصیت آن احادیث زیادی وارد شده است از آنجمله یکی هم ایست که پیغمبر اسلام فرمودند : اعلم امتی بالحلل والحرام معاذ بن جبل . یعنی داناترین امت من بحلال و حرام معاذ بن جبل است.

پیغمبر اسلام «ص» در هنگام دعوت خود او را حامل نامه برای اهل یمن تعین نموده و گفته بودند که من به شما و اناترین و بهترین و متدین ترین امت خود را فرستادم ، سپس وظیفه وکدیت ، قضاوت و معلی اهل یمن رابه عهده گرفت و در آنجا به تعلیم قرآن و توسعه شریعت اسلامی و جمع آوری ذکات اشتغال ورزید ، حاضر جوابی او هنگامیکه پیغمبر اسلام و برابه حیث قاضی می فرستادند برسیدند : به چه حکم میکنی ؟ «جواب داد که بکتاب خدا ، بعدا بیست رسولش و سپس از نظریه خود کار میگیرم و سعی

مطلبی را که هم اکنون عنوان کرده ایم مجال آن نیست تا در سطرهای چند بتوان حق آنها ادا نمود ، از نیس و شمه ای از برجستگی های تعاونی اسلام را بصورت اندک شماری تقدیم خواهیم کرد .

ساز مان تعاونی اسلام بمنظور جلب کمکهای مالی ثروتمندان برفع فقر و مواده از حسن ایماندارای مردم استفاده نموده و با تحریک شریفترین و عالیترین غرائز اجتماع یعنی غریزه مذهبی و عواطف انسانی و بشر دوستی در ایشان از آنها استمداد میکند و اسلام شئون تعاونی خود را بر پایه فضیلت و بزرگی می نهد و مردم را بدستگیری مستمندان دعوت میفرماید : اسلام خاطر نشان میکند که خداوند

(ج) در کمک بنده خود است مادامیکه بنده در کمک و یاری برادر خویش بوده و برادر اسلامی خود را در دشواری های زندگی تنها نگذارد و همچنان اگر کسی با پیروی از حسن نوع دوستی مشکلی از مشکلات زندگی مسلمانی را رفع مینماید ، خداوند (ج) در پاداش این عمل بوی گوشه ای از ناکواری های روز باز پرسی را از او مرفوع میسازد .

این نکته در خور توجه است که ازچه چیز و چگونه چیزی بنام کمک دیگران باید پر داخت ، خداوند درین باره فرموده : کمال نیکو رانصیب نه شو ند مگس هنگامیکه از بهترین و دوست داشتنی ترین چیزی که در دست دارید برای واماند کان و نیاز مستدان کمک نمائید ، یعنی از محبوب ترین غذای خود بایشان بدهید و بهترین لباس خود را مورد استفاده آنها قرار بدهید .

بر نامه تعاونی اسلام در جوامع اسلامی طوری تنظیم یافته که در مال و دارائی ثروتمندان حق و سهمی برای نیاز مستدان و بیچارگان قابل گردیده که بایستی ثروتمندان ، آن حق را برای افراد محتاج و تنی دست اجتماع خویش بپردازند و به این ترتیب در بالا بردن سطح زندگی طبقات پائین اجتماع نقش موثر خود را

مجدانه ایفا نماید تا بدین وسیله خشم و نفرت طبقات نیازمند نسبت به قشرهای بالا تر و پردرآمد تر ، بجای خود رابه محبت و خوشبینی بگذارد . ابو ذر غفاری که یکی از یاران برگزیده و روشن بین پیامبر اسلام است در زمینه چنین می افزاید :

چرا مصری ها خواستند بار دیگر نبر در اسرا ئیل آغاز کنند

اما عامر می گفت میتواند ، جنگ را با اسرا ئیل از سر گیرد و پلان های دارد که میتواند اراضی از دست رفته مصر را دو باره آزاد سازد اما سخن های وی کاملاً میان تهی بود بالاخره سکوت خود را شکستم و به رئیس ، جمهور ، گفتم در صورتی که دو وظیفه طرف دلخواه عامر را به او دو باره تفویض نمی کنید بهتر است هیچ کدام آنرا بسوی ندهید و این کار را بخاطر بهبود وطن نمائید .

بالاخره عامر اقامتگاه رئیس جمهور را ترک گفت در حالیکه هیچ وظیفه ای ، نه در حکومت و نه در قوای نظامی بوی داده شده بود . هیچکس نمیدانست که وی چه خواهد کرد من هم به تعقیب وی رفتم و در خانه اش در گیزه چند ساعتی با وی بودم . حامیا نش در خانه وی آمد و رفت داشتند و چند روز بعد خانه اش به یک قرارگاه نظامی تبدیل شد .

عامر از قریه اش که در قسمت علیای مصر واقع است چندین نفر گارد را برای خود فراخواند و آنها را با تفنگ و ماشیندار مسلح ساخت .

منزل وی در قاهره مرکز قدرت سیاسی و نظامی شد . وضع خطرناک بود یکی از قدیمی ترین دوستان رئیس جمهور که در دریایی از ناکامی

غوطه می زند هنوز هم در قوه عسکری حامیانی دارد ، برای خود در مرکز مصر یک اردوی خصوصی تهیه دیده است سه ماه بعد عامر در توطئه ای برای از پا در آوردن ناصر شرکت کرد اما ناکام ماند و دستگیر شد دو بار سعی ورزید انتشار کند در مرتبه دوم موفق شد که پوتاسیم لیاناید را که نزدش مخفی نگهداشته بود بخورد ، و بزندگی خود خاتمه دهد .

ملت مصر به تدریج و اما با دردهای فراوان از ورطه شکستگی هابلند میشد کماندهای مصری در امتداد کانال حمله بردند و در اطراف پورت فواد موافقانه دفاع نمودند در آنجا عساکر مصری یک سلسله حملات را علیه اسرا ئیل براه انداختند و تا وقتی که اسرا ئیلی ها مجبور به عقب نشینی شدند بجنبه شان بقیه در صفحه ۵۶

اما فلید مارشال هر دو وظیفه را میخواست و در صورتیکه این دو وظیفه برایش داده نمی شد از قبولی یکی آن امتناع می ورزید . وضع وخیم بود .

وی میدانست که حامیان طرفدار ادامه کار وی بودند و در آن وقت هیچکس نمی دانست که در مصر صلاحیت در کجا تمرکز یافته است . هیکل میگوید وقتی از نزد عامر بیرون رفتم به رئیس جمهور تلفونی گفتم که آنها بین شان یکبار ببینند . ساعت ۳ همان روز من و عامر بخانه رئیس جمهور رفتیم پیشنهاد کردم که آنها دوباره ملاقات نمایند ، اما هر دوی شان اصرار نمودند تا من نیز با آنها بمانم .

ناصر ، پیشنهادش را به عامر تکرار کرد که بحیث معاون رئیس جمهور باقی بماند و اما قوما ندانی عسکری به شخص دیگری تفویض خواهد شد ، ولی عامر جواب رد داد و ناصر کوشش می کرد وی را قانع سازد و او را متهم به سبب شکست مصر در جنگ با اسرا ئیل کرد و

ترین وظیفه را بدوش داشت ؟ وقتی که فوزی وظیفه را اشغال کرد پگان قوهای که وی تدارک توانست ناز قاهره دفاع کند ، مشتمل بر سه موتر مسلح بود سه روز را در گرفت که یک گروپ شخصیت تانک ، نوع تی - ۵۴ را گرد آورد ؟

مشکلات در این بحران با روش عامر شدت یافت . عامر قبل از آنکه استعفا یش قبول شود ؟ از طریق رادیو استعفا یش را اعلام نمود . عامر برای ۲۴ ساعت ، ناپدید شد و شب را با برخی از رفقاییش در منزلی در ناحیه زامالک قاهره گذشتاند .

هیکل میگوید سید که عمارت وی خواهش کرد ، تا بدیدنش به آن خانه برود . هیکل موافقه کرد ، و وقتی از این توافق ناصر گفت : وی علاقه نشان داد تا با عامر بی یک مصالحه برسد .

هیکل میگوید ، ناصر من دستور داد که به عامر بگویم ، که وی بحیث معاون اول رئیس جمهور باقی خواهد ماند و اما بیش از این نمی تواند قوماندهان اردو باشد .



ناصر نجات زخمی ها و دستگیری از آنها را وظیفه اول خود قرار داد ، اما هیچکس نمی دانست که در منطقه کانال سوئز بلذت کامل داشتند تجهیز کرده شدند تا دسته های نجات را در بدست آوردن زخمی ها رهنمائی کنند .

کسانی که از صحرای سینا مراجعت می کردند نه تنها جسمانی زخمی بودند بلکه اعصاب خود را نیز از دست داده بودند . اسرا ئیلی ها بم های پطرو لی نا پالم را به مقدار زیاد استعمال کرده بودند و برخی از زخمی ها باشندت سوخته بودند اما برخی از کسانی که در دماغ خود صدمه دیده بودند حال شان بدتر از زخمی های دیگر بود که آنها احساس میکردند که بدست دشمن سپرده شده بودند و شاک دیده بودند و نمی دانستند بر آنها چه واقع شده است .

خانم انورا لسادات همسر رئیس جمهور فعلی مصر که عضو صلیب احمر بود اکنون بخاطر می آورد که چطور در پهلوی پستری یک صاحب منصبی که در اثر بم های ناپالم شدیداً سوخته بود پنج ساعت را سپری کرد و کوششی نمود تا وی را از سکوت بکشد و وادار به حرف زدن کند .

یکی از اقدامات نخستین ناصر بعد از این فاجعه ، بر طرفی ، جنرال های مصر به استثنای قوماندانهای قوای هوایی ، زمینی و قوای بحری آنکشور بود ؟ یگانه کسی که در اردو باقی ماند ، لوی درستیز ، یعنی فوزی بود که بحیث قوماندهان عمومی ، مقرر شد . وی بعد از ناصر مشکل



شنبه ۸ جدی ۱۳۵۲ برابر به ذیحجه الحرام مطابق ۲۹ د ستمبر ۱۹۷۳

تصمیم شرط اول موفقیت است

نباغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم در محفل با شکو هی که به مناسبت تو ذیع دیپلوم های فارغان حربی بو هتتون تر تیب یافته بود خطاب به فارغان حربی بو هتتون اساسات و فکونر های مهم ترقی و تعالی کشور را تحت لوی جمهوریت ارشاد فرمودند .

قائد ملی ما با ارتباط به این اساسات گفتند : (تصمیم شرط اول موفقیت است . علم ، دانش ، زحمت و فدا کاری ، اینار واز خود گذری تقوا و پابندی بو ظایف ، دشمنین و مقدسات ملی کلید و اساس آن موفقیت خواهد بود ، مشرو طبراینکه قلبا قبول و عملا تطبیق گردد .)

مردم نجیب و وطنپرست افغانستان از هما ن آغاز از استقرار جمهوریت در کشور پشتیبانی نموده و با عزم و اراده خلل ناپذیر برای حفظ و نگهداری آن از هیچگونه ایشار و فدا کاری دریغ نخواهد کرد . اردوی فدا کار جمهوریت افغانستان هما نظور یکه بر ای

پیروز گردد نایل انقلاب با تصمیم راسخ و عزمین شمشیر بر کمر بستند و برای هر گونه ایشار واز خود گذری در مقابل ارتجاع چون کوهی به پا ایستادند ، بهمین ترتیب چون قلعه مستحکم بر ای

حفظ و حراست نظام نوین مصمم اند . زیرا اردوی جوان ما با علم با این موضوع که تصمیم درست از قضاوت صحیح وضع موجود ناشی میشود راه خود را در جهت ارتقا با سعی و تلاش فراوان هموار خواهند ساخت . و درین راه همه مردم ترقی خواه افغانستان و جهان با آنها همراه خواهند بود .

از هما ن هنگامیکه طلیعه جمهوریت افق کشور را روشنی بخشید ، تمام وطنپرستان بر مبنای سنجش و اتصال به اطلاعاتیکه از جامعه خود داشتند ، برای برآوردن مقاصد و اهدافیکه در پرتو آن افغانستان عزیز بسوی ترقی ، آبادی و عمران رهنمون گردید ، تصمیم خود را گرفته اند .

آنانیکه برای تحقق تو قعات و خواسته های ملی تلاش میکنند و برای به ثمر رساندن آرزوهای انقلاب از هیچگونه ایشار و قربانی باکی ندارند ، مردم و تاریخ رد پای شانرا تعقیب خواهند کرد .

جوانان از دوی فدا کار افغانستان باشنداخت که از جامعه خود دور دارند ، با بصیرت و وسعت نظر عملا با آرزو هاییکه نظام نوین در قبال دارد همگام و همراه بوده و با صفای نیت و سر سیزدگی تمام ، از نظام نوین دفاع خواهند کرد .

جمهوریت وظیفه و مسئولیت بزرگ تاریخی را بدوش جوانان روشنفکر ، منورین و تمام مردم ترقی خواه افغانستان گذاشته است . این وظیفه بستر گسترده ای می باشد که از تکلیفیت هر فرد ترقی است ، باید با آگاهی کامل ، اراده مستحکم ، دانش وسیع و شناخت منطقی به منصفه اجراء و عمل گذارده شود .

صرف تحولات انقلابی واقعی کشور را قادر خواهد ساخت استقلال ملی خویش را تحکیم نماید و با اطمینان بیاری خداوند بزرگ (ج) در شاهراه ترقی اقتصادی و اجتماعی گام نهد .

محمد داؤد

رئیس دولت و صدراعظم افغانستان

در دفتر مدیر

این دومین بار است که وارد دفتر مجله بشود . ولی این بار سخت عصبانی و آشفته بنظر میرسد . بعد از احوال پرسشی مختصر بالای چوکی آرام میگردد . بسویم نگاه میکند و زهر خندی در لبهایش می شکند . چهره اش آمار کرده است . و این آشفتگی گونه ها و اطراف دهش را بیشتر ورم کرده مینماید .

مثل اینکه چیزی را به یاد استی و تمرکز را در دهن بلند بلند میخندد و بعد میگوید : من از یک موضوع بسیار بدم می آید و آن حس بدینی است که بعضی ها در مقابل دیگران دارند . اینها همیشه سعی میکنند منفی بافی کنند و بد بگویند ، بدون اینکه درکش و شناسایی درستی ازینکند داشته باشند .

او در حالیکه میخواهد جلو احساساتش را بگیرد و آهسته تر صحبت کند ، میگوید : بنظر من اینها آدمهای پر عقده ای هستند و یا کوربین و یا اصطلاح و قیبه میخواهند خوبتر را تثبیت نمایند و بدین ترتیب ابراز شخصیت کنند . متأسفانه این نوع بدینی هادر برخی از روشنفکران و کسانی که از نظر ذهنی در سطح بالا تری قرار دارند نیز بهشاهده میرسد .

انتقاد کردن ، گویی بایندهار شان عجیب است . آنهم انتقاد نه به مفهوم قضاوت بلکه برای تخریب کردن و بد چلوه دادن ، مثلاً از اشخاصی را میشناسم که از آدمهای صاحب استعداد و خوب انتقاد کرده و روی کارش انگشت گذاشته اند . بدون اینکه خود در زمینه ابراز نظر نموده و پیشنهادی عرضه کرده باشند .

کاملاً حق با شماست . راستی تیار و دادن خود در بد گفتن از دیگران بین آواز خواندها ، مثلاً و در یک کلام بین هنر مندان ما تیز دیده میشود . ماعلا در شرایطی قرار داریم که بیشتر از هر کار دیگر به تعمیر کردن ضرورت داریم تا به تخریب نمودن .

برای آباد کردن و به هدف رسیدن ، کادیمی و تفاهم شرط اصلی و درجه اول است . ولی چطور شد اینهمه شکوه و شکایت امروز بیاد آمد ؟

بخاطر اینکه ، وقتی از زینه های مطبوعه پائین میشدم با شخصی بر خوردم . پس از آنکه یکی دو کلمه مپ تعویل هم دادیم و به اصطلاح ازین و آن قصه گفتیم . طرفش شروع کرد به انتقاد و بد گویی .

میگفت : ای بابا به اورد میشناسم . چندان آدمی خونین . سر شما خود یک چیزی تیر کده و غیره و غیره ...

خوب ، بعضی ها عادت دارند فقط بد بگویند . بالاخره متوجه میشوند و می فهمند که واقعیت چیز دیگر است . پس این موضوع جای اینهمه بد گفتگی را ندارد .

میدانم ولی در بعضی موارد خوش آیند نیست و اما عرض کنم که همین حالا اعصابم خوب ، خوب است .



از: گل احمدزهاب نوری

نقش اعداد و ارقام در پروگرام‌های انکشافی کشور

*** احصاییه‌های مقدماتی ساحات زراعتی،
تعداد دهقانان مامورین، اجیران، کارخانجات
صنعتی و سطح تولیدات کشور تهیه گردیده
است.**

*** پلان‌گذاری بدون موجودیت احصاییه‌های
علمی کار نیست مشکل**

افغانستان از لحاظ اقتصادی کشور بیست در حال رشد و رفیع
این عقب ماندگی مستلزم آن است که گام‌های سریع و وسیعی، در این
زمینه برداشته شود و توجه لات‌بنیادی درین مورد اجرا گردد و یک اقتصاد
ملی، مستقله، مترقی و هماهنگ براساس پلان و تکنولوژی معاصر
باید ایجاد شود. «از بیانیه خطاب به مردم»

صورت مستقیم و غیر مستقیم در
رشته‌های مختلف اقتصادی و اجتماعی
فعالیت دارند، با ارز یابی نتیجه
کار سیستم ملی احصاییه در کشور
از نظر کیفیت، دوام و سرعت و
متناسب بودن با نیازمندی‌های
کشور نیز بدوش اداره مرکزی
احصاییه می‌باشد.
منبع افزود:
وظایف دیگر این اداره را تمرکز
و توحید پروگرام‌ها و فعالیت‌های
ژوندون

جمع‌آوری، ترکیب، تحلیل و
نشر کلیه ارقام احصاییه به
شمول احصاییه‌های قوای بشری
زراعتی، صنعتی، مالی، پولی و بانکی
تجارتی، حمل و نقل، معادن و معارف
صحت عامه و احصاییه‌های خدمات
اجتماعی و اداری، قیم سطح
استخدام و هواید خانواده‌ها،
توسط این اداره صورت می‌گیرد.
همچنان توحید و تنظیم فعالیت‌های
احصاییه دوایر و موسساتیکه به

وزارت‌ها، فعالیت می‌کردند، که
اخیرا این شعب شکل یک اداره
مرکزی را گرفت.
منظور از تاسیس این اداره جمع
آوری، توحید، ترکیب، تجزیه و
تحلیل، اعمال، توزیع و انکشاف
فعالیت‌های احصاییه در
افغانستان می‌باشد.
یک منبع اداره مرکز احصاییه
پیرامون وظایف آن، چنین توضیح
داد:

اعداد و ارقام در جهان امر و
نقش بس مهمی دارد، چه از طرح
و تنظیم پلان‌های اساسی یک
مملکت، تا مطالعات علمی، تحقیقاتی
و فرهنگی، بالاخره همه امور یک
مملکت، بدون تحلیل و تجزیه احصاییه
های مربوط، امکان پذیر نبوده و یا
اگر صورت بگیرد، طبعا در حیطه
تطبیق به موافق نخواهد خورد.
برای این منظور در کشور ما،
گهگاه دوایری در چوکات بعضی



احصائیه دقیق موسسات مختلف دولتی را برای پلان های انکشافی آینده شان گومک میکند

ساینس و تکنالوژی معا صر باید رئیس دولت و صدر اعظم افغانستان ایجاد شود.

این اظهارات رئیس دولت و صدر اعظم دولت جمهوری افغانستان آغاز اصلاح جا معه و تامین شرایط نشان دهنده واقعیت های ذیل است.

۱- نظام پلان گذاری ملی، بحیث وسیله منظم تحولات بنیادی در حیات اقتصادی و اجتماعی کشور به مقصد نایل شدن به اهداف اقتصادی و اجتماعی در نظام نوین جمهوری پذیرفته شده است.

۲- از طرف موسس جمهوری

تعلیمی و تدریسی پرسوئل مسلکی احصائیه و انکشاف و ترویج اصلاحات، تعریف ها و سیستم های تصنیف احصائیه تشکیل میدهند. علاوه تاسیس و تدوین مرکز اعمال (براساس اعداد و ارقام) و ارزیابی نیازمندی های دولت به تجهیزات تکنیکی و الکترونیکی، با تاسیس و انکشاف مرکز اطلاعات ملی و بانک احصائیوی، جهت ذخیره و توزیع معلومات احصائیوی، انجام



وظایف مربوط به تحقیقات و ارزیابی اعداد و ارقام احصائیوی و نشر نتایج آن برای اطلاع عامه نیز به عهده اداره مرکز احصائیه گذاشته شده است.

البته نشر سالنامه احصائیوی و تبادل نشرات احصائیوی با مراکز احصائیه دیگر کشورهای جهان و سازمان های بین المللی نیز جزو وظایف ما می باشد.

می پرسیم: بعد از استقرار رژیم جمهوریت در کشور تحولی که در ساحه امور احصائیوی پیش بینی می شود چیست و چه اقداماتی تا حال صورت گرفته؟ منبع چنین پاسخ میدهد:

رهبر و موسس نظام مترقی جمهوری در کشور، بشا غلی محمد داؤد در بیانیه تاریخی خطاب به مردم که روز اول سنبله ایراد کردند اظهار نظر فرمودند که: «ما مطابق به شرایط و قانون تکامل جا معه علما و عملا برحسب پلان و بیاری خداوند بزرگ و همکار مردم خویش قدم بقدیم برای اجرایی تحولات بنیادی در حیات اقتصادی و اجتماعی و سیاسی جامعه اقدام



با حفظ و جمع آوری آهنگهای محلی میتوان آرشیف فرهنگ مردمی را غنی ساخت

چرا خوانندگان رادیو شعر و تصنیف را
غلط میخوانند؟

خوانندگان گروههای جاز، باموسیقی درست
آشنایی ندارند.

دپارتمنت موسیقی باید کنسرت هایی برابر
با اقتصاد مردم ترتیب دهد.

آهنگسازان ما چرا آهنگهای خارجی را کاپی
میکند؟

این هفته هم قرار بود بر وال
گذشته گفتگوی دو ستانه ای بایکی
از هنرمندان آوازخوان داشته باشیم
اما شخص مورد نظر ما که میبایست
پای صحبت مابنشیند و از او جوفرو
های زندگی اش قصه ساز کند
ناگهان راهی مسافرت پیش بینی
نشده ای گشت و من که با دست

خالی و بولوپه آویزان خدمت مدیر
مسؤل مجله رسیدم، با خشم پیش
بینی شده او روبرو شدم و ناچار
بعد از تحمیل نگاههای ملامتباروی
قول دادم بجای مصاحبه اختصاصی
راپورت گونه از موسیقی کشتورتهیه
نمایم که هم بکر باشد و هم تازه، و
اینک آنچه از نظر کیمیا اثر شما

میگذرد، مطلبی است در همین زمینه
که اگر بکر و تازه نیست لاقلاً شما
را با چگونگی ودور نمای موسیقی
رادیو آشنا میسازد.
در استودیوی شماره چهل و
هشت رادیو افغانستان گروه سو
پنج نفری آرکستر بزرگ رادیو
مشغول تمرین آهنگی هستند که
بایست همان روز ثبت گردد.

من کم و بیش اعضای این
آرکستر را میشناسم و در میان
آنان با چهره های چون استاد محمد
عمر، استاد سرمست ننگیالی و چند
تن دیگر بیشتر از دیگران آشنا یم

این هنرمندان در گذشته های نه
چندان دور و در گفتگو ها و درد دل
های خود غالباً از وضع زندگیشان
، از عدم زمینه های مثبت برای
انکشاف هنر، از محدود بودن
امکانات مساعد برای تبارز استعداد
ها و از مزد کم و کار زیاد شکایتی
داشتند که منطقی بنظر میرسید و
به همین علت نیز اکنون که باز هم
یکبار دیگر با آنها روبرو شده ام می
خواهم بدانم در پرتو شرایط جدید

میخواهم با او بیشتر صحبت
ولی و خنده میکند و میگوید: من
دارم حرفهای بیکی
نمیتوانم در یکی دو جمله خلاصه



استاد سلیم سرمست در حال رهبری ارکستر بزرگ رادیو افغانستان

نمایم و از من میخواهد که درآیند. مصاحبه اختصاصی ای با او داشته باشم که می‌پذیرم، چند لحظه بعد خلاند وارد اتاق کنترل است و دیو میگردد، از او میخواهم نیم ساعتی از وقتش را بمن دهد تا پیرامون طرح‌های تازه مدیریت موسیقی مطلبی تهیه نمایم، قبول میکند و به صحبت می‌نشینم.

خلاند در پاسخ این پرسش که رادیو برای جمع آوری و انگشاف موسیقی اصیل افغانی چه طرحها و پروگرام‌هایی دارد، میگوید: شکی نیست که در کشور ما استعدادها و ظرفیت‌های هنری زیادی وجود دارد که کمتر مجال قیاس

را یافته‌اند و آهنگهایی که اگر جمع آوری و حفظ گردد آرشیف فرهنگ مردمی ما را غنی‌تر میسازد و به همین اساس است که رادیو تصمیم دارد در نخستین حلقه عده‌ای

از هنرمندان آما تور ولایات را به مصرف رادیو افغانستان بمرکز دعوت نماید و با آوازشان آهنگهای محلی را به ثبت برسانند این اقدام هم آوازهای نورا در اختیار ما می‌گذارد و هم آهنگهای نورا، و هم زمینه را برای تحقیق روی موسیقی محلی مساعد میگرداند. خلاصه میافزاید: هم چنین رادیو برای

اینکه از آهنگ قبل از ثبت آن از نظر فنی مطالعه صورت گرفته بتواند شورای موسیقی را که در آن عده‌ای از بهترین استادان موسیقی عضویت دارند تاسیس نمود، این شورای تمام آهنگهایی را که در رادیو ثبت می‌گردد از نظر کیفیت هنری ارزیابی میکند و در صورت تیکه از نظر فنی کاملاً بی‌عیب باشد با آن اجازه نشر میدهد.

تا جائیکه من متوجه شده‌ام غالباً خوانندگان رادیو یا شعر و تصنیف را غلط می‌خوانند و یا اینکه اصلاً این شعرها و تصنیفها تاسر حد ابتذال از هنر فاصله میگیرند، چرا بنظر است، نظر شما در این مورد چیست؟

قبول دارم، خوانندگان رادیو بعضاً بخوبی تلفظ کردن کلمات عادت نگرفته‌اند و به همین علت شعر و تصنیف را غلط می‌خوانند، من امیدوارم کمیته ادبی در پهلوی کمیته موسیقی در رادیو تاسیس گردد و بعد از این شعر خوب، آهنگ خوب و آواز خوب از رادیو پخش گردد.

آقای خلاند! عده‌ای معتقدند که سواي آهنگهای آرمو نیزه شده محلی بیشترین آهنگهایی که باواز خوانندگان آمانور و یا جاز از رادیو پخش میگردد، کاپی‌های است از آهنگهای هندی عربی ایرانی و... به نظر شما این نقیصه چرا دیر دوام آورده است و کمیته موسیقی رادیو

در این مورد چه تصمیمی دارد؟ متأسفانه تا کنون در این مورد کمتر توجه گردیده و بعد از این البته کوششهایی صورت میگیرد که چنین نباشد، من شخصاً کاپی‌خوانی را جدا رد میکنم و معتقدم که کاپی یک آهنگ از روی آهنگ دیگر قوه ابتکار را تصنیف مینماید، البته در این زمینه باید جاز راستشنا قرار داد، چه جاز از مغانی است از غرب به شرق و طبعاً آهنگها و کمیوزهایش هم همین طور.

صحبت از جاز بپایان آمد، راستی از نظر شما جاز پست‌های وطنی چقدر در کار خود موفق میباشند؟ میتوانم بگویم که هیچ و یا خیلی کم فراوان نکتید که جاز در کشور ما عمری کوتاه دارد و به نسبت شنوندگان رادیو طرفداران و علاقمندان کم، با آن هم در چند سال گذشته عده‌ای از جوانان گروههایی را تشکیل دادند که «پیام» «پرا دران» «پرسنتو» و... از آن جمله اند و اقدام این جوانان در شرایط فعلی از نظر من قابل پاداش است، گرچه...

گرچه، چي؟ از نظر کیفیت هنری پیشرفت نموده‌اند، تا جائیکه ما بارها در رادیو دعوتشان نمودیم تا پارچه‌هایی را باواز خوانندگان شان ثبت نماییم ولی صدای این آوازخوانان آنقدر بی‌سر بود که موفق به پخش آن نشدیم.

بیشتر هنرمندان موسیقیدانها اعم از خواننده، نوآزمه و آهنگساز وضع اقتصادی رضایت بخشی ندارند و از کمی حق الزحمه در مقابل کارشان ناراضی اند، در شرایط کنونی چه امکاناتی برای تأمین بهتر زندگی هنرمندان وجود دارد؟

حق الزحمه خوانندگان و نوآزمه‌گان به نسبت معاش مامورین و وضع اقتصادی عمومی کم نیست، اگر هنرمندان غالباً ادعاهایی دارند، برای اینست که وضع خود را به نسبت هنرمندان خارجی مقایسه میکنند درست است که هنرمندان خارجی ثروتمند است، رفاه اجتماعی دارد و شرایط او اصلاً با شرایط هنرمندان قابل مقایسه نیست، ولی نباید تصور نمود که هنرمندان خارجی این همه پول را از موسسات دولتی کمایی میکنند، هرگز، در همه جای دنیا نیز مانند کشور ما حق الزحمه‌های دولتی با سانس معاشات مامورین عیار میگردد، ولی شرایط محیطی هنرمندان خارجی با شرایط ما فرق میکند، هنرمندان خارجی در کاباره، سینما، تلوویزیون جشنها و مجالس مردم اشتراک میکنند و ساحه فعالیت وسیع دارد و از همه این فعالیتها پول میگیرد در حالی که در محیط ما هنوز تعصبات فامیلی و اجتماعی بشمار فعالیت خواننده و نوآزمه را در دایره رادیو محدود

بقیه در صفحه ۶۱

هغه هو اچمه و نزي تنفس کو و اوژ و ند

مو و ر پو و ري تر لي دي

ايا ککړه هو ادر از راز ناروغيو ديډا کيدو
سبب کيږي او ايا طوفانونه دانسان روغتيا
په خطر کښي اچوي؟

هغه کسان چه په نزي رنځ (سل) اخته دي
بايد دلمر له وړانگو څخه زياته استفاده وکړي

سره هڅه کړيده چه د هغې په راز
پوه شي او تر خاص نظم لاندې يې
راوړي .

په دي ډول په نژدې راتلونکي
وخت کښي به نه يوازي غرمختونکي
بلکه ناروغان هم د هوا څرنگوالي له
هوا پيژندونکي څخه وپوښتي او
ډاکتران بهو کولای شي چه له زياتو
ناروغيو څخه مخنيوی وکړي .

د طب د علم دغه نوی څانگه چه
بوهان به بېړه د هغې په بشپړولو
لگيا دي ، (حياتي هوا پيژندنه)
نوميري او هغه علم دي چه دانسان
د ژوند سره د هوا او د هوا د حالاتو
د بدلون ارتباط تر څپړني لاندې
نيسي .

پيښيري . دا موضوع يعنې د انسان
د روغتيا او خونې سرمد هوا ارتباط
هغه موضوع ده چه خلک تل ورته
پاملرنه لري خو د هغې د علمي دليل
په موندلو نه دي بريالي شوي
خو کلو راهيسي ، پوهانو د هوا د
غير تردید وړ اغيزو ته په پاملرنې

د انسان په روغتيا باندې د هوا
اغيزه له هيجا څخه پته نه ده .
کله چه هوا صافه او روښانه وي ،
مونږ خپل ځان د روغ او خوښ احساسوو
او بالعکس کله چه هوا تياره او بد
ليدونکې وي ، مونږ ته روحی ستړيا
او اندېښنه او جسمی ستړيا

په صنعتي ښارونو کي له فابريکو
څخه پيدا شوي لږکي ، د هوا په
ککړتيا او دخلکو دروغتيا د خرابوالي
سبب گرځي .

ښځه وېشت پيړۍ پخوا ، (هيپو
کرات) چه د طب د علم پلاري
ملگرتيا او دخلکو دروغتيا
د خرابوالي سبب گرځي
گڼلای شو ، د ناروغيو علت په دريو
شيانو کښي بلل : هوا ، اوبه ، ځای
او د هر ناروغ د پاره يې د هغه
ناروغي په پاملرنې سره د مخصوص
ځای ، ته اوبه او هوا سپارښتنه کوله
د يوې اوږدې مودې د پاره د
ده دغه سپارښت همپه شو او
مکروبونه او تولراتي ناروغي ، د
ناروغيو اصلي علتونه وپيژندل
شول . مگر د ۲۵۰۰ کالو په تيريدو
سره ، د هوا مساله يو ځل بيا د
ورځي موضوع گرځيدلې ده او دغه
فرضيه له سره ژوندی شوېده .

ډاکتر (ريولي) چه د دغې فرضيې
له کلکو طرفدارانو څخه دی ، وايي
(يوه شپه د فرانسې په يوه ښار
کښي د زړه ټول متخصصين د
ناروغانو د کټ د پاسه راوبلل
شول ، ځکه د هغو ناروغانو څخه



په غړيو سيمو کي استوگنه اودلر له وړانگو څخه استفاده انسان روغ او خوښ ساتي او هغه ته جسمي
صفحه ۱۲



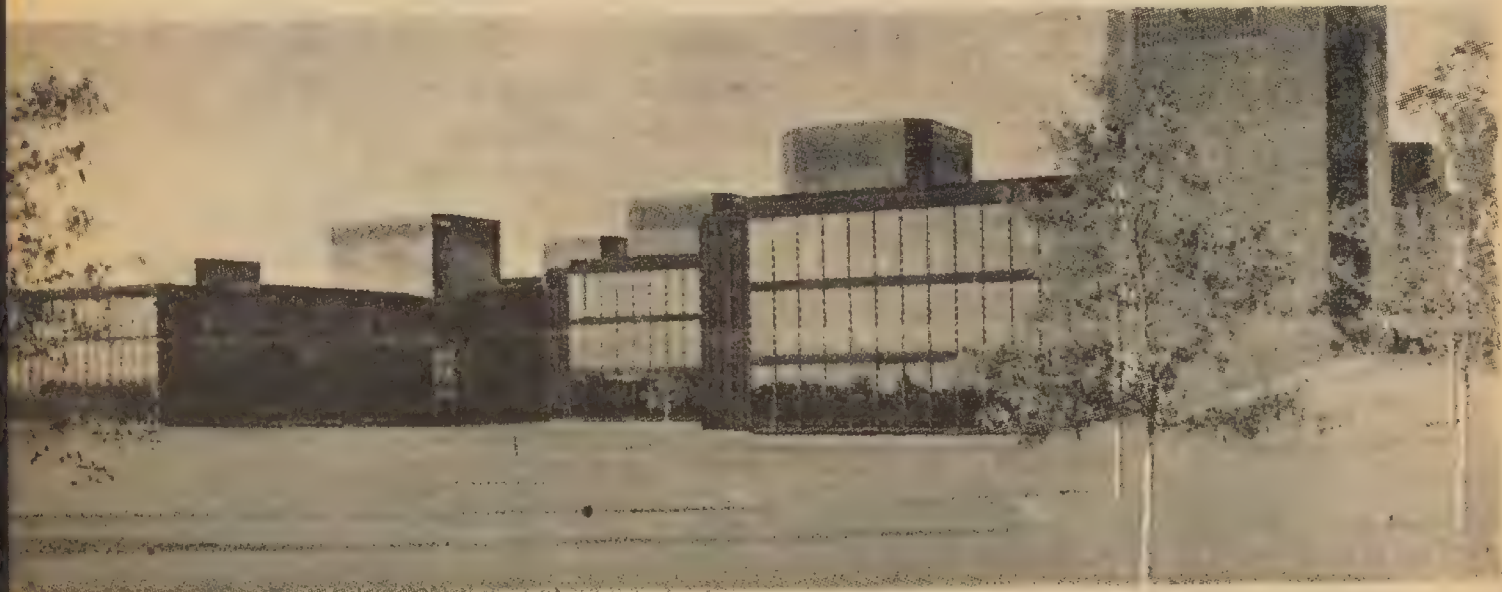
کله چه تالنده او برېښنه پېښه شي
دهوادېو برېښنا اندازه زيا تيسري
ماشومان ته اېي او خلک ته را مي
احساس کوي

سره همدغه ايونو نه منځ ته راوړي
او د انسان په بدن باندې يې د هغو
اغيزي تر څير يې لاندې نيولې دي
او دې نتيجه ته رسيدلې چه مثبت
(ايون) ناوړه اغيزه لري او کله چه
د سيلني او غبار په اثر مثبت ايونونه
متراکم کيږي او هوا ور څخه ککړه
شي ، ځينې اختلاو ته لکه ذننفس
د دستگاه تحريك او غروقي او د
زړه پيښې منځ ته راځي . ځينې
چاکتران د سېري د سرطان غلټ
همدغه مثبت ايوان بولي او با لعکس
منفي (ايون) د انسان پر بدن ښه
اغيزه لري او له زياتو تجربو څخه
وروسته چه په حيواناتو کښې
شويدي . هغه د انسان په برخه
کښې هم کړيدي اونن ورځ درماتيزم
او عضلاتي ناروغيو په تداوي کښې
استفاده ور څخه کوي .

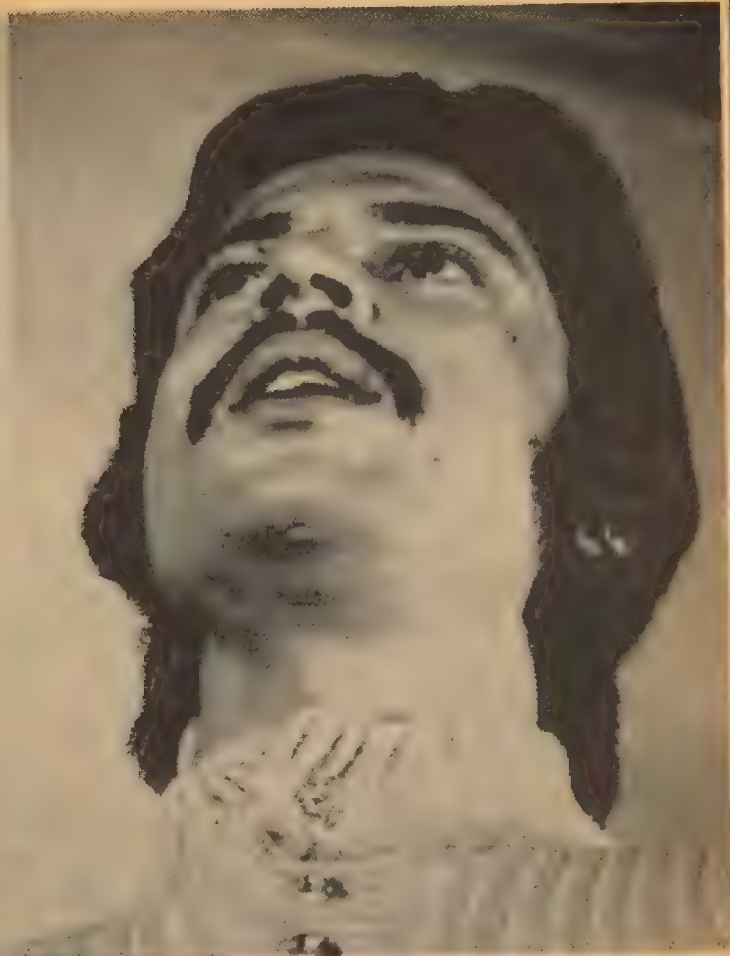
هوا، د ښار د پاسه د ککړو موادو
د توليدو سبب گرځي، سختي شيلې
(ميکرون) زياتو او اوږدو سرخوږيو
بي خوييو او عصبي دردونو سبب
کيږي، طوفان دويري او غاطفي
احساساتو دبدلون سبب کيږي او
په عمومي صورت سره د هوا د
حالاتو بدلون د هاضمي د گېډو،
دتنفسي ناروغيو، بي خو بيو او
کمزوريو، د زړه د ناروغيو، روحي
بحرانو نو لکه ځان وژلو او د روحي
ناروغيو د بيا پيدا کيدو سره مل
دي. کله چه تالنده او برېښاپيښه
شي، دهوا دبرېښنا اندازه زياتيږي
حيوانات نارامه او عصبي کيږي،
ماشومان ژاړي او ځوان گسان د
فشار او نا رامي احساس کوي.
د دغو ټولو ناراميو علت د هوا د
الکتریکي وضع گډو دي او د (ايون)
بدلون دي. يو هپرو چه اتوم په
عادي حالت کښې ځنځي دي يعنې د
هستي الکتریکي بار او د هغه د
شاوخوا الکترو ټو ته يو دي.
که اتوم يو الکترون له لاسه
ورکړي او يا يوه زياتي الکترون
واخلي، له دغه حالت څخه وځي
او په اصطلاح (ايونيزه) کيږي چه
(ايون) يا مثبت دي يا منفي. دغه
پيښه په لوړه فضا کښې دلمريزو
وړانگو او د کيمايي ذراتو د توغيدو
له امله منځ ته راځي.
نن ورځ په لويو هيوادو کښې د
(بيو کليماتو لوژي) په لويو دستکاوو

تقرس اخته شوي ناروغان د هوا د
بدلون په وخت کښې د خپلو پښو
په کوتو کښې د سختو دردونو د
پيدا کيدو څخه شکايتو نه کړيدي.
د هوا بدلون د دوي مختلفي هوا،
يوه د قطب او دهغه دنږدي سيموله
خوا او بله د استوا له سيمي څخه
د فکر په اثر پيدا کيږي، د غه دوه
هوا چه په اصطلاح ورته سړه او
توده څپه وايي، يو د بل سره ټکر
کړي او په جگړه سره نېټلي که
توده هوا بريالي شي، دښار له
پاسه به توده هوا تيره شي او که
سړه هوا بريالي شي، هوا به سړه
شي. دغه ټکر يوازي په فضا کښې
نه دي بلکه د هغه سره يو ځای د
انسان په وجود کښې هم گډو دي
راځي، د بدن حياتي اعمال د بدلون
سره منځ مخ کيږي او دغه بدلون
زياتره د وينو په ترکيب او مترشحه
داخلي غلو کښې ليدل کيږي. دغه
اختلال د انسان د بدن د داخلي
برخي انقلاب سبب کيږي چه
نتيجه يې د مزمنو ناروغانو د ناروغي
بېرته پيدا کيدل، د ټو وعمليات
شو وناروغانو دونيو توتيدل، په
مزمن رماتيزم باندې د اخته شوو
ناروغانو د ناروغي شدت او دگريپ
او ذات الر يې په شان د سختو
ناروغتو پيدا کيدل ده.
د انسان په وجود باندې د هوا
د حالاتو د بدلون زياتره عوارض
څرگند دي، مثلا د غبار نه ډکه

بېرته چه د زړه په حمله اخته شوي
او وضع يې ډيره ناوړه وه،
يو زيات شمير نور کسان هم د
زړه د حملې سره منځ مخ شوي وو
چه علت يې البته تصادفي نه وو
کېل شوي.
د دغه راز احصائي مثالونه د
زياترو روغتونو نو له خوا رپوټ
ورکړ شويدي، لکه په زيرتو نونو
کښې (فلېټ) او (روي امبولونو)
ناڅاپي او بي له علت څخه زياتوالي
فلېټ په رگونو کښې وينو دځای
په ځای کيدو څخه عبارت دي او
امبولي د دغو وينو له خوستا کيدو
او د وينو په جريان کښې د هغه د
حرکت او سړو ته درسيډو او ددغو
سړو د گوم لوي ياوړو کي شريان
له بند يلو څخه عبارت دي چه د
مړينې سبب کيږي او دغه ناروغي
په لنگه شو وښځو کښې ليدل
کيږي او يوه عارضه ده.
او يا په هغو ناروغانو کښې يې
له گوم علت څخه د وينو توتيدل
چه نوي عمليات شوي وي.
(ميشل گو کلن) د حياتي هوا
پيژندنې د بين المللي ټولني غړي
وايي: (د ناروغي په پيدا کيدو يا
زياتوالي باندې د هوا اغيزه دليل
راوړ لوته اړه دي. په رماتيزم
باندې ټول اخته شوي ناروغان
پوهيږي چه د هوا د حالاتو ناڅاپي
بدلون د ناروغي د شدت او يابېرته
پيدا کيدو سره ارتباط لري او په



له ښارو نو څخه دباندې پهصافه اوياکه هواکښې دمثقي «ريون» اندازه زياته ده اوپه دغو سيمو کښې ژوند دانسان روغتيا تامينوي



هیچ انسانی نیست که در لحظات بخصوصی از زندگی خودشاعر نبوده باشد.

شعر احساس انسان است که با سنگریزه های کلمات بغاوت فرار، از فرار در پی نهایت زمان معجز میشود.

بای صحبت

اگر شاعر نتواند میان تأثرات خود و مردمی که با آنان سر نوشت مشترک دارد پل بزند آن شاعر ناظم است و آن شعر جفنگی موزون با پیروی از فرم های آزاد شعری رسالت شاعر پایان نمی پذیرد، این آغاز رسالت اوست.

شعر خوانی هنر نیست، اما بهر هنر نزدیک است.

التزام هنری يك اصطلاح نویسنست، عده زیادی از شاعران مادر طول زمان ملتزم و متعهد بوده اند.

شمارا بر ساخته بوده است و شما برای نجات از تشاهی بیچرادی و جرغانده اید با صدای جا دویی و کلمه مسحور کننده او با او همسر شده اید و از غصه هایتان بیگانه. حتما او را شناختید، شادان را میگویم، نطقی که بیش از خیلی از همکاران خود مایه داد و کفر ادعا و برای همین است که هر وقت خواسته ام با گفتگوی خوبتر بخوانندگان ژوندون شناسانمش با تواضعی دور از تظاهر خواهش را رد نموده و باخته دوستانه دست خالی روانه ام نموده است ولی این بار در مقابل اصرار من داه گریز نمیابد و مصاحبه را قبول میکند.

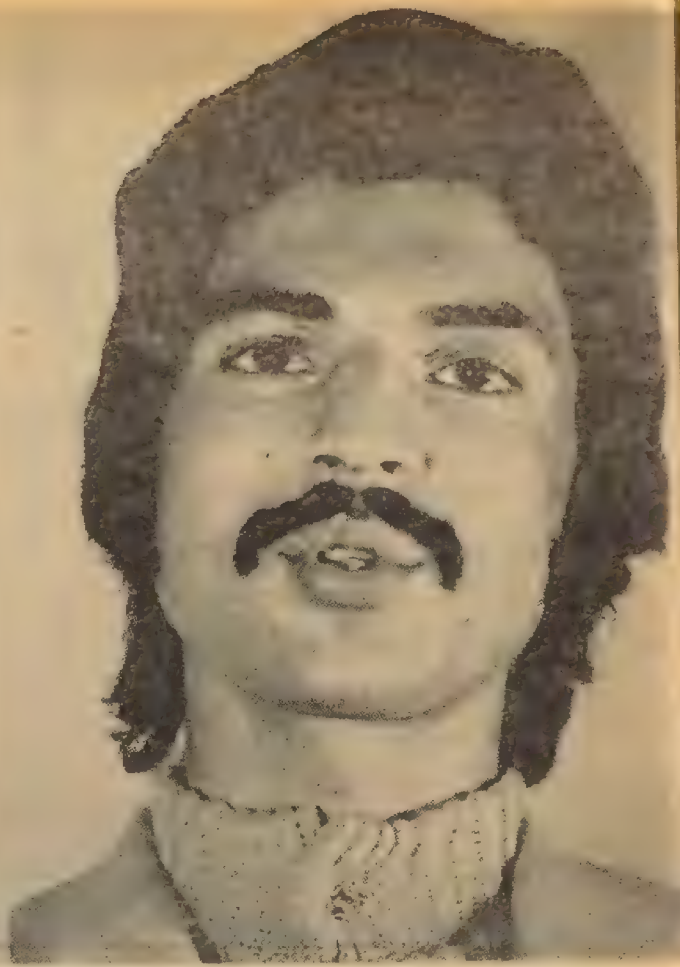
شادان تنها يك نطق و شعر خوان خوب و محبوب نیست، شاعر، نویسنده و شعر شناس خوبی هم هست و به همین علت نظرش را در باره شعر می خواهم.

خوب شادان اجازه بده از تو ببر سیم شناخت و برداشت تو از شعر و شاعری چگونه است، از نظر تو شعر چیست و شاعر کیست؟

— من در یکی از روز نامه ها پیرامون شعر نوشته ای داشتم که قسمتی از آن نوشته را گرچه نارضا، در برابر پرسش تان ارائه میکنم:

وقتی شعری را زمزمه میکنی، انگار احساس لطیف يك شاعر و شکوه بزرگ يك عشق در صدای بم و مردانه او جاری میشود و او را نامرز بی خودی به خلسه می برد، انگار زمان مفهوم خودش را می باز و او به سبکی يك ابر و سرعت يك اندیشه با نسوی سالها و قرن ها گره می خورد تا بتواند عصبان حافظ را در مقابل اندیشه هایی که به لجن ربا و تزویر غوطه خورده است از انجماد کلمات بیرون بکشد، تا با باز آفرینی جاودانه شعر مولوی شور بیا کند و مستی بخشد، انگار وقتی او شعر می خواند کلمات در دهان او جان میگیرند، و هر مصرعای با بازنمایی از احساس و اندیشه شاعر مریه های او را، خنده های او را و شناخت و بر داشت او را از زندگی در يك لحظه به ما انتقال میدهند و انگار این خود شاعر است که با مجموع لحظاتی که هستی او را رنگ زده است با همه قصه ها و غصه هایش در مقابل ما قرا میگیرد و با زبان کلمات از دهان او با ما صحبت میکند.

میدانم بیتابانه می خواهید بدانید این باز آفریننده کیست؟ عجله نکنید بدون شك او در این سیر و سفر بهر زهای زمان تنها نبوده است و چه بسا شهباز و روزها آنگاه که اندوهی تنگ و نا شناسی اندیشه



عبدالله شادان

برده از روی زندهای مصلحتی برداشت و چهره های ربا و زور را آشکار نمود .
و به همین ترتیب جاودانه مردافغانستان و جهان مولانای بلخ که التزام را در خدمت تصوف آورد و به همه اندیشه های نادرست فلسفی حاکم بر اجتماع وقت خود تجمیع زد، و ناصر و خسرو ... و ... که همه ملتزم بودند همه خوب تشخیص دادند که این التزام درجه نمود و یا مواردی پدیدار شده که مفید تر ، موثر تر و عمیق تر باشد و به همین علت نیز شعر شان از زندگی مایه گرفت باز زندگی عین گردید و تداوم زندگی نیز زنده است . و همین است که شاعر امروز رانیز ملتزم میسازد و متعهد ، ملتزم در اینکه شعر و انعکاس زندگی باشد و متعهد که این انعکاس باز تأییدهای باشد از نیازها و ضرورت های مردمی و باز هم طبیعی که اگر شاعر زمان درد مردم زمانرا نفهمد ، اگر دیدش ژرف و عمیق و عینی نباشد ، تصویری

که با شعر خود ارائه میدهد و در آن می خواهد یک لحظه زندگی را و یایک حادثه و منظره طبیعی را با همه زشتی ها و زیبایی هایش ثبت نماید ، بازتابی او واقعیت نمی باشد بلکه آنچه ارائه داشته است تصویری مسخ شده از یک واقعیت زندگی بشمار میرود ، اشتباه نکرد من آنکه متبعم که در طول تاریخ همیشه هنر با سیاست های روز عین بوده است دوست ندادم التزامی را ، که شاعر و یا هر هنرمند دیگری را در چوکات تنگ و فشرده یک عقید خاص سیاسی ، اجتماعی و یا فلسفی بفشارد و شاعر هنرمند مدحیه سرای باشد برای آن سیاست و فلسفه خاص اما اگر بخواهیم در مورد یک حادثه همگانی

قایم ، من میگویم شاعر امروز نه شاعر هر عصر دیگری حق ندارد شعرا وقت ترسیم زیبایی های پیکره معشوقه اش نماید و در محتوی خواستها و تمایلات تنی و جسمی ای را به خواننده القاء نماید که از امیال سرکوب شده و آرزوهای پربادرفته فردی او مایه و الهام گرفته باشد ، اگر شعر فاقد جهان بینی شاعر باشد و در آن لحظه ای از لحظات زندگی انسان به صورت یک گل ارائه نگردد و اگر شاعر نتواند میان تأثیرات خود و مردمی که با آنان سر نوشت مشترک دارد پل بزند و ارتباط قایم نماید . درد شانرا بشناسد ، درد شان را باز گوید و علیه آن پرخاش کند ، آن شاعر ناظم است و آن شعر چیزی در ردیف جفگیات و اراجیف منظوم که فقط بدرد لحظات تنهایی سراینده و اطفای غرور معشوقه او می خورد و بی و طبیعی که چنین شعری عمری کوتاه تر از عمر شاعر دارد .
به تاریخ می بینم و به شخصیت های ادبی ای که تاریخ را از آن خود نموده اند فردوسی چرا جاویدان ماند ؟ او شاعری ملتزم بود که با شناخت عینی اش از اجتماعی که در آن زیست می کرد میدید که هر چه ملت خواهی مردم او در زیر سایه نفوذ بیگانه ها با آزادی تقیید می گردید و این در زمانی که هر روز شیوید جنگ نواخته میشد اعلام خطری بود که در صورت دوام ملت را بنابودی میکشید ، پس او شاهنامه را آفرید و با نقل قصص و روایات واقعی از زندگی رزمی پدران همان مردم روح سلحشوری را در ملت برانگیخت و بر سالت خود پایان بخشید و یا حافظ که در عصر او ربا ، دروغ ، تزویر و زهد های دوغین ، اخلاق معوی اجتماع را با همه صداقت آن در خود حل و هضم نموده بود ، شاعری ملتزم بود که در شعر خود

که در یک نیمه شب با خوابی پریشان از بستر گرمش می باید میر مادرش را از عمیق ترین زوایای عاطفه اش میگیرد و آنرا بشکل لبخندی رضایت آمیز در چهره کودکش می باشد در حقیقت در همان لحظه شاعر است و لبخند از شعر او ست ، آنمرد بار بار هم که قامت پیرش در زیر باری گران خمیده است و تصاویری از کودک بیمار وزن و نجویش در جلو چشمش نش مرقصه وقتی احساس میکرد باید برود باید ببرد و نمی تواند تگاهی به آن بالا به آسمان نیلگون می اندازد ، با همان یک نگاه که همه تا تر او را و همه حالات عاطفی و رنجهای دورنی او را در خود نهفته دارد در حقیقت شعری سراینده است فرق آن مادر و تفاوت آن بار بر خیلی از انسان های دیگر با شاعر واقعی در این است که آنها نمی توانند تأثیر خود را یعنی شعر خود را با سنگریزه کلمات متحجر سازند و جاودانگی بخشند اما شاعر میتواند ، همین و بس .
" تشکر آقای شادان با شناختی که شما از شعر و شاعر دارید شعر خوب یعنی چه و شاعر خوب یعنی کی ؟
- واقعیت اینست که من بالتزام و تعهد هنری در کار شاعر و هر هنرمند دیگر احترام

- بنظر من شعر احساس انسان است که با سنگریزه های کلمات بخاطر فرار از فرادردی نهایت زمان محجر میشود یا اینکه شعر آینه است درون نما و نهان نما که پوشیده ترین زاده های ذهن آدمی در آن رویت می باید .
یک سخن شعر آلبومی است از همگونی و ناهمگونی ، خواستها ، آرزوها ، آرمانها و حرمانهای انسان . فی المثل :
آن هنگام که شاعر فریاد زد :
" این جهان نیست جز فسانه و یاد " در حقیقت زوفا ترین دریافتش را از جهان و زندگی بیان کرد و جاودانگی بخشید و آن مصرع تابلوی شد از حسرت انسان ، حسرت و دریغ انسان به خاطر گذر ایوان جهان .
و زمانی که گفت :
" از نخستین نگاهش رنگ در چهره ام شکست و ریشه برپا هایم افتاد . " در واقع زیباترین و ظریفترین احساس انسان را پودرت تر ساخت و شعر تابلو گرانیهایی شد از عشق .
و اما اینکه شاعر کیست ؟
می توان گفت همه کس . از نظر من هیچ انسانی نیست که در لحظات بخصوصی از زندگی خود شاعر نبوده باشد ، آن مادری

تئاتر وانمیون

مجرد ومعین را به تماشاخانه تیاتر کشاند بلکه دید تمام گروه های اجتماعی را در نظر گرفت البته ، این بدان معنی نیست که پیروزی این یا آن نمایش تضمین شده است درک و تشخیص هنری يك مسا له در هم پیچیده و غامض است و پیشگویی پیروزی فلان نمایش نامه ، با لسه او پرا- نیز مشکل است و خطراتی در پی دارد . هنگام تجلیل از صدمین سالگرد آغاز تیاتر که در آن اپرا «قمار باز» اثر داستایو سکی به کار گردانی پرو کو فیف روی صحنه آمد این مساله بررسی همه جا نیه شد . نتیجه این بررسی نشان داد که اپرا های شناخته شده از نویسندگان کلاسیک چون : وردی ، چایکوفسکی بیتزبرو دین علاقمندان زیاده تماشاگران فراواند ارد . برای جلب و جذب تماشاگران این شهر باید آن نمایش های را روی صحنه آورد که نتوانند جای دیگر آنها را تماشا کنند . پس به این ترتیب تیاتر وظیفه فقط زنده ساختن احساس را نداشته بلکه وظیفه سنگین آگاهی بخشیدن اجتماعی را دارد .

سالهای پیش ، تیاتر وانمیون فصل نوی در تاریخ تیاتری اش ، فعلی که می توان آن را «تیا تر و

مورد قبول شاگردان و یا گروه معین اجتماعی قرار گرفته است به این ترتیب تیاتر و انمیون سعی نمود تا بررسی سؤا لژیکی از تما شا- گران بنماید و اکنون بقدر کافی آگاهی موجود است که در پر تو آن می توان نه تنها تماشاگران

در نظر داشت . بعد از سال ۱۹۵۸ تیاتر تحقیقی نمود و در یافت کرد که برای رسیدن به این هدف ، تمام گروه های هنری را باید دور هم جمع کرد . هم چنان بعد هنرنمایش از تمام تماشا- گران پرسیده میشو د که کدام اپرا را پسندیده اند ، با اینکه کدام درامه

چیز نو شتن در باره تیاتر وانمیون کار ساده و آسان نیست زیرا در این جا چیز های دلچسپ ، غیر قابل توقع واصل وجود دارد می توان در ینمورد صفحات متعددی در مورد نمایش های این تیاتر ، در باره تجارب جرأت آفرین آن و جستجوگری نوآوری های آن و یافتن شکل های جدید کار گردانی پر نمود ولی ، خیلی پر اهمیت است تاتهر پی ، سخنی و چیزی در مورد معنی زندگی آن بمیان آورد .

شهر تار تو خیلی کوچک بوده و نفوس آن از ۹۰ هزار تجاوز نمی کند . ولی در شهر چهل فیصد کاوش گران دانش جمع شده اند در این جا پوهنتون دولتی که یکی از قدیمترین پوهنتون های کشور است ، برپاست .

وانمیون تیاتر در هم پیچیده است . روی سن و استیژ آن می توان نمایش نامه ، «پراداو پریت ، با لسه و محافل ساز را تما شا نمود . این تیاتر شامل گروه های موسیقی ، باله و درام و غز است تعمیر آن دارای دو ادیتو ایم است که گنجایش ۵۰۰ تا ۷۰۰ نفر را داشته و سالون کنسرت آن میتواند ۸۰۰ نفر را در خود به گنجاند .

اولین هدف تیاتر در این حقیقت نهفته است که باید همیشه چوکی های تیاتر تماشاگران داشته باشد برای بر آورده ساختن این هدف نه تنها نمایش های بسیار عالی طرف ضرورت است بلکه باید دید تماشاگران و ذوق هنری آنها را



تماشاگران نش



اطفال «خواند» باز نمود. زما نیکه تعمیر جدید ساخته شد سا لونی که در آن ۵۰۰ طفل گنجایش دارد برای نمایش های تیاتری اطفال اختصاص یافت. بر خورد در مورد نمایشی تیاتری اطفال در بین هنر مندان تیاتر وانمیون یک مساله اضطراب آور است: تیاتر خودش تماشا - گران آینده اش را می آموزاند روی همین دلیل است که بهترین نمایش ها هنری این گروه را داستا ن های فلکور یک با مرد می می سازد که بخش زیاد آن توسط هنر مند جوان اوالد هرما کول ترتیب می گردد. این نمایش ها مملو از پاکی، دانش فکاهی و آموزش نیک است. زبان تیاتر جدید بود و هنر مند چنان هنر نمایی میکنند که در آخر خود کودک کان بازی می کنند. - بعد از اینکه نمایش پایان می رسد از آنان دعوت میشود که روی ستیز بیایند و هنگا میکه ما در ویدر شان اعلام رفتن به خانه را می نمایند،

کارل ایرد، تنظیم کننده صحنه و کار گردان این تیاتر وانمیون گفته است که کسی که برای بار اول یک نمایش را می بیند با آن فرد یکصد ها نمایش را دیده است بر داشت واحد و یگانه ندارد. پس تیاتر باید سطح دید عمومی و تیاتری تماشاگر را در نظر داشته باشند در تیاتر وانمیون آنان تماشا گرانی را دوست



و هم تحلیلی از تماشاگران آینده اش (اطفال) نموده است معلمان این نمایش را پسندیدند و در تمام فصل تیاتر روی صحنه بودند. از طرف دیگر، وانمیون سعی می نماید نمایش های با سطح بلند برای شاگردان و محصلان روی صحنه بیاورید. کار گردانان اکثر اینگونه نمایش نامه ها جان تو منیک و اوالد هرما کول اند. همچنین سعی میشود تا هر گروه معین اجتماعی امکان آن را بیابند تا نمایش نامه خاص خود شان را روی صحنه ببینند. و بعد تیاتر از همین گروه ها میخواهد تا نظرشان را بر روشنی ابراز کنند. این شهر دارای نهاد های زیاد فرهنگی، مکتب ها، و خانه های فرهنگ سینما کافی های متعدد است. این را نباید فراموش کرد که فعالیت های این تیاتر در مرز های شهر تارتو در پند می ماند. این تیاتر در شهر های دیگر چون: مسکو، لنینگراد، بوداپست و غیره شهرت دارد. تماشاگران هنگری سال گذشته نمایش نامه «تر اژیدی انسان» اثر امر ماوچ را دیدند. هم چنان در بهار گذشته تیاتر وانمیون نمایش های در آلمان دموکراتیک در شهر پوتسدام روی صحنه آورد.

دارند که ذوق هنری شان سیراب نشدنی باشد. تیاتر وانمیون با علاقمندی، اصرار و فشار سعی می کند پیوند های با تماشاگران بیابد. و در نتیجه تماشاگران اکنون حالت ثابت تر دارند. این جا همه چیز نقش با زی می نماید: انتخاب نمایش نامه ها برای شان در فصل تیاتری گذشته وانمیون کمیدی را توسط دوام نویسن جورجیایی او، او شیا لیانی بنام (زمانیکه گادی برنمی گرد) در روی صحنه آورد. این کمیدی در مورد مهاجرت مردمان جوان است که از ده به شهر کوچ میکنند گرگتر اصلی یک دهقان زن است که سعی می نماید پیوند بین کودکان و زمین که آنان را نان میدهد، حفظ نمایند در تیاتر بخوبی برای تماشاگران دلایل گزینش این نمایش نامه تشریح میشود نمونه دیگر، معلمان شهر تارتو به نمایش «للو لولو» که توسط اچ، گلیس نمایش نامه نویس لاتو یایی برشته تحریر در آمده بود، دعوت شدند تم و در نمایش این نمایش در اطراف شاگردان مکتب و پیوندهای آنان با معلمان، دور می زند. برای تیاتر خوش بختی بود که میدید چگونه معلمان از آن استقبال نموده



دکتر ظاهر صدیق

آیا کنفرانس ژنیو موفق بود؟

خواسته اش در حصره آغاز مذاکرات مستقیم بافاهره برآورده شد و مصرو اردن حاضر شدند درین اجتماع با آن سهم گیرند - این

و هی کنفرانس دوزخه اما بسیار مختصر ژنیو روز شنبه گذشته بدون اشتراک تمام حزب دبدل بحران شرقیانه پایان یافت. این سران در حلقه های سیاسی و مطبوعاتی حاضر می شدند و مطمح سده که در اجتماع موفقانه پایان یافت یاخیر ؟ آنهای که دزدو جلسه مختصر این کنفرانس اسرار کرده بودند، پایان این اجتماع موفقانه خواندند، موفقانه هم از دو جهت اول اینکه سوویه یک کنفرانس عالی مذاکره درباره حل مشکل شرقیانه آغاز یافت ، دوم اینکه این کنفرانس راه را برای آغاز مذاکراتی منظم بین نمایندگان نظامی مصر و اسرائیل جهت بررسی جوانب بحران شرقیانه و مطالعه امکانات عقب کشیدن قوای اسرائیلی باز نمود . از همین جهت سرمنشی ملل متحد و وزرای خارجه مصری، اردن، سوریه، امریکا و اسرائیل بعیت نیاملین این کنفرانس ، تشکیل این اجتماع و نتیجه حاصله از آنرا سر آغاز حل مشکل شرقیانه خواندند . تعجب بیشتر هم ازین جهت بود که حتی اباییان وزیر خارجه اسرائیل از نتایج این کنفرانس بیشتر خوشحال میشوند آنهم ازین جهت که این اجتماع در قدم اول راه را برای عقب کشیدن قوای مصر و اسرائیل در عقب خطوط منار که پیش از جنگ میاه اکتوبر هموار میسازد .

چرا این مذاکرات را موفقانه خواندند ؟ وقتی جریان بحران شرقیانه را عمیقانه مطالعه نماییم و تمایل قدرت های علاقند را در حصره حل این مشکل بررسی کنیم واضح میشود که ایالات متحده امریکا از آغاز واحد شوروی درین اواخر میخواستند جوانب دیدخل این بحران، رو بروی هم نقشه به حضور و یوساطت آنها چاره برای پایان معضله شرقیانه دریافت کنند. اسرائیل بعد از پیروزی جنگ شش روزه جون ۱۹۶۷ همیشه ازین ضرورت یاد میکرد که تماس بین آن با عربها بالاخره این مشکل را پایان خواهد داد . با ملاحظه این سفارشات ها قاهره بالاخره در پایان جنگ هفده روزه اخیر عربها و اسرائیل تصمیم گرفت موقف اسرائیل را آزمایش کرده بمطالعه و وساطت دو قدرت بزرگ امریکا و شوروی درین حصره جواب مثبت دهد ، همان بود که دیدیم در پایان جنگ اخیر در کلبه متر ۱-۶ جاده قاهره سوین نمایندگان مصر و اسرائیل در حضور نماینده ملل متحد در قیال مساعی امریکا و شوروی باهم دیدند و بالاخره کنفرانس صلح ژنیو اساس آغاز مذاکرات منظم مصر و اسرائیل را در همان شهر گذاشت .

بنابراین قدرتهای بزرگ امریکا و شوروی راضی اند ازینکه می بینند بالاخره قسم اولی در راه مصالحه بین دو جانب مصر و اسرائیل واردن و اسرائیل از جانب دیگر باز شد و دنبال این راه بالاخره بیایان بحران شرقیانه خواهد انجامید . اسرائیل خوش است از اینکه بالاخره

سیاست عمومی جهان عرب سیاست آن تقریبا سیر شخصی دارد. این موضوع اهمیت شایان دارد که موضوع منطقه آرام باقی مانده و در آرمی به اشغال سرزمین های عربی پایان داده شود .

آمانظر دیگر کشور های عربی از جمله سوریه بحیث کشور آسیب دیده از دست اسرائیل و عراق ، لیبیا، الجزایر و موسسه آزادیخواهی فلسطین در حل مشکل شرقیانه مسین دیگری را دنبال می کنند، باینصورت که تنها اسرائیل رابحت یک قدرت متجاوز و اشغالگر در شرقیانه می ساسند و باستاند بایشانمده های قبلی و تجاوزات مکرر آن علیه ملل عربی هرگونه پیشامده اسرائیل را در حصره حل مسالمت آمیز بحران شرقیانه حبله بیش نمی شمارند از همین جهت سوریه در کنفرانس صلح ژنیو سهم نگرفت ، فدائیان فلسطین به آن اهمیتی ندادند و کشور های عراق لیبیا و الجزایر هم از آن کوچترین

نعمی رامش بود نمی بینند ، در مقابل آنها می ندادار کاهش پیشتر در صدور نفت بکشور بقیه در صفحه ۵۲



وضع اویر بند شرقیانه

در مسیر تاریخ

نویسنده غ فاروق نیلاب رحیمی

داسولک نیمروز

وجه تسمیه نیمروز

در تاریخ کشور ما نیمروز شهرت فراوانی داشته و از آن بوفرت یاد شده است که مازیل پیرا مون وجهه تسمیه آن از خلل اسناد موقت تاریخی بحث خود را دنبال میکنیم اما نادیده نباید بگیریم که مورخان عرب و جغرافیه نو یسان قرون وسطی این منطقه باستانی را بنام سیستان خوانده اند، لیکن جان مطلب درین جاست که سیستان تنها نامی نیست که دریدو مرحله تاریخی باین ناحیه گذاشته شده باشد، بلکه این نام نتیجه نهائی تحولات چندین اسم ناحیه در سیر تاریخ و گذشت زمان است.

نام باستانی سیستان در آثار قدیم (ژرنگ) یا قید شده است که تا امروز نیز در نام شهر (ژرنگ) که معرب آن «ژرنج» است مورد استعمال دارد، اسم «ژرنگ» در فرس قدیم بر سیستان و از بلستان اطلاق شده که کنیه دایر یوش مبین آنست و بنا بر تحقیق که در این مورد مرحوم ملک الشعرا بهار (ص ۲۳) با ورقی تاریخ سیستان «کرده است، چنین استنباط میشود که ژرنگ یا (ژرنج) در اوستا بمعنی دریا آمده است، که در قدیم (دریه) و در «زریا» خوانده میشود که با دریای امروز یکسان است و مسلماً اطلاق این نام بر سیستان بمنظور دریای «رزه» یا هامون هلمند، صورت گرفته است. نام زریکا نا در اثر هجوم قبایل آریین نژادی بنام «سکا» در سال ۱۳۰۰ ق م به (سکستان) مبدل شد که بیاگر اقامت اقوام سکی میا شد اعراب در بدو ورود خود باین سر زمین نام آنرا به «سجستان» عوض

کردند که بالاخره سیستان جانشین آنگردید. مولف گمنام تاریخ سیستان درین مورد به هیچ دیگری سخن نمی راند که در حلقه های علمی جهان از تعداد طرفداران آن کاسته شده است. مو صوف مینگارد که ضحاک زمانیکه مهمان گرشاسب بود. جرو

بحثی بین آنها صورت گرفت که در خلال آن سیستان را «سیو ستان» خواندند (تاریخ سیستان ص ۲۲) یعنی جائیکه «مردان مرد» از آنجا بر میخیزد، نام دیگر این خطه بقول تاریخ مزبور «زاول» است. ودلیلی که در تائید این نام در تاریخ

مردان نامور تاریخ

ابو عشر بلخی (۸۷۶-۸۸۶ میلادی)

فرزانه ای که مشعل دانش او صد هاسال در اروپا روشنی افکند

ابومعشر جعفر بن محمد بن عمر بلخی، دانشمند فلسفی و منجم شیراز فرزندانی برومند ام البیان بلخ است که از تحولات علمی متجرب عصر خویش و از پیشروان اصحاب نجوم بود. این فرزندان بلخ که در اروپا به اسم «ابو عمر» شهرت دارند، علم «الریخ و مسلم» از اساتید مسلم شمرده میشد و در فلسفه نیز صاحب رای و نظر بود. اما در علوم ریاضی و نجوم بخصوص در «احکام نجوم» (آسترو لوجی) صیت شریک و لیاقتش در اقصی نقاط جهان آنروز و مید و برخی از دانشمندان اسلامی رادر قلمرو و اسلامی فرزانه ترین شخص اندرین دانش میخوانند.

آنچه در مورد این استاد بزرگ مسلم است اینست که حتی در معانی علمی اروپائی از استادان عالم مقام ریاضی و از ستاره شناسان بزرگ شرق شناخته شده و اغلب تالیفاتش در این دوساحت علوم، مورد استفاده و ستایش اروپائیان قرار داشته و دوازده جلد آثار او در کتابخانه های آن سامان نگهداری میشوند.

چون مقالات دانشمندان کشور ما نظیر سایر علمای اسلامی در رشته نجوم نیز مانند دیگر شب علوم طبیعی مبتنی بر تجربه و مشاهده بود، لاجرم به اعمار رصدخانه ها و تنظیم زیجات (جدول حساب نجوم) پرداختند که تا امروز در مآخذ علوم از آنها با ستایش نامبرده میشود و یکی ازین زیجهای منجمان اسلامی، زیج اختراعی ابو معشر بلخی به اسم «سنی العالم» است که دارای صحیح ترین اعداد میباشد.

ابو معشر در سال ۱۷۲ هجری (مطابق ۷۸۶ میلادی) در دامان قایل تازه مسلمان در شهر تاریخی بلخ چشم جهان گشود و در نزد دانشمندان پرهیزگار «مدرسه طاهریه

بلخ» به تحصیل فقه و حدیث مشغول شد و نزد دهه به دوع وزهد معروف گردید. استاد در همین مدرسه مقدمات لسان و ادبیات عربی و مبادی ریاضیات را فرا گرفت. به ابویوسف یعقوب الکندی (متوفی ۸۷۱ م) فیلسوف نامی اسلام، و به طرز تفکر وی بدین بود و با و مخالفت میورزید و حتی به بدگویی او میپرداخت و مردم و ابرار او میخواندند تا اینکه کندی شخصی را معرمانه بگماشت تا او را به آموختن علوم عقلی و تحصیل حساب و هندسه ترغیب کند.

بنابر آن در حالیکه از عمر ابومعشر چهل و هفت سال میگشت، چون کودکی نوآموز به تحصیل ریاضیات پرداخت و بزودی قبل از اینکه داین رشته کامل گردد در پی تحصیل علم «احکام نجوم» برآمد و بزودی سرآمد اقران گردید.

امامه ای از مولفان ابومعشر را شاکرد استاد یعقوب الکندی نیز خوانده اند.

ابومعشر بعزت تبحر و قدرتی که در استخراجهای شان و احکام صادقانه نجومی داشت در دستگاه خلافت دو خلیفه عباسی (الموفق بالله و المستعین بالله) منجم باشان و منزلت بود و داستانهای جالبی را در مورد استخراجات او نقل میکنند که اکثر مورخان این داستانها را معضی «افسانه» میدانند. گویند دو زمان خلافت المستعین بالله (دوازدهمین خلیفه عباسی متوفی ۲۰۳ ه) امری را مطابق واقع استخراج نمود و حکم آنرا پیش از وقوع اخبار کرد این معنی برخلاف ناپسند ائساد و محکوم به ضرب چند تازیانه اش نمود و از این جهت استادهایش میگفت: «اهیت فقتیت» یعنی حکم صواب را اگر پادشاه نیست، در حکم خطایه کافات خواهم دید؟

سیستان ذکر شده این است که در جا های دیگر مبنای شهر ها در کنار کوه پایه ها نسبت معادن و در کنار رود خانه ها یا بحار نیست اهمیت تجارتی و گوهر ها نیست که از آنها بدست میاید. اما در سیستان شالوده بنای شهر در کنار آبی پیریزی شد، باین منظور که بنیان گذاران آن تصمیم اتخاذ کردند که کلیه احتیاجات خود را از آب و گل مرفوع سازند. اطلاق نام «ژرنگ» را بر سیستان ما خود از نام (زال) پدر «رستم داستان» نیز میداند بقیه در صفحه ۶۳

تالیف و ترجمه: حسین هدی

به نظر نگارنده شاید اشتغال است و ابومعشر به احکام نجوم معلول شرایط زمان و مطابق توقع طبقات حاکمه و مردم از منجمان آن دور بوده و نه ابومعشر بلخی در علم کلاسیک مطالعات فضایی عصر مارا تشکیل میدهد، دارای تالیفات متعدد است که در فهرست معلول آثارش میتوان به نام آنها برخورد.

ابومعشر بلخی اولین دانشمند فلسفی است که مدو جزو بحر را از اثر کشش خورشید و ماه دانست و این فرضیه نجومی خود را در کتاب: «المخلل الی علم احکام النجوم» که در قرون وسطی از کتب معتبر علم نجوم در شرق و غرب بود، ثبت نمود. بارون کارول دوو نویسنده مقاله «اختر شناس ریاضیات» در کتاب «میراث اسلام» یا «آنچه مغرب زمین به ملل اسلامی مدیونست» واقع به ابومعشر بلخی، فرزانه کشور ما، چنین مینویسد:

«ابومعشر که در سن صد سالگی ۲۷۲ ه وفات شد یکی از منجمین بسیار معروف بود. چهار کتاب از آثار او را چنانز هسبالیس و اولاد از اهل بات، به بلاتینی ترجمه کرده است. ابومعشر بلخی در مدت یکصد سال عمر خویش آثار و تالیفات متعددی در نجوم، علوم و فنون دیگر نوشت و از خود یادگار گذاشت. تعداد مولفات این دانشمند بزرگ ما را این ندیم و نقلی تاحدود چهل کتاب نامبرده اند. ابومعشر که در ۲۸ رمضان سال ۲۷۲ ه در شهر واسط (واقع بصره و کوفه) دور از وطن پدرود حیات گفت، با آثاری که بجا گذاشته است نقش موثر خود را در پیشاندازی اصول علم هیات روشن نموده است.»

پنجگانگی های که دو

دومین سالگره تولدی او لین پنجگانگی های اروپا چگونه تجلیل شد؟
مطبوعات پولند میزمن ریچر ۳۳ ساله را «مادر ریکارد» لقب دادند.
مادر در انتظار یک دختر بود اما در عوض سه پسر و یک دختر دنیا آورد.

تولدی پنج طفل (سه بچه کاکل زری و دو دختر ماه پیشانی) و دو ساله شدن آنها نه تنها برای والدین آنها سرور انگیز و نشاط آور می باشد، بلکه در سر تاسر کشور پولند و حتی در اغلب کشورهای اروپا نیز موجی از شادمانی را برانگیخته است.

لیو کاد یار ریچرت، مادر این پنجگانگی ها را مطبوعات اروپا در نخستین سالگرد تولد آنها «مادر ریکارد» لقب دادند زیرا او اولین مادر که تاریخ اروپا میباید که از یک بطن پنج کودک (سه پسر و دو دختر) را دنیا آورده است. در سال ۱۹۷۱ هنگامیکه این پنج طفل بدنیا آمدند، نه تنها در مطبوعات جهان سروصدای زیادی بلند گردید بلکه در تاریخ طبابت اروپا نیز صفحه نویسی گشوده شد زیرا آن زمان محض سه بار پنجگانگی هایی سابقه داشت که بدنیا آمدند ولی زنده نماند باری یک مادر کا نادایی نیز از یک بطن پنج طفل دنیا آورد که بیشتر عمر کردند اما دو پنجگانگی دیگر چند ساعت و یا چند روز بعد از تولد زنده بودند و یکی بعد دیگر به علت ضعف، ناتوانی و عدم مقاومت مردند. اما این پنج کودک فامیل ریچرت از آنز یک بو لند تا ایندم حیات دارند و اطباء اظهار رای میکنند که زندگی عادی و بدون درد سری خواهند داشت مشروط بر اینکه آفتی



بچه های کاکل زری و دخترهای ماه پیشانی دو ساله شدند.

سالگرد شد ند



به آنها نرسد .
این کودکان دو هنگام تولد بین
۱۲۰۰ تا ۱۸۰۰ گرام وزن داشتند
از نظر جسمی علالت وضعی که
بقای حیات آنان را تهدید کند
نداشتند و ندارند و اینک دومین
سالگرد تولدی خویش را جشن
گرفتند .
طوری که یک خبر نگار اطلاع داد
هما نطور یک در مراسم نخستین
سالگرد تولد آن تمام مردم پور
(هموطنان شان) سهم گرفتند و
شادمانی کردند در این دو مین
سالگرد تولدی آنها نیز با شغف

و شوق سپیم شد ند.
و قتی که مادوسا یو خویشاوندان
این پنجگانی ها از مرکز رادیو
تلویزیون دا نزدیک ، بعد از ختم
مراسم سالگرد و نشر مستقیم آن
بمنزل باز گشتند در کنار دروازه
خانه خویش گروه عظیم مردم را که
در انتظار باز گشت آنان بود . آنها
میخواستند اطفال عجیب مرا از
نزد یک ببینند .

اطفال شادمان و خندان بود ند
اما آنچه بیشتر در مخیله تماشا
کنندگان سیر میکرد شکل والدین
آنها بود که مجبور بودند برای
گردش آنها از سه نفر دیگر کمک
بخواهند زیرا آن پنج کودک نه در
ریکشا های دوجایه و نه در ریکشا های
سه جایه « گنجایش سه کودک » گنجایش
داشتند . اما والدین مجبور شده
بودند دو دختر را در یک ریکشا و
سه پسر را در ریکشای دیگر
بخواه باند و بگردش ببرند .

همانطور یک در اولین جشن
سالگرد آنان ، مادر شان لیو کادیا
ریچر د برای هر کدام شان یک عدد
یک تولدی بدست خود ساخته بود

و یک شمع را در وسط آن روشن
کرده بود در دومین سن سالگرد
شان نیز بدست خویش یک ها را
آماده کرد و بر روی میز قرارداد .

میرمن ریچر د که سی و سه سال
دارد هنگامیکه پیرا مون صحبت
اطفال پنجگانی نه خویش توضیحات
میداد گفت :

بقیه در صفحه ۵۸



نجوم و احکام نجوم

دانشی آمیخته به خرافات

ولی لازمه فهم ادبیات

سخنی چند در باره تقویم و تاریخ

تعداد ستارگان هر برج :

ستاره شنا سان قدیم در باره تعداد ستارگان هر برج تحقیق نموده و هر کدام برحسب معلومات خود چیزی گفته اند که با گفته و رای دیگران اختلاف دارد، ما در اینجا رای علامه ابوریحان بیرونی را که در دقت نظری وی جای هیچگونه تردیدی نیست نقل میکنیم تا نمونه ای از کوشش فراوان پیشینیان در راه دانش را نشان داده باشیم .

قبل از آنکه نظر علامه موصوف نقل شود، بهتر است یادآوری کنیم که علمای هیات قدیم، ستارگان را از حیث روشنی و بزرگی آنها که با چشم عادی دیده میشود به شش دسته تقسیم کرده اند که هر دسته را قدر یا عظم میخوانند و باز هر قدری را نظر به تفاوت بزرگی و روشنی ستارگان همان قدر، به سه دسته دیگر که اعظم، اوسط و اصغر نامیده میشود قسمت نموده اند .

ستارگان قدر اول بزرگترین روشن ترند و قدر دوم از حیث بزرگی و روشنی نسبت به آنها در درجه پایین تر قرار دارد و بهمین قیاس تا قدر ششم که بزرگی و روشنی آن از همه کمتر است و همانطور که گفته شد: هر کدام آنها هم نسبت به دیگری تفاوت دارد ضمناً دو قسم ستاره دیگر هم تشخیص کرده بودند که یک قسم آنها مظلمه یعنی تاریک می نامیدند و آن عبارت از ستارگانی است که بزحمت با چشم دیده می

شوند و قسم دیگر ستارگانی است شبیه به ابر (غیر از کهکشان) که در جای، جای آسمان بنظر میرسند. و در مقالات آیند مراجع به هر نوع آن تفصیل داده میشود .

علامه بیرونی که از قراین بر می آید که شخصاً به رصد ستارگان پرداخته و اشتباهات متجمان دیگر را تصحیح نموده است تعداد ستارگان منطقه البروج را ۳۵۱ ستاره دانسته است: پنج ستاره از قدر اول نه ستاره از قدر دوم شصت و چهار ستاره، از قدر سوم، یکصد و سی و سه ستاره از قدر چهارم، یکصد و پنج ستاره از قدر پنجم، بیست و هفت ستاره از قدر ششم، سه ستاره از نوع سحابی و پنج ستاره از نوع مظلمه . به تفصیل ذیل :

۱- در صورت حمل دو ستاره از قدر سوم، چهار ستاره از قدر چهارم شش ستاره از قدر پنجم و یک ستاره از قدر ششم، جمله سیزده ستاره .

در خارج صورت حمل یک ستاره از قدر سوم، یک ستاره از قدر چهارم و سه ستاره از قدر پنجم جمله پنج ستاره .

۲- در صورت ثور یک ستاره از قدر اول، شش ستاره از قدر سوم و یازده ستاره از قدر چهارم، سیزده ستاره از قدر پنجم و یک ستاره از قدر ششم جمله سی و دو ستاره .

در خارج صورت ثور یک ستاره از قدر چهارم و ده ستاره از قدر پنجم جمله یازده ستاره .

۳- در صورت جوزا دو ستاره از قدر دوم، پنج ستاره از قدر سوم نه ستاره از قدر چهارم، و دو ستاره از قدر پنجم جمله هجده ستاره . در خارج صورت جوزا سه ستاره از قدر چهارم و چهار ستاره از قدر پنجم جمله هفت ستاره .

۴- در صورت سرطان هفت ستاره از قدر چهارم، یک ستاره از قدر پنجم و یک ستاره از نوع سحابی جمله نه ستاره .

در خارج صورت سرطان دو ستاره از قدر چهارم و دو ستاره از قدر پنجم جمله چهار ستاره .

۵- در صورت اسد، دو ستاره از قدر اول، دو ستاره از قدر دوم، شش ستاره از قدر سوم، هشت ستاره از قدر چهارم، پنج ستاره از قدر پنجم و چهار ستاره از قدر ششم جمله بیست و هفت ستاره .

در خارج صورت اسد یک ستاره از قدر اول، شش ستاره از قدر سوم و سه ستاره از نوع مظلمه جمله هشت ستاره .

۶- در صورت سنبله یک ستاره از قدر اول، شش ستاره از قدر سوم، هفت ستاره از قدر چهارم ده ستاره از قدر پنجم و دو ستاره از قدر ششم جمله بیست و شش ستاره .

در خارج صورت سنبله چهار ستاره از قدر پنجم و دو ستاره از قدر ششم جمله شش ستاره .

۷- در صورت میزان دو ستاره از قدر دوم چهار ستاره از قدر چهارم و دو ستاره از قدر پنجم جمله هشت ستاره .

در خارج صورت میزان یک ستاره از قدر سوم، پنج ستاره از قدر چهارم دو ستاره از قدر پنجم و یک ستاره از قدر ششم جمله نه ستاره .

۸- در صورت عقرب یک ستاره از قدر دوم، سیزده ستاره از قدر سوم پنج ستاره از قدر چهارم و دو ستاره از قدر پنجم جمله بیست و یک ستاره در خارج صورت عقرب دو ستاره از قدر پنجم و یک ستاره از نوع سحابی جمله سه ستاره .

۹- در صورت قوس دو ستاره از قدر دوم، نه ستاره از قدر سوم، نه ستاره از قدر چهارم، هشت ستاره از قدر پنجم، دو ستاره از نوع مظلمه و یک ستاره از نوع سحابی جمله سی و یک ستاره .

۱۰- در صورت جدی چهار ستاره از قدر سوم، نه ستاره از قدر چهارم نه ستاره از قدر پنجم و شش ستاره از قدر ششم جمله بیست و هشت ستاره .

۱۱- در صورت دلو یک ستاره از قدر اول، نه ستاره از قدر سوم هجده ستاره از قدر چهارم، سیزده ستاره از قدر پنجم و یک ستاره از قدر ششم جمله چهل و دو ستاره در خارج صوت دلو سه ستاره از قدر چهارم .

۱۲- در صورت حوت دو ستاره از قدر سوم، بیست و دو ستاره از قدر چهارم، سه ستاره از قدر پنجم، و هفت ستاره از قدر ششم جمله سی و چهار ستاره .

در خارج از صورت حوت چهار ستاره از قدر چهارم .



تقسیم بروج به جهات و عناصر بنابر عقیده بعضی منجمان

به فاصله ای معین و دور تر از مدار دیگری، قایل بودند و هر فلکی را بر فلک زیرین محیط میدادند و در مقام تشبیه آنها را به طبقات پیاز مانند میکردند، زمین از نظر ایشان در وسط قرار داشت که فلک ماه دور نادر آنرا احاطه کرده بود و فلک عطارد بر فلک ماه محیط بود و به همین ترتیب تا فلک زحل که بر فلک مشتری محیط بود، بعد از آن نوبت فلک ثوابت میرسید که فلک زحل در زیر آن قرار داشت و از آن بالاتر فلک الا فلاک بود که آنرا بر همه فلکها محیط میدادند.

و کلیه محاسبات علمی یا پیشگویی های احکامی خود را یا در نظر گرفتن نسبت هر سیاره با سیاره دیگر یا بروجهای دوازده گانه انجام میدادند و همواره نظریه که برای بروجها خاصیت های معین گمان میکردند و فرض می نمودند.

۱- زحل را بنام نحس اکبر و مریخ را بنام نحس صغر می نامیدند و این دورا در هر حالی نحس می دانستند. مشتری را سعد اکبر و زهره را سعد صغر نامیده بودند و آنها را همیشه سعد می پنداشتند. آفتاب را در بعضی موارد سعد و در موارد

بقیه در صفحه ۵۷

برج آتشی «حمل و اسد و قوس» حمل را در وسط، اسد را بطرف چپ آن و قوس را بطرف راست آن ثبت کرده حمل را منسوب به میانه مشرق، اسد را منسوب به آن قسمت از مشرق که به شمال نزدیک است و قوس را به آن قسمت از مشرق که به جنوب نزدیک است منسوب دانسته اند و سایر بروجها را نیز همین گونه تقسیم و منسوب نموده اند چنانکه در شکل دیده میشود. از اینگونه تقسیمات و نسبت ها در مورد بروج دوازده گانه بسیار دیده میشود.

که این مقاله گنجایی نقل همه آنها را ندارد و البته در آینده هر جا که لازم باشد بقدر کفایت توضیح خواهد شد.

سیارات سبعة :

منجمان قدیم به پیروی از نظریه بطليموس زمین را کروی و ثابت و مرکز عالم می دانستند و به وجود هفت ستاره گرداننده «سیاره» در حول زمین قایل بودند، ماه را نزدیکترین سیاره به کره زمین میدانستند و بعد از آن، عطارد و سپس به ترتیب زهره، آفتاب، مریخ، مشتری و زحل را بروانگان شمع وجود زمین می دانستند.

برای هر یک از سیارات هفت گانه مدار معینی بنام فلک آن سیاره

حمل، جوزا، اسد، میزان، قوس و دلو را مذکر میدادند و ثور، سرطان، سنبله، عقرب، جدی و حوت را مؤنث می پندارند. به تعبیر دیگر هر بروج مذکر و هر بروج سرد مؤنث است. ۴- هر بروج را به یکی از اخلاط اربعه (صغرا، سودا، خون و بلغم) نسبت داده اند بدین ترتیب :

برجهای آتشی منسوب به صغرا است برجهای خاکی به سودا منسوبست برجهای بادی بخون نسبت داده شده و برجهای آبی منسوبست به بلغم.

۵- بروجها را به روز و شب هم نسبت میدهند بدین معنی که هر بروج را که مذکر می پندارند نهاری (روزی) و هر کدام را که مؤنث می شمارند لیلی «شبیه» میخوانند.

۶- بروج اول هر فصل را منقلب بروج دوم فصل را ثابت و بروج سوم را ذو جسدین لقب داده اند مثلاً از فصل بهار : حمل منقلب، ثور ثابت و جوزا ذو جسدین است و بهمین ترتیب سرطان و میزان و جدی منقلبند، اسد و عقرب و دلو ثابت می باشند و سنبله و قوس و حوت ذو جسدین بشمار میروند.

۷- بعضی از منجمان شش بروج اول (از حمل تا سنبله) را شمالی و شش بروج دیگر «از میزان تا حوت» را جنوبی خوانده اند و برخی بروجهای آتشی را شرقی، بروجهای خاکی را جنوبی، بروجهای بادی را غربی و بروجهای آبی را شمالی پنداشته اند و در عین حال برای آنها ترتیبی خاص قائل شده اند باین معنی که از سه

و نام گفته نماند که علامه بیرونی نامهای بروج دوازده گانه را به دری یاد نموده و آنها را بدینگونه نامیده است : بزه، گاو، دو پیکر، خرچنگ، شمشیر، دوشیزه ناخواسته، ترازو، کزدم، نیم اسمپ، بز، ریزنده آب و ماهی.

خواص احکامی بروج :

آنچه تا بحال در باره بروجهای دوازده گانه گفته شد، مطالبی بود که اگر چه از نگاه علمای امروز هیات قابل بحث و گفتگو است ولی نااندازه زیادی جنبه علمی دارد، اما معتقدان به احکام نجوم که بر اساس قواعد احکامی، سخن می گویند و بیش گویی هایی می نمایند، برای هر بروج خاصیت و طبیعت و حکمی فرض کرده اند که بعضی از آنها را در اینجا نقل میکنیم :

۱- بروجها را به عناصر چهار گانه قدما (آتش، خاک، باد و آب) نسبت میدهند بدین ترتیب :

حمل، اسد و قوس : آتشی
ثور، سنبله و جدی : خاکی
جوزا، میزان و دلو : بادی
سرطان، عقرب و حوت : آبی.

۲- بر اساس نسبت هر بروج به یکی از عناصر اربعه، طبیعتی برای هر بروج قائل شده اند، بدین ترتیب :

برجهای آتشی : گرم و خشک
برجهای خاکی : سرد و خشک
برجهای بادی : گرم و تر
برجهای آبی : سرد و تر.

۳- برای هر بروج جنسیتی فرض کرده اند بدین ترتیب :

۴۰	۳۰	۲۰	۱۰	۰	۱۰	۲۰	۳۰	۴۰
مذکر	مذکر	مذکر	مذکر	مذکر	مؤنث	مؤنث	مؤنث	مؤنث
حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸
۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷
۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶
۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵
۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴
۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳
۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲
۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱
۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰
۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹
۱۰۰	۱۰۱	۱۰۲	۱۰۳	۱۰۴	۱۰۵	۱۰۶	۱۰۷	۱۰۸
۱۰۹	۱۱۰	۱۱۱	۱۱۲	۱۱۳	۱۱۴	۱۱۵	۱۱۶	۱۱۷
۱۱۸	۱۱۹	۱۲۰	۱۲۱	۱۲۲	۱۲۳	۱۲۴	۱۲۵	۱۲۶
۱۲۷	۱۲۸	۱۲۹	۱۳۰	۱۳۱	۱۳۲	۱۳۳	۱۳۴	۱۳۵
۱۳۶	۱۳۷	۱۳۸	۱۳۹	۱۴۰	۱۴۱	۱۴۲	۱۴۳	۱۴۴
۱۴۵	۱۴۶	۱۴۷	۱۴۸	۱۴۹	۱۵۰	۱۵۱	۱۵۲	۱۵۳
۱۵۴	۱۵۵	۱۵۶	۱۵۷	۱۵۸	۱۵۹	۱۶۰	۱۶۱	۱۶۲
۱۶۳	۱۶۴	۱۶۵	۱۶۶	۱۶۷	۱۶۸	۱۶۹	۱۷۰	۱۷۱
۱۷۲	۱۷۳	۱۷۴	۱۷۵	۱۷۶	۱۷۷	۱۷۸	۱۷۹	۱۸۰
۱۸۱	۱۸۲	۱۸۳	۱۸۴	۱۸۵	۱۸۶	۱۸۷	۱۸۸	۱۸۹
۱۹۰	۱۹۱	۱۹۲	۱۹۳	۱۹۴	۱۹۵	۱۹۶	۱۹۷	۱۹۸
۱۹۹	۲۰۰	۲۰۱	۲۰۲	۲۰۳	۲۰۴	۲۰۵	۲۰۶	۲۰۷
۲۰۸	۲۰۹	۲۱۰	۲۱۱	۲۱۲	۲۱۳	۲۱۴	۲۱۵	۲۱۶
۲۱۷	۲۱۸	۲۱۹	۲۲۰	۲۲۱	۲۲۲	۲۲۳	۲۲۴	۲۲۵
۲۲۶	۲۲۷	۲۲۸	۲۲۹	۲۳۰	۲۳۱	۲۳۲	۲۳۳	۲۳۴
۲۳۵	۲۳۶	۲۳۷	۲۳۸	۲۳۹	۲۴۰	۲۴۱	۲۴۲	۲۴۳
۲۴۴	۲۴۵	۲۴۶	۲۴۷	۲۴۸	۲۴۹	۲۵۰	۲۵۱	۲۵۲
۲۵۳	۲۵۴	۲۵۵	۲۵۶	۲۵۷	۲۵۸	۲۵۹	۲۶۰	۲۶۱
۲۶۲	۲۶۳	۲۶۴	۲۶۵	۲۶۶	۲۶۷	۲۶۸	۲۶۹	۲۷۰
۲۷۱	۲۷۲	۲۷۳	۲۷۴	۲۷۵	۲۷۶	۲۷۷	۲۷۸	۲۷۹
۲۸۰	۲۸۱	۲۸۲	۲۸۳	۲۸۴	۲۸۵	۲۸۶	۲۸۷	۲۸۸
۲۸۹	۲۹۰	۲۹۱	۲۹۲	۲۹۳	۲۹۴	۲۹۵	۲۹۶	۲۹۷
۲۹۸	۲۹۹	۳۰۰	۳۰۱	۳۰۲	۳۰۳	۳۰۴	۳۰۵	۳۰۶
۳۰۷	۳۰۸	۳۰۹	۳۱۰	۳۱۱	۳۱۲	۳۱۳	۳۱۴	۳۱۵
۳۱۶	۳۱۷	۳۱۸	۳۱۹	۳۲۰	۳۲۱	۳۲۲	۳۲۳	۳۲۴
۳۲۵	۳۲۶	۳۲۷	۳۲۸	۳۲۹	۳۳۰	۳۳۱	۳۳۲	۳۳۳
۳۳۴	۳۳۵	۳۳۶	۳۳۷	۳۳۸	۳۳۹	۳۴۰	۳۴۱	۳۴۲
۳۴۳	۳۴۴	۳۴۵	۳۴۶	۳۴۷	۳۴۸	۳۴۹	۳۵۰	۳۵۱
۳۵۲	۳۵۳	۳۵۴	۳۵۵	۳۵۶	۳۵۷	۳۵۸	۳۵۹	۳۶۰
۳۶۱	۳۶۲	۳۶۳	۳۶۴	۳۶۵	۳۶۶	۳۶۷	۳۶۸	۳۶۹
۳۷۰	۳۷۱	۳۷۲	۳۷۳	۳۷۴	۳۷۵	۳۷۶	۳۷۷	۳۷۸
۳۷۹	۳۸۰	۳۸۱	۳۸۲	۳۸۳	۳۸۴	۳۸۵	۳۸۶	۳۸۷
۳۸۸	۳۸۹	۳۹۰	۳۹۱	۳۹۲	۳۹۳	۳۹۴	۳۹۵	۳۹۶
۳۹۷	۳۹۸	۳۹۹	۴۰۰	۴۰۱	۴۰۲	۴۰۳	۴۰۴	۴۰۵
۴۰۶	۴۰۷	۴۰۸	۴۰۹	۴۱۰	۴۱۱	۴۱۲	۴۱۳	۴۱۴
۴۱۵	۴۱۶	۴۱۷	۴۱۸	۴۱۹	۴۲۰	۴۲۱	۴۲۲	۴۲۳
۴۲۴	۴۲۵	۴۲۶	۴۲۷	۴۲۸	۴۲۹	۴۳۰	۴۳۱	۴۳۲
۴۳۳	۴۳۴	۴۳۵	۴۳۶	۴۳۷	۴۳۸	۴۳۹	۴۴۰	۴۴۱
۴۴۲	۴۴۳	۴۴۴	۴۴۵	۴۴۶	۴۴۷	۴۴۸	۴۴۹	۴۵۰
۴۵۱	۴۵۲	۴۵۳	۴۵۴	۴۵۵	۴۵۶	۴۵۷	۴۵۸	۴۵۹
۴۶۰	۴۶۱	۴۶۲	۴۶۳	۴۶۴	۴۶۵	۴۶۶	۴۶۷	۴۶۸
۴۶۹	۴۷۰	۴۷۱	۴۷۲	۴۷۳	۴۷۴	۴۷۵	۴۷۶	۴۷۷
۴۷۸	۴۷۹	۴۸۰	۴۸۱	۴۸۲	۴۸۳	۴۸۴	۴۸۵	۴۸۶
۴۸۷	۴۸۸	۴۸۹	۴۹۰	۴۹۱	۴۹۲	۴۹۳	۴۹۴	۴۹۵
۴۹۶	۴۹۷	۴۹۸	۴۹۹	۵۰۰	۵۰۱	۵۰۲	۵۰۳	۵۰۴
۵۰۵	۵۰۶	۵۰۷	۵۰۸	۵۰۹	۵۱۰	۵۱۱	۵۱۲	۵۱۳
۵۱۴	۵۱۵	۵۱۶	۵۱۷	۵۱۸	۵۱۹	۵۲۰	۵۲۱	۵۲۲
۵۲۳	۵۲۴	۵۲۵	۵۲۶	۵۲۷	۵۲۸	۵۲۹	۵۳۰	۵۳۱
۵۳۲	۵۳۳	۵۳۴	۵۳۵	۵۳۶	۵۳۷	۵۳۸	۵۳۹	۵۴۰
۵۴۱	۵۴۲	۵۴۳	۵۴۴	۵۴۵	۵۴۶	۵۴۷	۵۴۸	۵۴۹
۵۵۰	۵۵۱	۵۵۲	۵۵۳	۵۵۴	۵۵۵	۵۵۶	۵۵۷	۵۵۸
۵۵۹	۵۶۰	۵۶۱	۵۶۲	۵۶۳	۵۶۴	۵۶۵	۵۶۶	۵۶۷
۵۶۸	۵۶۹	۵۷۰	۵۷۱	۵۷۲	۵۷۳	۵۷۴	۵۷۵	۵۷۶
۵۷۷	۵۷۸	۵۷۹	۵۸۰	۵۸۱	۵۸۲	۵۸۳	۵۸۴	۵۸۵
۵۸۶	۵۸۷	۵۸۸	۵۸۹	۵۹۰	۵۹۱	۵۹۲	۵۹۳	۵۹۴
۵۹۵	۵۹۶	۵۹۷	۵۹۸	۵۹۹	۶۰۰	۶۰۱	۶۰۲	۶۰۳
۶۰۴	۶۰۵	۶۰۶	۶۰۷	۶۰۸	۶۰۹	۶۱۰	۶۱۱	۶۱۲
۶۱۳	۶۱۴	۶۱۵	۶۱۶	۶۱۷	۶۱۸	۶۱۹	۶۲۰	۶۲۱
۶۲۲	۶۲۳	۶۲۴	۶۲۵	۶۲۶	۶۲۷	۶۲۸	۶۲۹	۶۳۰
۶۳۱	۶۳۲	۶۳۳	۶۳۴	۶۳۵	۶۳۶	۶۳۷	۶۳۸	۶۳۹
۶۴۰	۶۴۱	۶۴۲	۶۴۳	۶۴۴	۶۴۵	۶۴۶	۶۴۷	۶۴۸
۶۴۹	۶۵۰	۶۵۱	۶۵۲	۶۵۳	۶۵۴	۶۵۵	۶۵۶	۶۵۷
۶۵۸	۶۵۹	۶۶۰	۶۶۱	۶۶۲	۶۶۳	۶۶۴	۶۶۵	۶۶۶
۶۶۷	۶۶۸	۶۶۹	۶۷۰	۶۷۱	۶۷۲	۶۷۳	۶۷۴	۶۷۵
۶۷۶	۶۷۷	۶۷۸	۶۷۹	۶۸۰	۶۸۱	۶۸۲	۶۸۳	۶۸۴
۶۸۵	۶۸۶	۶۸۷	۶۸۸	۶۸۹	۶۹۰	۶۹۱	۶۹۲	۶۹۳
۶۹۴	۶۹۵	۶۹۶	۶۹۷	۶۹۸	۶۹۹	۷۰۰	۷۰۱	۷۰۲
۷۰۳	۷۰۴	۷۰۵	۷۰۶	۷۰۷	۷۰۸	۷۰۹	۷۱۰	۷۱۱
۷۱۲	۷۱۳	۷۱۴	۷۱۵	۷۱۶	۷۱۷	۷۱۸	۷۱۹	۷۲۰
۷۲۱	۷۲۲	۷۲۳	۷۲۴	۷۲۵	۷۲۶	۷۲۷	۷۲۸	۷۲۹
۷۳۰	۷۳۱	۷۳۲	۷۳۳	۷۳۴	۷۳۵	۷۳۶	۷۳۷	۷۳۸
۷۳۹	۷۴۰	۷۴۱	۷۴۲	۷۴۳	۷۴۴	۷۴۵	۷۴۶	۷۴۷
۷۴۸	۷۴۹	۷۵۰	۷۵۱	۷۵۲	۷۵۳	۷۵۴	۷۵۵	۷۵۶
۷۵۷	۷۵۸	۷۵۹	۷۶۰	۷۶۱	۷۶۲	۷۶۳	۷۶۴	۷۶۵
۷۶۶	۷۶۷	۷۶۸	۷۶۹	۷۷۰	۷۷۱	۷۷۲	۷۷۳	۷۷۴
۷۷۵	۷۷۶	۷۷۷	۷۷۸	۷۷۹	۷۸۰	۷۸۱	۷۸۲	۷۸۳
۷۸۴	۷۸۵	۷۸۶	۷۸۷	۷۸۸	۷۸۹	۷۹۰	۷۹۱	۷۹۲
۷۹۳	۷۹۴	۷۹۵	۷۹۶	۷۹۷	۷۹۸	۷۹۹	۸۰۰	۸۰۱
۸۰۲	۸۰۳	۸۰۴	۸۰۵	۸۰۶	۸۰۷	۸۰۸	۸۰۹	۸۱۰
۸۱۱	۸۱۲	۸۱۳	۸۱۴	۸۱۵	۸۱۶	۸۱۷	۸۱۸	۸۱۹
۸۲۰	۸۲۱	۸۲۲	۸۲۳	۸۲۴	۸۲۵	۸۲۶	۸۲۷	۸۲۸
۸۲۹	۸۳۰	۸۳۱	۸۳۲	۸۳۳	۸۳۴	۸۳۵	۸۳۶	۸۳۷
۸۳۸	۸۳۹	۸۴۰	۸۴۱	۸۴۲	۸۴۳	۸۴۴	۸۴۵	۸۴۶
۸۴۷	۸۴۸	۸۴۹	۸۵۰	۸۵۱	۸۵۲	۸۵۳	۸۵۴	۸۵۵
۸۵۶	۸۵۷	۸۵۸	۸۵۹	۸۶۰	۸۶۱	۸۶۲	۸۶۳	۸۶۴
۸۶۵	۸۶۶	۸۶۷	۸۶۸	۸۶۹	۸۷۰	۸۷۱	۸۷۲	۸۷۳
۸۷۴	۸۷۵	۸۷۶	۸۷۷	۸۷۸	۸۷۹	۸۸۰	۸۸۱	۸۸۲
۸۸۳	۸۸۴	۸۸۵	۸۸۶	۸۸۷	۸۸۸	۸۸۹	۸۹۰	۸۹۱
۸۹۲	۸۹۳	۸۹۴	۸۹۵	۸۹۶	۸۹۷	۸۹۸	۸۹۹	۹۰۰
۹۰۱	۹۰۲	۹۰۳	۹۰۴	۹۰۵	۹۰۶	۹۰۷	۹۰۸	۹۰۹
۹۱۰	۹۱۱	۹۱۲	۹۱۳	۹۱۴	۹۱۵	۹۱۶	۹۱۷	۹۱۸
۹۱۹	۹۲۰	۹۲۱	۹۲۲	۹۲۳	۹۲۴	۹۲۵	۹۲۶	۹۲۷
۹۲۸	۹۲۹	۹۳۰	۹۳۱	۹۳۲	۹۳۳	۹۳۴	۹۳۵	۹۳۶
۹۳۷	۹۳۸	۹۳۹	۹۴۰	۹۴۱	۹۴۲	۹۴۳	۹۴۴	۹۴۵
۹۴۶	۹۴۷	۹۴۸	۹۴۹	۹۵۰	۹۵۱	۹۵۲	۹۵۳	۹۵۴
۹۵۵	۹۵۶	۹۵۷	۹۵۸	۹۵۹	۹۶۰	۹۶۱	۹۶۲	۹۶۳
۹۶۴	۹۶۵	۹۶۶	۹۶۷	۹۶۸	۹۶۹	۹۷۰	۹۷۱	۹۷۲
۹۷۳	۹۷۴	۹۷۵	۹۷۶	۹۷۷	۹۷۸	۹۷۹	۹۸۰	۹۸۱
۹۸۲	۹۸۳	۹۸۴	۹۸۵	۹۸۶	۹۸۷	۹۸۸	۹۸۹	۹۹۰
۹۹۱	۹۹۲	۹۹۳	۹۹۴	۹۹۵	۹۹۶	۹۹۷	۹۹۸	۹۹۹
۱۰۰۰	۱۰۰۱	۱۰۰۲	۱۰۰۳	۱۰۰۴	۱۰۰۵	۱۰۰۶	۱۰۰۷	۱۰۰۸

یاد داشت از: لیلا - تنظیم از دید بان

- چهل هزار افغانی مبلغ کمی نیست و من باید در قبال دینسم تضمینی داشته باشم.

جواد آهسنه با انگشتش روی میز، میزند و میگوید:

- نسیم! حق دارد، باید تضمین داشته باشید، اما یکچیز هست، آن مبلغ باقی مانده چه میشود؟ و اگر...

میفهمم جواد چه میخواهد بگوید، میخواهد بگوید که اگر اوسندش را باطل کند ممکن است من ده هزار دیگر نیز دازم. بهمین جهت جلو حرفش را میگیرم و میگویم:

- خیلی احمقانه است اگر فکر کنید که من برای ده هزار تصمیم دارم دروغ بگویم، تصمیم دارم آدمی مثل شما! را فریب بدهم، لبانش با خنده آشنایی باز میشود:

- بنظر شما ممکن است احمقانه بیاید، اما هستند کسانی که اینکار را می کنند، هستند کسانی که دروغ می گویند و...

خنده ای میکند وبعد ساکت میشود.

خشم ناخوانده ای سراسر وجودم را میپرازد. میخواهم، میخواهم با انگشتان خودم، چشمان جواد را از حدقه بیرون بکشم. تا آنوقت چنین بیشرمی و وقاحتی از هیچ انسانی ندیده بودم. جواد، این دیو سیاه کار میخواست بگوید که ممکن است من دروغ بگویم، که ممکن است من او را بفریبم. سرم بدوران می افتد و هوای اتاق برآیم خفگان آور میشود. شاید منظور

جواد از این حرف جز این نبوده است که اعصاب فرسوده و در هم کوفته ام را بیشتر شکنجه دهد و بیشتر ناراحت کند. و اگر چنین باشد، آيا من باید خودم را از دست بدهم و خودم را ناتوان و در مانده نشان بدهم؟ آنهم در برابر کی، در برابر جواد؟

نگاه جواد مستقیماً بصورت من دوخته شده است و پوز خندی بر لب دارد.

سعی میکنم خودم را از دست

نهم. لبخند میزنم، لبخند زورکی آنچنانکه جواد را بفریب و گمان نکند که حرف او ناراحت کننده است و یا تأثیری روی من داشته است.

جواد از سکوت کوتاهی که بین ما ایجاد شده است، استفاده می کند و با همان لبخند میگوید: سؤ تفا هم نشود، منظور من شما نیستید و اگر بخواهید، من همین فردا به محکمه میروم و میگویم پولم تماماً رسیده است.

میگویم: باید اینکار را بکنید وگرنه ناچارید چند روز دیگر صبر کنید تا آن ده هزار بقیه را تهیه کنم. لحن خشک و خالی از احساس من شاید برای جواد عجیب مینماید که میگوید:

- پول زیاد برای من اهمیتی ندارد فقط نمیخواهم شما ناراحت شوید. با تحقیر میگویم:

- راستی؟! جرات نمیکند بگویند بلی فقط به تکان دادن سرش اکتفا میکند.

اما من دشمنانه چشم در چشمش میدورم:

- لازم نیست در فکر من باشید اصلاً این حق ندارید، اگر اجازه داده ام وارد این خانه شوید، تنها و تنها برای این است که شما پولی از من طلب دارید و من باید آنرا بپر دازم. و حرفی هم اگر میزنید باید در مورد پول باشد، میفهمید بول!

دهنش نیمه باز میماند و بعد با دست و پاچی میگوید:

میفهمم! - بسیار خوب. پس ما دیگر کاری باهم نداریم. فردا شما به محکمه می آئید و من هم می آیم. در حالیکه از جای بلند میشوم، میگویم:

- فردا ساعت ده! جواد دست و پایش را گم کرده است. بعد مثل اینکه ناگهانی به خود آمده باشد، از جای بلند میشود و میگوید:

- بسیار خوب، فردا ساعت ده.

درست در همین موقع در اتاق باز میشود و عمه در حالیکه پتنوسی در دست دارد، وارد اتاق میشود و آنرا روی میز میگذارد. میخواهد حرفی بزند، ولی من مجالش نمی دهم و می گویم:

- عمه! چایت را ببر، جواد خان میخواهند بروند. بطرف در اشاره میکنم و می گویم:

- راهنمایی شان کن! نگاه های هردو لبریز از شگفتی

است، اما من اهمیتی به هیچکدام نمیدهم و از اتاق بیرون می آیم. و صدای گامهای جواد و عمه را می شوم که بدنبال من قدم به راهرو میگذارند. بدون هیچ مکی بطرف اتاقم میروم و خودم را روی تخت می اندازم. هوا دیگر بکلی تاریک شده است. روشنایی کم رنگی از بیرون از چرانی که بالای صافه روشن است بداخل اتاق راه یافته است. آواز سلاهی وظلمت آن کاسته است. من در افکار دور و درازی فرو رفته ام و ورود عمه را متوجه نمیشوم، فقط وقتی نور خیره کننده چراغ، اتاق را پر میکند، هیكل تکیده او را میبینم که جلو در ایستاده است و انگشتش هنوز روی تکه برق است. قدمی بطرف من پر میدارد و گوشه چادرش را که فرش را جارو میکند دور کلونش می پیچد و میگوید:

- کار خوبی نکردی لیلا! اگر جواد يك پیاله چای میخورد چه میشد؟! مستقیماً چشم بصورتش می دوزم و حرفی نمیزنم و عمه

در می یابد که صحبت در این مورد سودی ندارد و شاید بهمین جهت است که حرف دیگری را بمیان می کشد و میگوید:

- چرا نخواستی همه پول جواد را بدهی، آن ده هزار باقی مانده را چکار میخواهی بکنی؟ روی تخت می نسیم و میپرسم:

- تو این موضوع را از کجا فهمیدی؟

پوز خندی میزند:

- از کجا؟! از پشت در. من همه حرفهای شما می شنیدم.

بی اختیار از جای بلند میشوم و درست روبروی عمه می ایستم.

- تو پشت در بودی؟ بی اعنا سرش را تکان میدهد و میگوید:

- بلی.

- و همه حرفهای ما را شنیدی؟ باز هم میگوید:

- بلی.

بسرعت دستم را دراز میکنم و شانه استخوانی و برآمده اش را در چنگال میگیرم و میگویم:

- عمه! بسیار کار بدی کردی، یادت باشد که دیگر از این فضولی ها نکنی، من از جاسوس و جاسوسی متنفرم، مخصوصاً از کارهای تو.

از فرط تعجب، چشمانش میخواهد از حدقه بر بیاید و با صدای لرزانی که انباشته از خشم است، میگوید:

- لیلا! تو با من اینطور حرف میزنی؟ تو بمن میگویی...

شانه اش را تکان میدهم:

- کافی است. از این پس در این خانه من فرمان میدهم. این را در معزت فرو کن و بفهم که من چه میخواهم و چه نمی خواهم. از چه خوشم می آید و از چه بدم می آید فهمیدی! میخواهد حرفی بزند، اما من به طرف در اتاق فشارش میدهم و میگویم:

- حالا برو بیرون، غذای سیما را آماده کن من می خواهم چند دقیقه تنها باشم.

نا تمام.



بدتر از مرگ

نویسنده: جیمز مورس

ترجمه: دکتر شهسوار

از اینجا با ما همراه شوید

گریج عضو باز نشسته سازمان امنیت ماورای بهار انگلستان است که پس از گذشته شدن معشوقش «تسا» در یکی از ایستگاه‌های متروی لندن، انتقام او را می‌گیرد و سپس او را برآمده با اصرار او را وادار میکند تا با خطر صیانت منافع انگلستان در یکی از جزایر نفت خیز خاور میا نه ماموریت جدیدی را بپذیرد و از آن زمان ناکسوس میلیونی یو نانی و هوش فلیپ که احتمال دارد از طرف مخالفین انگلستان بوده و به وسیله فریفتن آنان لطمانی به منافع نفتی انگلیس وارد گردد، محافظت کند.

زیرا تو بمن کمک خواهی کرد. جان!

بچه تربیتی؟

من با فلیپا عروسی کردم و بعد بخاطر او ترسی در دل من خانه کرد. در حالیکه تو چون در حال حاضر کسی را نداری که معشوق باشد، چنین نگرانی هابی نیز برایت وجود ندارد. ولی من بخاطر تو نگرانم.

این نگرانی فقط تا موقع اتمام ایامی قرارداد است. از آن به بعد حرفی نمی‌ماند زیرا که می‌روم، درست است؟

هیچ فکر نکردی راه بهتری سراغ کنی؟ خیر، من در زار پ سرمایه گذاری کردم و این کار هم علت دیگری شد برای اینکه در این ده سال اخیر همیشه دچار هراس و اضطراب باشم ولی اکنون آرزو دارم بقیه عمرم را با فلیپا بخوشی و فارغ از اندیشه‌های بنگرانم. و تو هم به همین علت بمایوسته‌ای.

گریج گفت:

میدانم برای چه کاری آمده‌ام.

ناکسوس با ناز گفت:

مرچه زار پ، در آرزوی مرگ من است، معذرت می‌خواهم اما من به تو اعتماد دارم و می‌دانم که تو مرا از بین بپزندی، همه چیز برای فلیپا خواهد ماند و او نیز حاضر نخواهد شد به تربیتی با آنها کنار بیاید و بخواسته‌های شان توافق نشان دهد. بنابراین در حال حاضر زار پ برای نابودی من عجله ندارد و این موقف وادار میکند، بشکل دیگری دست بدیوانگی بزنند.

میدانم.

آری یگانه کاری که از آنها ساخته است اینست که فلیپا را از من جدا کنند. و با شما مبلغ بیشتری از آنچه سرمایه گذاری کرده‌اید، پیشنهاد نمایند تا از آنجا دست بردارید.

این حرف‌ها بدون آنکه قبلا فکری کرده باشد از زبان گریج بیرون آمد ولی بعد بخاطر قناعت داد که خواه نخواهد باید روزی این حرف را مزمز، از موقی که با لومیس مذاکره کرده بود، همیشه این اندیشه در مغز او دور میزد که اگر ناکسوس در بدل با طرف توافق کند آنوقت چه خواهد شد؟ زیرا ناکسوس مرد گار بود و هوش این بود که پول زیاد تر از آنچه دارد بدست بیاورد تا قدرت بیشتر داشته باشد. من من از موضوع خود راضی‌ام بیولیشتری

باز می‌شد و بعد آن پیراهن ابریشمین خود بخود بپایین می‌لغزید در پهلوی راستش گوشت به اصل زاده انگلیسی حکایت میکرد که چگونه جابجایی کرد، چگونه از اختیارش برون شد و بزمین افتاد. شاید زیر تاثیر شامپانی، مجسمه خواسته بود به او ثابت کند که میتواند عقب عقب برود و ناپدید شود. درینوقت ناکسوس از جا بلند شد و در گوش «پیا» گفت «چند دقیقه او را از تو دور میکنم عزیزم. میدانی موضوع کار درین است».

پا گفت:

او که آن کار را از ترس گفته بود؟ «بخاطر اینکه اکنون مرد بزرگ و سرمایه داری است و کار خوبی میشود اگر طی یک معامله مقداری از ثروت او را بچنگ بیاورم». بعد خطاب به گریج گفت: «بیجان و گیلاست را هم بردار» و آنکسی دگر پا را به توجیه پیا شد: «عزیزم، طول نمی‌کشد تا یک کنیاک دیگر بنوشی باز گشته‌ایم».

راه افتاد و هر دو داخل اتاق کوچکی شدند که نیمه اتاق کار و نیمه پذیرایی بود. اتاق مفروش بود. در دیوار هاخریطه‌های مختلف، یک مودل اولین قایق ناکسوس و یک پرترت نیم تنه ولی آندوهناک فلیپا جلب توجه میکرد. ناکسوس گیلاس گریج را از کنیاک و از خودش را با راقی پر کرد و گفت:

از اینکه باز با تو مواجه میشوم، جدا خوشحالم فلیپا هم از تو خوشش آمده است.

گریج با خود فکر کرد ناکسوس در گفتن جمله دوم جمله‌اش چقدر برخورد فشار آورده باشد، و آنکسی در برابر کسی که مدت‌ها هابی مال قاچاق می‌فروخت، این شعار خصوصیت و دوستی چه مفهومی میتواند داشته باشد؟ در حال حال می‌رسید. مرد نگاه در نگاه هم افکندند. یک نگاه اشتباه مثل نگاه دو قهرمان کشتی را در یکسور بهم‌دگر نشان.

ناکسوس گفت: بسیار چوکات شده‌ام بنظرم آتی و من شخصاً ازین وضعیت خوشحالم. البته برای تو ادامه این تشریفات بازی قدری دشوار خواهد بود ولی از عهدی اش برمی‌آی. میدانی گریج یکوقت با فکر میکردم خیلی به آسانی میتوانم ترا استخدام و در معرض استفاده قرار دهم ولی حالا چون فکری می‌ورود بنظرم آید

خانم بسونی، معذرت می‌خواهم نام من جان گریج است نه آقای گریج. نام من هم ییاسونی است. تنها مرا پیا خطاب کنید، بسته است. گریج یک لحظه اسامی دختران انگلیسی را بیاد آورد از قبیل:

«فیت هوپ»، «شریتی» و حتی «کاستی تی» پس یکنفر ایتالیایی حق نداشت نام پیا «صوفی» را بردختر خود بگذارد؟ بیچاره چه می‌دانست وقتی صوفی او جوان میشود چه عامل تقوا تنگنی از او بیدان می‌آید؟ دختر گفت:

من ونیس را خوب بلدم. اگر بغوا هید من شما را برگردش ببرم و دیدنهای آنرا نشان تان دهم خیلی خوش میشوم. کار پاسیوها نخواهد بود، آری؟ نه آری هم باشد، خیلی کم. آنها آنقدر تابلو دارند که امکان ندارد همه را یکبار همه تماشا کرد.

گریج گفت: پس موافقم. بعد هر دو داخل سالون غذاخوری شدند. دیكور اتاق را دیوار های آبی و سقف نقاره‌یی تشکیل میداد. در یک نظر معلوم می‌شد بهترین چارای برای فلیپا ریژوف کرده‌اند. وقتی هر کسی بجای تعیین شده خود می‌نشست، گریج بار اول متوجه چیزی شد که از لحظه ورود تا آن موقع دقت نکرده بود. تمام زنهایی که درین دعوت اشتراک داشتند، گندمی رنگ بودند به استثنای فلیپا. گویی ناکسوس این انتخاب را عمداً کرده بود تا همسرش بیکه تازه رنگ سپید باشد.

این از وضع حاضران بخوبی پیدای بود. غذا با خواندن یک قطعه شعر کوچک پنج مصرعی آغاز گردید و بهترین و قیمتی ترین مشروبات ادویایی سرویس شد. ناکسوس بیریزلر الهامی می‌نوشید و همسرش تا ختم غذا فقط یک پیک شاپ سرخ نوشید.

گریج از اینکه ناکسوس ویسکی را فراموش کرده بود، خدا را سپاس گفت یک گیلاس لیکور ۴۷ گرفت. غیر از او، ناکسوس و همسرش ۱۷ نفر دیگر جزء مدعوین بودند. چنان معلوم میشد که ناکسوس هر یک از آنان را مدتی است و با کاملاً می‌شناسد. ولی از نظر گریج بعضی از آنها مشکوک جلوه میکردند و در مورد سایرین نیز هیچ نمی‌دانست. از بیجهت با خود می‌اندیشید که اگر یکی از آنها قصد کشتن ناکسوس را داشته باشد، نجات جان ناکسوس قسری مشکل خواهد شد.

ولی جایب هم راه حل صحیحی نبود. جزیره را در مخاوست او زنده و سلامت پسا سایرین وارد آنجا گردد. باین دلیل گریج فکر کرد که دشمن بجان عزیز ترین چیزی که نزد ناکسوس جبران ناپذیر باشد حمله خواهد برد یعنی فلیپا.

درین موقع غذا تمام شده و بجای آن کنیاک موضع گرفته بود. گریج بدون آنکه دیگری احساس او بی برد، در میان خاموشی جزئیات پنهانی را مراقبت میکرد. در چنانکه نشسته بود بیشتر خواش متوجه «پیا» بود و تن و بدن زیبا و بدون لباس او را پیش چشم می‌آورد. زیب لباس ابریشمین او یک اشاده انگشت

احتیاج ندارم. اما گریج یقین داشت او دروغ میگوید و ناکسوس برای اینکه تظاهر کند، پول نزد او مقداری ندارد و از ثروت کافی بهره‌مند است گفت: خوب، مثلا صدمیلیون: عدد یک با هشت صفر در مقابل آن. آیا این یک ثروت کافی نیست؟

گریج جواب داد:

من چه میدانم؟ در حالیکه عدد یک من تاکنون هیچوقت بیش از سه صفر در پهلوی خود ندیده‌ام.

ناکسوس بخنده افتاد و این از همان خنده های پرسرو صدایی بود که به آواز غریب یک گاوهوشی شباعت زیادی داشت. گریج گفت: لطفا راجع به مهمانان تان یک کمی بپرازمین توضیح بدهید. آیا آدم نامطلوبی وجود دارد؟ گریج آنا را بدست خود ترتیب داده‌ام. نفرت خود نیز دقت زیاد کرده‌اند فقط یکنفر تاحدی بنظر مشکوک می‌آید «پیا بسونی»! بچه علتی این زن نظرت را گرفته است؟ نظرم را نگرفته ولی فلیپا اینطور فکر میکند. علاوه تاحدی به فلیپا شبیه نیز هست در یک نگاه میشود دریافت که دختر پرتحرکی است. معذرت می‌خواهم نقش چندانی ندارد، این را میداند ولی بخاطر مشهور شدن شاید انجام کارهای او بیهوده بگیرد.

ولی این نشان نمیدهد که وی یک مامور مخفی باشد.

من به توضیح میکنم. فلیپا دیوانه وار به او علاقه‌مند است. عقل زن و فقط همین پیا ذریده میتواند یعنی میتواند از راه بدر کند. از همه جا پای خوشی را گرفته و تمام روز ها را با هم سپری میکنند. چنانکه گفتن این افراط در خصوصیت، ممکن است باری خطرناک شود.

گریج فافع شده گفت:

بسیار خوب، او را تحت نظر می‌گیرم. ولی بگفتی این دو اصل زاده چکاره‌اند؟ تاول و مارک سیون را میگویند و در مورد آنها جای نگرانی نیست. همانطوریکه در اول گفته‌ام فقط دو اصل زاده اندوس. تاول مدتی در هتجین زندانی شده بود، رنج زیادی کشیده است. در حال این را باور کن که هر دو آدمهای خوبی هستند.

خیلی خوب. راستی چه موقع به لندن می‌رویم؟

هنوز ده روز فرصت داریم. بگذار کمی بیشتر تفریح کنیم.

در کجا؟ فلیپا، می‌خواهد در ونیس پیاده شود و گردش کند. در آنجا هم من یک خانه اصولی دارم.

واقعا باید برای نجات دادن جان کسی ونیس جای خوبی است!

گریج این را بطور کنایه گفت و ناکسوس جواب داد:

چه میتوان کرد؟ وقتی فلیپا بغوا دهانی برود، هیچ چاره جز قبول آن ندارم. مطلقا نخواهم رفت.

گریج با تعجب نگاهی به او افکند و چو تسلیم در برابر بیان قاطع ناکسوس راضی

نفاقت گفت :

- خوب اینطور باشد . منم سعی میکنم بکنفر دیگر را برای کمک بخودم احضار کنم ؟

- چه کسی را ؟
- بکنفر خیلی مطمئن وقابل اعتماد را . کسی را که از عهده انجام این کار بخوبی بدر شده میتواند .

- منم حاضر هر کدی ازم ساخته باشد ، از تو مضایقه نکنم . بهرچه که احتیاج داشته باشی ، می فهمی ؟ هرچه احتیاج داشته باشی ، بدون تعارف ازم بخواه .

- بسیار خوب ، پس بمن از خبرهای مربوط به معاملات صحبت کن .

- چه گفتی ؟

- آبیان مذاکره ما برای معامله نبود که به بیگفتی ؟ اگر کسی سوالی طرح کند باید من مدارای معلومات داشته باشم .

- تو واقعاً کسی استی که میشود با تو معامله فاجح کرد .

- بعد بسوی میز کار خود رفته روکی را کش کرد و گفت :

- میتوانی از سهام شرکت الکترونیک مانگا بگیری . سهام صنایع پلاستیک و شرکت غذای دریایی نیز هست میتوانی کمی از آنها برداری و اگر مایل باشی بولت و اعداد سریع اوقات سه چند خود حاصل بدهد از سهام این هر سه موسسه باید خریداری کنی .

- خیلی خوب . اما در عین حال مایلم چند دقیقه بامیخانیک بیسیم کشتیات صحبت کنم . این موضوع به اوجه ارتباطی میگردد ؟

- من میخواهم معلوماتی را که از شما گرفتم به شریک خودم مغایره کنم . او هم باید در جریان این معامله قرار بگیرد .

- ناکسوس دکه را فشار داد و در دیکتافون هدایاتی صادر کرد . بعد گفت : هم اکنون حاضر میشود . بعد از آنکه باتو معرفی اش کردم من خادج میشود . باید نزد فلپا برگردم .

کریج گفت :

- اگر بتوانی از رفتن به وینس منصرفش کنی ، کار خوبی کرده ای .

- توفکر میکنم من چنین آرزویی دادم ! این دوست که تصمیم میگردد . بعلاوه تسو

اطلاع داری که او هیروئین استعمال می کرد و من برای اینکه اودست ازین اعتیاد برادر ، چه ها که نکشیدم هر دوی ما با هم حب محالجوی می خوردیم . باوصف آن حواسش مبهکا ه هوای آن ماده لغنتی رامیکند . از بیخبت و بخاطر آنکه اودگر باره آن راه را انتخاب نکند هرچه اواده کند گردن اطاعت منمم ولاجرم به وینس هم خواهیم رفت .

کریج بانگرانی پرسید :

- اگر او را ربودند چی ؟
- این دیگر بتو مربوط است . او نرویم چه عاواقع خواهند شد ، درست حدس زده نمیتوانم ولی آنچه پیش ازین از او کشیده ام میتوانم گفت بدتر از مرگ بوده است .

کریج میخواست جواب بدهد که ناگهان در بملایمت زده شد و تلگرافچی وارد گردید . سراپا بلباس سفید ملیس بود و این رنگ با تن و بدن آفتاب سوخته او تناسب خوبی نشان میداد :

ناکسوس خطاب به او گفت : آندریوس . آقای کریج خبری دارند که می خواهند مغایره کنند .

بعد متوجه کریج شده گفت : راجع به اموری که فتمم البته تمام سعی خود را انجام خواهید داد ، قبول ؟

کریج تبسم کرده جواب داد :

- قبول دارم ولی تضمین داده نمیتوانم . همین هم کافیست .

ناکسوس بعد از ادای این جمله خارج شد و او را با تلگرافچی تنها گذاشت . آندریوس مودبانه سوال کرد :

- چه خدمتی بشما انجام داده میتوانم ؟
کریج تصویری را که لومیس به او داده بود ، از جیب درآورده نگاه کرد و بعد متوجه آندریوس شد . شباهت زیادی بین تصویر و آندریوس وجود داشت . کریج قطعی سگرت خود را بیرون آورده به آندریوس تعارف کرد ولی او گفت : متشکرم آقای عزیز زانگسرها فعلا سگرت نکشم بهتر است .

مثل اینکه مضمونی را زیر کرده باشد ، به دقت صحبت میکرد . کریج سوال کرد :

- شاید این نوع سگرت را دوست نداری ؟ نه ، براین تفاوتی ندارد اما اصلاً خیلی کم سگرت می کشم .

کریج بالایتی خود نخست تصویر و بعد سگرت خود را در داد . مطمئن شده بود که تلگرافچی همان اصل تصویر است . بعد خم شده ورقی از روی میز برداشت و در حالیکه دقت میکرد اثر کلمات روی میز باقی نماند بر صفحه کاغذ نوشت : آبیان اتاق را رفتیش کرده ای ؟ و آنرا آندریوس داد . آندریوس به جواب او نوشت : « اگر ایجاب میکند الساعه » . هر دو به دقت مشغول تفتیش اتاق شدند .

آندریوس اولتی او همه دیکتافون و تیلوفون را نگاه کرد و کریج بسر وقت سایر اشیای داخل اتاق رسید . در آخر آنچه را جستجو میکرد در دیوار پشت تصویر فلپا یافت . آنجا يك ميكرافون كوچك نصب كرده بودند و در پشت قطعه چوكات عكس نیز يك گیرنده بسیار ظریف و تیز و زنده ترانزیستوری دیده میشد . کریج با اشاره انگشتانش آندریوس را بسوی خود خواند . آندریوس نگاهش به آنچه کریج کشف کرده بود ، افکنده ولی ظاهراً از تصویر تعجب کرد :

- واقعاً خیلی زیباست . بعد با صدای آهسته گفت : ساخت جایان معلوم میشود و روی يك فیتة كوچك میتواند مسایل زیادی را ضبط كند .

- ولی آواز باید قدری بلند باشد تا خوب ثبت شود . چنین نیست ؟

آندریوس گفت : خیر . تمام لوازم طوری تنظیم شده که این ماشین بطور اتوماتیک

بهر نوع آوازی خود بخود عیار میشود . وای بجهانت .

آندریوس گفت :

- بیایه اتاق من برویم تا طرز کار آنرا بتو نشان بدهم .

کریج ابراز موافقت کرد و ضمناً از او پرسید : از اینکه به وینس خواهیم رفت اطلاع داری ؟

آندریوس سر خود را بعلامت مثبت حرکت داد . کریج ادامه داد عقیده دارد که این مسافرت بخاطر سلامت خانمش کردن و اهمیت زیادی دارد . آیا او فیلا با دوکتور معالاج همسرش صحبت کرده است ؟

- نه ، در کشتی يك دوکتور موجود است و در لندن هم قرار است با يك متخصص مشوره کند بنام سر ماتیو . بقیه کارهایش در آنجا فقط مصروفیت های تجارتي است . از قبیل مسایل مربوط به کار های بورس باردی اش در نیویارک با امور مربوط به جزیره زارب و با هم بخاطر الماسهای مادام يك سفر کوتاه بیاریس و دروینس هم تماس با سالون مودی بنام « پوسه » .

- آدرس این مودیست را گرفته ای ؟

- گرفته ام . در اتاق من است ، اما مرد شریفی است . جز شبانه روز کار کردن بخاطر کشف مود های جدید لباس و مایو ، سرگرمی دیگری ندارد .

کریج گفت :

- خانم ناکسوس لباسهای خود را از پاريس ميگيرد ، و تکه را هم از لندن انتخاب میکند و دروینس فقط بوتهای خوب پیدا میشود .

کریج گفت :

- تاکنون در کشتی با کو نت تاول ، مارک سوی ول و بیاسونی آشنا شده ام . ناکسوس ازین زن چندان خوشش نمی آید و منم از آن دونفر اولی چشم آب نمی خورد . توجه عقیده داری ؟

- نسبت بهمانرا به لندن فرستادم جواب دادند که بین آنها آدم نامطلوبی بنظر نمیرسد .

- از آنها خواهش کن راجع باین سه نفر تعقیفات مفصل تر و عمه چانه انجام بدهند . خیلی خوب .

- و حالا برویم باتاق تو و این فیتة تیپ را گوش کنیم . در اینجا من از اوضاع بکنوعیستی را احساس میکنم .

اتاق آندریوس خیلی لوکس بود و هیچ از اتاق يك مسافر اشرافی که در اتاقهای

درجه اول کشتی عا مسافرت میکند ، فرقی نداشت . کریج بادیدن آنجا تعجب کرد چرا این شخص با داشتن چنین حیات مجلل و آرام جان خود را بخاطر کار های دیگران بظفر می اندازد در عین حال راجع بخودش نیز همین فکر را کرد . خطر در زندگی او از پانزده سالگی داخل شده و تاکنون از او جدا نشده بود . آرام آنجا ایستاده و آندریوس را که ترانزیستور كوچك را به دقت از دستمال خود بیرون می آورد با بکار اندازد ، تماشاً میکرد . بعد گفت :

- این يك بازی خطر ناك است ، نیست ؟ - شما گفته بودم چیزی را که بخوایم بخود معلوم کنیم از اتاق بیسیم نیز شده میتواند .

کریج جواب نداد . بدون يك كلمه حرف باصبر کامل منتظر نتیجه کار آندریوس ماند .

آندریوس پس از آنکه سیم را به نقطه از ترانزیستور بدقت مر تب ساخت ، گفت : « آماده است » . و کریج صحبت های آمراه ، معاملات و در عین حال عاشقانه ناکسوس را شنید . آخرین قسمت را وقتی انجام داده بود که فلپا بدخل اتاق او رفته بود . آنگاه بقیه صحبت های ناکسوس را بازشن ، با آرام سون و بعد هم با سه نفر سگرتش و کامیانتان کشتی گوش داد . همچنین مذاکرات او را با اتحادیه در یانوردی نیویارک و امور مربوط به جزیره زارب ، شنید . دواين صحبتها ناکسوس بز بانهای انگلیسی ، عربی و روسی حرف زد ، ولی با « پوسه » در مورد لباسها از ایتالیایی نیز استفاده نموده بود . وقتی که پوسه بجای ، « گود باي » « ادیسو » گفت ، کریج صدا زد صبر کن :

- از همین جمله به بعد را بکنش کافی است .

کمی وقت می برد ولی آیا پشت تیپ را هم می خواهی بشنوی ؟

وقتی کریج جواب مثبت داد آندریوس دستگاه را دگر باره بکار انداخت تا پشت تیپ را گوش کنند . این قسمت شامل مذاکرات نا کسوس با کریج می شد که حتی صدای ریختن مشروب در گیلاس نیز به ثبت رسیده بود . کریج گفت درین قسمت همان جمله « خیلی خوب بنظر می آید » بهاند بقیه را برداد تا جائیکه از معاملات تجارت صحبت میشوند و بعد از آن واینز پاك كن . آندریوس گفت : پاك کردن آسان است ولی خلابی را که در مذاکره پیدا میشود باید به ترتیبی از آواز کاغذ ها و غیره بپرکنم در غیر آن کسی که آنرا گوش میکند ، دچار شبیه میشود .

کریج گفت : نه ، کاغذ دوست نیست .

بعد متوجه اطراف خود شده چشمش روی پروانه ای که دور چراغ اتاق آندریوس پرواز می زد ، دوخته ماند . دست خود را پیش برده پروانه را گرفت بانالاش پروانه گردیدن او روی دست کریج ریخت . کریج روبه آندریوس کرده پرسید :

- این چطور است ؟ پروانه در هرجا بوده میتواند .

- آه . راست میگوی . این بهترین وسیله است .

کریج پرسید :

- آیا میتوانی دستگاه را پس بجای اولش برگردانی ؟

بغیه در صفحه ۵۶





مترجم : سر و مند

از : بوب برستوف

آخرین ساعت

سما بگوید يك روز عالی نیست ؟ خوب چه عیب دارد که کمی وقت تر رسیدیم؟ می بینید ؟ آن مرد هنوز هم گل میخورد که با خود به کلیسا بیود افتاب چه ملایم می تابید در يك چنین تابش مطبوع خورشید سگوفه ها بخوبی باز می شود امر و فریالواقع اید سر تا سر کلیسا غرق در عطر گلها باشید مانند يك دکان گل فروشى ! و كه چهروز با شكوهی است ! شما خبر دارید ؟ بیایید با آن كا فسه كوچك می روییم . آنگذر پول در جیبم هست كه دوقبوه فرمایش دهیم . تا آمدن كشیس و شروع موعظه انی برای نوشتیدن قبهوه وقت دادیم درضمن باید از داستان راجرز چیزی را بشما حكایت كنیم . ازاین جا بهتر می شود دروازه کلیسا را زیرنظر گرفت .

دو قبهوه باشید ؟

آری - به همراه شیر .

برای من از جبهی حیرت انگیز است كه راجرز بطور توانسته همه كار هارابه دقت خاص ومهارت فوق العاده تسابه آخر بسنجد شرافتمندانه می گویم هر گز نمی دانستم كه او تمام وقایع را بیلاباچنین ژونگی وهو شمندی پیشبینی كرده بود همیشه عیب همیشگی من كه مردم را صلا ساده تصور میکنم

و من هر گز به آن توجه نداشتم كه جریان آستین چه حادثه ای بود . محض افوا هائی را شنیده بودم . می فهمید چه می گویم بعضی مردم بین شان سر گوشى داشتند ونجوا مى كردند كه راجرز با هان كوكه سر و سرى دارد . غالبا این لعتنى ها موضوع را خموشان مراقبت مینمودند و صدای شانرا نمی شنیدند ، زیرا همه حرف ها بصورت سرگوشى گفته میشد و هیچگاه كسى به صدای بلند از آن یادى نكرد . و من همیشه بدنبال شاهد وگواه میگشتم یا طوركه می گویند باید از چهره راجرز همه چیز را بخوانم تا قبول میگردم كه او ... بپر حال يك ما جرای پنهانی عشق سرگرمی جالبی بشمار می رود یا خیر ؟

تصور احمقانه است ! آنها هر دو با ژونگی و هوش فراوان با هم تماس می گرفتند . اما وقتی يك چنین آوازه بلند شد میفهمد كه مردم دنبالش را رها نمی كنند ! من با سماعت متعقد علی رغم آنكه هیچ مطلبی مشكوك وجود ندارد . معبدا باید يك چیز در آن نهفته باشد ! هولاً ، حالا یگان یگان نفر برای تشییع جنازه به کلیسا می آید . لابد يك جمده مقبول خواهد بود .

من دركجا بودم ؟ آخ بلى ، در باره راجرز و للى شان كوكه حرف می زدم تا جای كه می توانم نظر بدهم باید كلا ودبا همسر راجرز يك موجود بسیار خود خواه بوده باشد . شوهرش را به صفت يك ملكیت غیر قابل فروش میدانست . این صفت بسیار بدبست كه نزد بعضی خانمها

وجود میداشته باشد خوب بپر حال شما میدانید كه منظوم چیست . لازمست بین يك مادر و يك عضو ریاست ارگان موجود باشد گرچه تا امروز من به چنین چیزی توجه نداشتم ام : راجرز طبعاً نه این را می خواسته و نه خواهان آن دگر بوده است او يك معشوقه برای خودش میخوا سته است و بس آدم می تواند واقعا زمانسى شكایت كند كه زنهای شوهر دار چرا نمی فواهند معشوقه شوهران شان با شند اصلا برای چه ؟ لااقل می توانند چنان جلوه دهند .

خوب ازین موضوع می گذریم . من اطمینان كامل دارم كه كلاودیا از روابط شوهرش با لیلی چیزی نمیدانسته و اگر میفهمید كه بین اینو علایقی بر قرار است بدون شك نمی گذاشت ادامه این روابط آزادش دهد و در صدد رسوائى هر دوبر مى آمد . اما راجرز حتما میدانسته كه هم سرش به او چنین اجازه را نخواهد داد . او لابد احساس نموده كه نمی تواند موضوع را منطقی طرح كرده ، فثاعت همسر شرا فراهم سازد و بر عكس امكان دا شت رسوائى واقتضاحی بزرگ را بپا آورد آری . پس چه چاره داشت ؟ كلاودى را از میان بر داد ؟ غیر قابل باور كردن به گوس میخور د . همینطور نیست ؟

راجرز جبرى و چنین تصورات ؟ لاكن من بطور قطع متفكّم كه او سر انجام چنین تصمیمی گرفته است

راجرز خواسته خاموش را به انحرادنه از میان بر داد و آنگاه بعیت يك مرد بیهو با لیلی از دواج كند اما طبعاً حادله باید از جمله حادثات درجه اول باشد تا پولیس بیچوجه نسبت به خودش سوظن بدا نكند .

و حال بشنو یید كه او این پلانرا چگونه ترتیب كرده است . شما خبر دارید كه من وهمسر «امى» روز های اخیر هفته را مشتركاً با راجرز و همسرش گذراندم ! ما آنجا بودیم كه این اتفاق روى داد يك چیز را من بشما اطمینان داده می توانم كه ، راجرز نقشه را آنقدر ماهرانه طرح و تنظیم كرده بودكه هیچ چیز غافل نهانده بود باید به او پشت دست گرفت . هر كسى این استعداد را ندا رد بسایى مردم نمی توانند تا به سه را شمار كنند .

البته من وعده میدهم كه آب بین خود مابماند ، همینطور نیست ؟ باید بهرشتان رسانیم كه تا اینجا هر چه گفته ام همه اش حسیاتی بیش نیست ؟ زیرا پولیس تاكنون نتوانسته هیچ كاری بكند . و البته شما

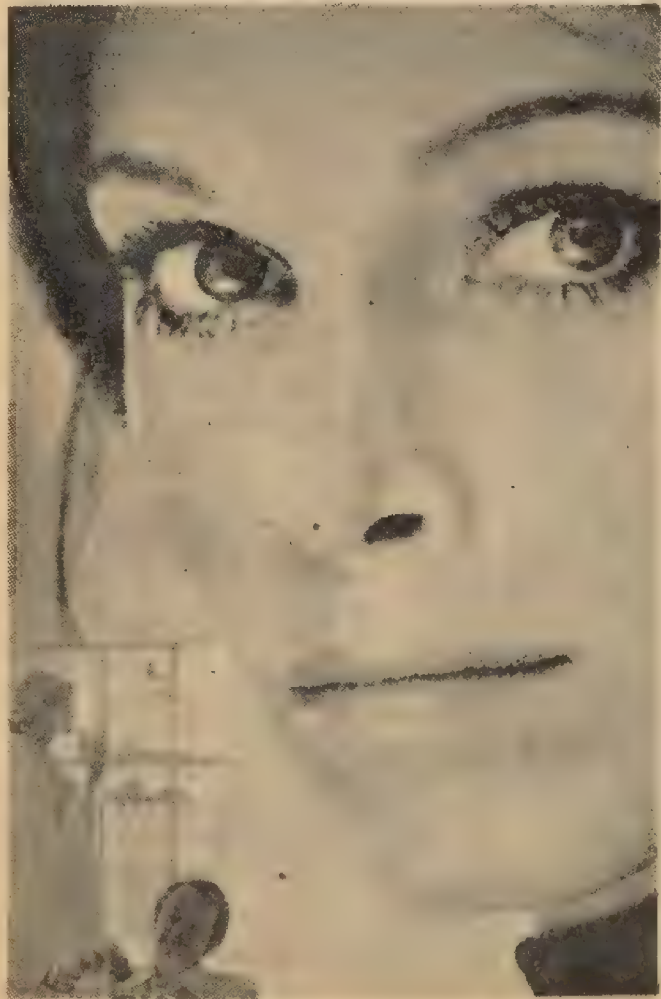
میدانید كه وضع امروز از چه قرار است شما اجازه ندارید يك موضوع غلط فكر كنید یا تصور نادرستی را در مغیله خود بگنجانید ؟ چه در چنین حالاتی علیه شما شكایت میشود و شما را بخاطر توهین به محاكمه می كشانند !

اینكه راجرز چه مدتی میگذرد كه با لیلی رابطه دارد دقیقا از آن چیزی نمسى دانم . بپر حال چند ماهی می شود كه باهم نزديك هستند . اما در خلال اینمدت رابطه شاذبه حدی انكشاف كرده بود كه راجرز حاضر شد محدودیت را از پیش پای خود

بر دارد و رشته های ازدواج اول را پاره كند . و من بیشتر بشما عرض كردم كه اگر كلاودیا از ارتباط راجرز بوى بر میشد به يقين از آن زخم ناسور چور ميكرد . «امى» و من وقتی وارد ماجرا شدیم كه راجرز ما را دعوت كرد تاروز های تعطیل آخر هفته را به جیبل نقره برویم او بما پیشنهاد كرد كه هر دو خانواده يك يك عمارت را اجاره بگیریم . و رفع خستگی بشانیم . هم ماهی گیری كرده و هم مقداری بیا ساییم

خوب بلى ، ماركه ایرادى علیه ایمن پیشنهاد نداشتم وقتی موافقت خویشوا ابراز كردیم راجرز بطور محسوس احساس رضایت خاطر و خوشحالی كرد . اگر من اكنون دقیقاً به آن لحظات می اندیشم و خرد ترین جریان را بخاطر می آورم ، از جهنمست كه واضعا ار وچون ما محض برای بل خوابانیدن استفاده شده .

بپر صورت روز دگر ما سوار موتركمی اوشده و هسپار جیبل شدیم راجرز دو عمارت ییلاقی را به كرايه گرفت كه در بقیه در صفحه ۶۲



پاینیر دهم

مسافر زمین بسوی کهکشانشا

فاصله زمین تا ژوپیتر ۴۰۰ میلیون میل است

یکی از رویاهای دانش بشری بحقیقت پیوست

در سطح ژوپیتر، بزرگ و سرخ رنگ چشم میخورد

از زارهای علمی خواهند بود به زمین فرستاد، راز هائیکه قرنهای بشر را بخود مشغول داشته و هنوز لاینحل بودند.

فاصله زمین تا ژوپیتر درین لحظه تاریخی ۶۲۰ میلیون میل بود، و بدینصورت پایینیر دهم عملیات مهمی را انجام داد که اینک دانشمندان کشفیات علمی آنرا با آنچه که کوپرنیک ۴۵۰ سال قبل گفته بود، در مقام مقایسه قرار داده اند. کوپرنیک اولین کسی بود که ثابت کرد زمین مرکز نظام شمسی نمی باشد.

پاینیر دهم در اوایل سال ۱۹۷۲ از زمین پرتاب گردید و سفر پر مخاطره و مهم بیست و یکماهه ایرا با سرعت اعظمی ۸۲ هزار میل در ساعت بسوی جهان نامکشوف نظام شمسی بسر رساند.

ابطال نظریات کهنه:

هنگامیکه میلیونها پرسش و مطلب مختلف در داخل کمپیو ترها در مرکز تحقیقاتی المیز نزدیک سانفرانسیسکو، جا می گرفت بر هیجان دانشمندان فضایی هر لحظه افزوده میگشت و لحظه بلحظ در اصلاح و تعدیل نظریات در باره ژوپیتر و آنچه که میلو آنها میل دور تر در فضای خارجی جریان داشت میپرداختند.

داکتر جان سمپسون یکی از دانشمندان پوهنتون شیکاگو اظهار داشت: اکنون دیگر تیوریهایی و نظریات یک قرن قبل کهنه و غیر قابل قبول مینماید و لازمست تا بر نظر بابت تیوریهایی خویش تجدید نظر نمائیم.

داکتر جمیز فلچر آمر اداره فضایی و هوا نوردی ملی امریکا (ناسا) عقیده دارد که کار پایینیر دهم بیش از آنچه انتظار میرفت، موفقیت آمیز بوده است.

نانام

سیاره، از بین ابر نارنجی رنگ بصرعت گذشت و همزمان عکسها تیرا که فاش کننده بسیاری

سفینه فضایی امریکا موسوم به پایینیر دهم بتاریخ سوم دسامبر ۱۹۷۳ از داخل کمر بند مهلك و کشنده سیاره ژوپیتر که تشعشعات خطرناکی از آن بیرون میتراود، عبور کرد و از فاصله ۸۱۰۰۰ مای



جیه بهادری رئیسه انجمن هنرندان

جیا بهادری که حالا به جیا بچن مسمی شده است بحیث رئیسه انجمن هنرندان انتخاب شده است و عکس پرو فیسور سی ام پتیل بسا جیه بهادری «ببخشید بچن» دیده میشود.



نوتن و خانم بلراج سبهانی

نوتن کاپی کتاب «مدن گوهر» را بخانم سنتو ش سبهانی «بیوه بلراج سبهانی» تقدیم میکند.

در عکس راجندر کمار، پدما کهنه و جی سی جاینده دیده میشوند.



یک راجکیور زاده موفق دیگر

ریشی کپور پسر دوم راجکیو و که در فلم بابی بازی کرده با یک گام بزرگ راه چند ساله را پیمود و کسا نیکه فلم میرا نام جوکر را دیده اند تصدیق میکنند که شهرتی که نصیب را جیش کهنه بعد از فلم اراد هناشد ایشی در فلم «میرا نام جوکر» بدست آورد. عده زیادی از مردم عقیده دارند که شهرت ریشی کپور بیشتر از برادر بزرگش «رهندر کپور» می باشد.

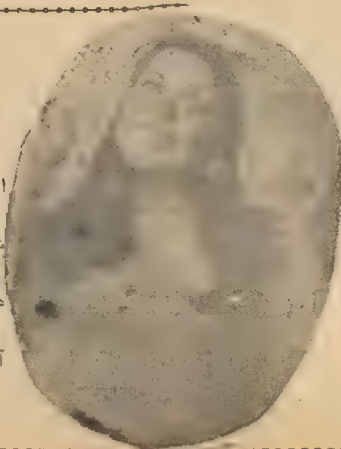
توقع میرود که ریشی کپور شهرتی را که از بعد فلم بابی بدست آورده تا آخر حفظ نماید را جکیور معروف ترین فلم ساز فعلی عقیده دارد که چنتو «نام ناز دانگی و خانگی ریشی کپور» بازی و تمثیل بدون عیبی دارد، در پهلوی استعداد داشتن یک مقدار چانس هم ضروری است. امید است ریشی کپور هم ازین چانس برخوردار شود.



ریشی کپور

زینت امان سوار کار

زینت امان سوار کار خوبی است او که بعد از هری راماهری کرشنا شهرت زیادی کسب کرده است هنوز هم مانند سابق «ملکه زیبایی آسیا» بحساب میرود.



مارلین براندو که نقشی نا پلیون بنا پارت را در فلم دیزیری با موفقیت بازی کرده است در سالی که گذشت بشهرت عجیبی دست یافت، دو فلم آخر او بنام های «آخرین تانگوی باریس» و «پدرخوانده» یکبار دیگر نام مارلین براندو را که از خا طرها فراموش میشد بسر زبا نه انداخت.



یادگار او

از بهر یادگار
روزان سوز و ساز
داد آن پری مرا
ریبا کیوتری
چون چهر خود قشنگ ، چون دست خود
میپید
بگرفتمش به شوق
پروردمش بنار
جا دادمش زمر
بر روی میز کار
او آوریده بود
تاصبح می شکفت ، تاشام میرسید
چون عهد او شکست
چون مهر او گسست
یک روز صبحگاه
این نفر یادگار
چون یار نیمه راه
هم بی جهت پرید ، هم بی سبب رهید...
از بعد هفته ها
در فرصت غروب
چون ماه نیمرنگ
از کوچه می گذشت
پرسید شرمسار:
کو یادگار من ؟
گفتم: زبان عشق، بعد از تو، او پرید...
« عبدالصین توفیق »

پیکر تراش

پیکر تراش پیرم و با تیشه خیال
تا در نگین چشم تو نقشی هوس نسیم
بر قامت که وسوسه شستشو در اوست
تا از گزند چشم بدت ایمنی دهیم
تا بیج و تاب قد ترا دلنشین کنم
از هر ذنی تراش تنی وام گردم
اما تو چون بتی که به بت ساز نگرند
مست از می غروری و دور ازغم منی
هشدار از آنکه از پس این پرده نیاز
یکشپ که خصم عشق تو دیوانه ام کند
بیشند سایه ها که تراهم شکسته ام

« نادر پور »



زیر نظر گل محمد ادیب

شعله خاموش

در دل آسمان آبی رنگ
از برابر پاره های زوین
ماه زیبا همی فرو پا شد
نور بر پیکر سبزه زمین

می وزد روی شهر رفته بخواب
باد سردی ز دامن کبسا و
غرش تند باد می پیچد
در خم کوچه های خاموش و تار

بامهای ز بر ف پو شیده
شاخه های برهنه و لرزان
عکس لیخنه ما هتاپ قشنگ
روی یضای روشن و لغزان

همه از پرده سیا می شپ
می نماید به چشم خیره من
همچو آن خطه های چادویی
که بود در فسانه های کهن

پرتو سرد ماه از روزن
افتاده در ون کلبه تار
سایه نیم رنگ می لرزد
چون تنم روی سینه دیوان

شعله های طلایی آتشس
سوز نهفتند زیر خاکستر
شمع هم مرد و مهتاب نیست
خفت آهسته ، دیدم اختر

من گفتم می روم به عالم خواب
می بزم رنج زندگی از یاد
می سپارم به دست رویا ها
روح اسوده و دل نا شاد
(محمود فارانی)

سرود شب

شب های روشن تنها تشنیم
در پهلوی هم، در نور مهتاب
تاباد خیزد ، نالنده از کوه
تانور افتد ، لوزنده بر آب
در کوه پیچد ، دلکش صدایی
از دور آید ، گلباتک نایی
غم های دل را باهم بگویم
من بانیازی ، تو با ادایی
باناله زار ، باصوت معزون
بر روی آنقبر ، بلبل ، توهم باز
چندان بنالی ، کاندو دل خال
از ناله تو ، نالم به آواز
« استاد خلیلی »

غزل تازه می از: ناصر طهوری

شعله رسوا

به آستان امید تو ، تکیه نمائ
که عشق پاک تو، پیش خسان: گناه من است
- که چلچراغ شب ساکت و سیاه من است
همانکه شعله رسوا کشیده: آه من است
- که به زواه خرد، راه اشتیاق من است
منم که سوی تو از جان و دل، نگاه من است

رسید شعر «طهوری» به اوج و نیست عجب:
- که این: عشق توای خوب شعر خواه من است!

غروب

چون غروب زندگی در شام تار افتاده ام
قطره ی خون میان لاله زار افتاده ام
همچو سیل سرکشم کن کوهسار افتاده ام
شبنم دشت جزو نم خا کسار افتاده ام
بنگری همچون سکان دور از دیار افتاده ام
« سید نوو فرخ »

قطره ی اشکم ز چشم روزگار افتاده ام
از شبنم مژه ات پرسان استغناچه سرود
گرچه در ظاهر خموشم من درین آموغ عشق
زیر پای ناگهانم گریده ی چون برگ گل
برگ یانیزم که در موج جفا می تیم

در کوچه مارسم بود که هر کس را به نام پدرش بخوانند مرا هم به نام پدرم صدا میکردند :

- بجای بیروی قمار باز !
از همان هنگامی که خودم را شناختم .

با این نام اسنا سدم و این سه کلمه را جزئی از وجود خود پنداشتم . پسانترها که بزرگتر سدم ، ازین نام ، ازین جزء وجود خودم ، بدم می آمد برای اینکه هرکس مرا به این نام میخواند ، در چشمها و آوازش نوی بی اعتباری ، تمسخر و تحقیر رامیدیدم . هر قدر بزرگتر میشدم ، هر قدر خود را بهتر میشناختم ، نفرت ازین کلمه ها بیشتر میشد ، برخی از اوقات که تنها ماندم ، در همان عالم کودکی ، صداهای که شنیده بودم ، در گوشهایم طنین مینداختند :

- بجای بیروی قمار باز .. بجای بیروی قمار باز ..

انگاه سر پدرم خشمگین می سدم و پاخود می کشتم :

- پدرم هیچ کار دیگری زیادت که رفت و رفت قمار بازی را گرفت ؟

باصفا نداشتیم . تنها فبرم بیشتر می شد . بعد ، پدرم با اندام کوچک واستخوانی و چشمهای سبزیس بیش رویم مجسم می گردید ، به نظرم می آمد که با چهره بیخواب و کینه مخروشن عاجزانه سرا پایم رانی نکرد . آنوقت دلم برایش میسوخت . می خواستم گریه کنم .

پدرم ، بر عکس من ، چنان معلوم می شد که از این نام خوشش می آید و از دانستن چنین نامی بر خود میبالد . هر وقت غصناک میشد ، رگهای سر خونی در چشم های سبزیس میلوید ، گوشه های دهنش از عصبانیت میلرزید ، با انگشت بزرگش سوی سینه اش اشاره میکرد - مثل اینکه مدال افتخاری را نشان بدهد - و فریاد میزد :

- مرا بیروی قمار باز میگویند... بیروی قمار باز !..

هنگامی هم که قمار رامی برد و خوشحال میبود ، خنده های دواز را سر میداد ، چشمهایش بر آب میشد و می گفت ::

- مرا بیروی قمار باز میگویند!... بیروی قمار باز !..

من در چنین اوقاتی دستم را زیر زانم میگویم ، خاموشانه پدرم را مینگریستم و با خود چرت میزدم :

- آخر چرا ازین نام کثیف خوشش می آید ؟

در کوچه همه از پدرم بد میگفتند ، صفتهای زشت زشت به او میدادند و اوهم يك تنه با همه مقابله میکرد ، بیشتر بد لایبی مردم را میکرد ، صفتهای زشتتر به آنان میداد و تقریبا هر روز با کسی جدالی را راه میداد.

رو به روی خانه ما میدان کوچکی بود و غالبا جدالهای پدرم در همین چارخ میداد و وقتی چارخ آغاز میشد ، مردمی انبوه به میدان میریختند و به يك دیگر میگفتند :

- بیروی قمار باز باز هم جنگ داد! همه مردم با داد و فریاد پدرم یکجا میشد . طرف مقابل پدرم نیز غالمفال می کرد . حلقه های مردم آندو را تنگ دویمان میگرفت . مردم پدرم را تحقیر میکرد ند جوانان برایش آواز های ناخرا شس و نا تراش میکشیدند و پیر مردان دشنامش میدادند .

در چنین اوقات ، مادرم در اتاق به سختی گریه میکرد و از پشت شیشه اوسسی حوادث را مینگریست . خواهر بزرگم

نیز کنار او میایستاد . به کوچه چشم می دوخت و به مادرم میگفت :

- گریه نکن !.. گریه نکن!...

مادرم گریه کنان سوی جمعیت اشاوه می کرد :

- آخر این چه روز است؟ این حالدا

ببین ...
بعد ، گریه اس ندند تر مشد و در میان گریه مینالید :

- تمیادند که مرگ و مردنی دارد... آخر چار نفر پیدا خواهد شد که پایه های چار پایش را بگیرند ؟

خواهرم چیزی نمیکفت و از پشت شیشه پدرم را در میان مردم تماشا میکرد . دوتا خواهر کوچکترم بیته هایشان را به شیشه اوسی محسانندند و با چشمهای سبزیس و تکتشان خیره خیره پدرم را مینگریستند و مادرم نترانش میدادند:

- میزنند سر!.. میزنند سر !..

پدرم در میان مردم کرجکتر به نظر می رسید ، دستهایش را با شدت و عصبانیت تکان میداد . لنگش در در گردنش حلقه حلقه شده میبود ، حیج میکشید و فحشهای

پخته ، پخته بی به حریفش میداد و به صدای بلند فریاد میزد :

- مرا بیروی قمار باز میگویند... میفهمی نانی، بیروی قمار باز !

من باز هم از خودم میرسیدم :

- آخر چرا ازین نام کثیف خوشش می آید ؟ !

زنان روی پامها میپامندند ، منظره کوچه را میدیدند و با همدگر یج یج میکردند ، کودکان یا دلچسپی در کنج و کنار حوادث را تماشا میکردند . بعد ، با هر کدام که رو به رو میشدم ، با هیجان میگفت :

- دیدی باز هم پدرت را زدند؟

سر انجام مردم کوچه دخالت میکردند و پدرم را ملامت کنان به خانه می آوردند

آنگاه او بر بام خانه میرامد و برای مردمی

که در پایین میبودند ، خطابه بی مفصل و بر از دستام ایران میکرد . مردم از پایین سوی او سنگ می انداختند . او هم این طرف و آنطرف میبود و هرچه به دستش می آمد سوی مردم پرتاب میکرد و فحش میداد بعد لحظه آخرین فرار میسرشد : پدرم چشم هایش را گشاد میکرد و از اعماق وجودش فریاد میکشید :

خرها!..
سپس آب دهنش را فرو میرد و با دستش مردم را تهدید میکرد :

- خوب . باهمه تان کار دارم !
مردم از پایین هورا میکشیدند و غالمفال میکردند :

- کمتر جرس بکش! . کمتر...

پدرم باز هم تهدید میکرد :

- خوب . باهمه تان کار دارم !

آنگاه از بام پایین میشد ، به اتاق می آمد ، همه مان را گرد خودش جمع میکرد و ساعتها با داد و فریاد نصیحت میکرد که

ازین مردم نادان حذر کنم .

شبها و روز ها کسانی به خانه ما می آمدند که پدرم آنان را دوستان خودش مینامد . آنان همیشه در اتاق پا بیسن

میدرامند و دروازه را میبستند ، وقتی از سوراخهای دروازه نگاه میکردم ، چیزی را

نمیدیدم ، زیرا پرده را پایین میکردند ولی بوی مح کنده چرس را میشنیدم و آواز

های پراشتیاق و هیجان شان به گوشم می خورد که به دانه های گسائی فرمان می

دادند :

- همانطور!

- حار!

- خد!

- لغت ...

هیج کودکی به خانه ما نمی آمد . پدران و مادران شان آنان را ازین کار منع کرده بودند

این کودکان بارها با گنجکاوای از من میپرسیدند :

- قمار خانه چه قسم جای است؟

جواب میدادم :

- نمیدانم .

کسی دیگر سوال میکرد :

- مگر شما قمار خانه ندارید؟

- همه میدانند که شما قمار خانه دارید:

دیگر میگفت :

- چرا سخا نه هم دارید!

و دیگری میپرسید :

- چطور چرس میکشند؟

در برابر این پرسشها پاسخی نداشتم

خاموش میماندم .

در چنین لحظاتی باز هم پدرم به نظرم می آمد که با چهره بیخواب و مخروشن عاجزانه

سرا پایم را مینگرفت و مادرم را میدیدم که

در میان گریه مینالید :

- چار نفر پیدا خواهد شد که پایه های

چار پایش را بگیرند ؟

همسانان دو طرف از دشمنان سر

سخت پدرم بودند طرف راست خانه ما يك

بواز زندگی میکرد که همه جا به پیمانسه

وسیع علیه پدرم به تبلیغ میرداخت ولی

پسرش بر خلاف او از دوستان پدرم بود و

به خانه ما می آمد . او جوانی قوی اندام

و تیره رنگ بود ، خوش داشت کالا های

گوانیها و پاکیزه بیوشد .

طرف چپ خانه ما مردی زندگی میکرد که

کار معنی نداشت . غالبا تابستانها آب یخ

میفروخت و زمستانها در حمام کار میکرد .

یگوز که از خواب بر خاستیم ، از خانه

همسایه طرف چپما شیون بلند بود . پدرم

نخست از این سر و صدا ها خشمگین شد

و بعد ، رفت تا ببیند که چه گم است .

نه مان از دنبالش رفتیم . حویلی کوچک

همسایه مان بر از مردم بود همه به آنان

در حویلی کوچک ریخته بود .

همه میخواستند گم بزنند . بلند بلند

صحبت میکردند کسی گم کسی را نمیشد

از : اعظم رهتود ذویاب

را...ه...

همه خود شان را متاثر نشان میدادند .
 از درون اتاق آواز گریه شنیده میشد
 کسی به پدرم اعتراض نکرد . پدرم هم به
 کسی اعتنا نکرد . اینجا و آنجا زمزمه هایی
 شنیده میشد :
 - بیچاره آدم خوبی بود!
 بعد زن مرد آبروش از اتاق بیرون شد
 مرد و پیشش را گود کان قدو نیم قد
 گرفته بودند . همه شان میگریستند .
 چشمهای زن سرخ ، سرخ شده بود و
 در حال گریه سوی مردم میدید و طرف
 گود کانش اشاره میکرد .
 - با اینها چطور کنم؟ ... همه غمخوره
 نایافته اند ...
 کوچکیها همان دلاییش میکردند :
 - خداوند مهربان است .. خداوند...
 يك نفر كه تازه وارد شده بود ، بلند
 بلند از زن پرسید :
 - چطور مرد؟ ... چه شده بود؟
 زن پاسخ داد :
 - يك نان بزرگ را خورد و مرد!
 از آوازش معلوم میشد كه این جمله را
 زیاد تکرار کرده است .
 مردی كه سوال کرده بود ، همانطور بلند
 بلند گفت :
 - خداوند بیا مرزد ش !
 و سرش را پایین انداخت و از حویلی
 بر آمد .
 کسی از میان مردم گفت :
 - باید كمی كنیم .
 چند صدای دیگي تایید کردند :
 - باید كم كنیم .
 یکی دیگر افزود :
 - هر كس بقدر توانش .
 چند نفری آهسته و بیصدا بیرون رفتند
 دیگران خاموش ماندند . پدرم از بازویم
 گرفت و بیرونم كرد . در كوچه ، درحالی
 كه گوشه های دهانش از عصانیت میلرزید
 و رگهای سر خرنك در چشمهایش كویده

بود ، پیهم میگفت :
 - عجب مردی ! ... میبینی پسر؟ عجب
 مردی !
 وقتی به خانه رسیدیم ، مادرم نبود . پدرم
 لختی به پشت روی كف اتاق دراز کشید و
 بهجت خیره تگریست .
 بعد ، بیکار دیگر گفت :
 - عجب مردی !
 لختی سكوت كرد و بعد به سخن آمد :
 - می بینی پسر ، عجب مردی؟! می
 بینی چه میگویند ... عجب !
 دلنگی عمیقی در دید گانش خوانده می
 شد :
 - میگویند كه كنیم .. هر كس به
 قدر توانش ... عجب ! ...
 ناگهان بر خاست . صندوق مادرم را
 آورد ، قفل آن را شكست ، رختهای مادرم
 را بیرون افكند و انگشتری را بیرون
 آورد .
 از اتاق كه برآمد ، به دنبالش رفتم
 دروازه همسایه دست راست مان را كه
 بزاز بود ، به صدا در آورد . بزاز خودش
 دروازه را باز كرد و پا شگفتی پرسید :
 - چی گپ شده ؟
 پدرم انگشتری را به او نشان داد :
 - ببین ... امروز دستم بند شده ، این
 انگشتر را میخواهم گرو كنم . پنج هزار
 كار دارم . انگشتر طلاست ... طلای
 بخارایی . نگینش هم الماس است می
 بینی كه خیلی بیشتر از پنج هزار میارزد .
 بزاز در حالی كه انگشتر را با دقت
 میدید و طلای آن را با ناخنش آزمایش
 میکرد ، گفت :
 - وائله ، چه بگویم ... راستی این است
 كه ما چیزی گرو نمیگیریم .
 پدرم سخنش را برید :
 - چرا پسه تان خو جایی نمبرود . وقتی
 این انگشتر پیش تان باشد ، مثل این
 است كه پسه در جیب تان است .
 - درست است .. ولی ما چیزی را گرو

نمیگیریم . اما...
 - اما چی؟
 - اما اگر میفروشی ، میخریم . به همین
 پنج هزار .
 پدرم فریاد زد :
 - عجب مردی !
 بعد ، سوی من دید و فریادش را این
 طور تکرار كرد :
 - می بینی پسر ، عجب مردی؟!
 بزاز كه سخت توسیده بود ، انگشتر را
 به دست پدرم داد و دروازه را پا شتا پ
 بست .
 پدرم لختی به دروازه بسته و لختی
 سوی من تگریست :
 - میگویند هر كس كه كند... خوب!
 بعد ، دهانش را نزدیک دروازه بود و
 صدا زد :
 - بیا میفروشمش!
 همسایه با عجله باز گشت و دروازه را
 باز كرد :
 - باشی كه من پیسه بدارم .
 این را گفت و به درون رفت . پس از
 لخته یی بر گشت :
 پول را آورده بود . میخواست دو باره
 بشمارد . پدرم پرسید :
 - پنج هزار است؟
 بزاز جواب داد :
 - پنج هزار پوره .
 پدرم انگشتر را به او داد و پولها را
 گرفت . از دنبالش روان شدم . به خانه
 همسایه رست چپ مان رفت .
 هنوز مردم آنجا بودند . يك نفر از
 دیگران پول جمع میکرد . کسی پرسید :
 - چند جمع شده؟
 آنكه پول میکرد ، پاسخ داد :
 - پنج صد .
 کسی دیگر گفت :
 - این كه چیزی نمیشود .
 زن و كود كان همسایه همانطور می

گریستند . پدرم پیش رفت کسی به او
 اعتنا نکرد و او فریاد زد .
 - این خیراتها را پس كنید!
 چشمها به سوی او بر گشت همه مملو
 از خشم ، همه خود شان را برای حمله یی
 سخت آماده كردند . پدرم فریادش را تکرار
 كرد :
 - این خیراتها را پس كنید... خودم همه
 خرجش را میكنم : همسایه ام است ...
 سرم حق دارد ...
 برای نخستین بار سخنها ی پدرم بیجواب
 ماند همه با حیرت سوی همدیگر تگریستند
 بعد ، در چشمها یشان نوعی سر مساری
 سایه انداخت . پدرم نزدیک رفت ، پولها
 را به ریشی سفیدی داد و گفت :
 - من از كار های مرده داری چیزی نمیدانم
 شما كار ها را جور كنید .
 این را گفت و از حویلی بر آمد .
 باز هم به دنبالش رفتم . هنوز كنجهای
 دهانش میلرزید .
 و رگهای سر خرنك در چشمهای سبز
 رنگش دیده میشد . به من گفت :
 - تو دیگر برو خانه .
 به خانه در آمدم ، مادرم فریاد میسزد
 خوا هرانم نیز سرا سیمه بود كه از من
 پرسیدند كه چه کسی صندوق را پس از
 کرده است و من گفتم كه پدرم . و گفتم
 كه انگشتر را سر بزاز فروخته است .
 آنوقت مادرم جادوبیش را گرفت و به
 خانه بزاز رفت .
 بزاز در حویلی بود . مادرم با اضطراب
 ولی عاجزانه از او پرسید :
 - انگشتر پیش شماست ؟
 بزاز وار خطا شد :
 - همه ؟ انگ ؟ انگ ... انگشتر ؟
 - ها انگشتر!
 - انگشتر پیش من نیست .. من
 خریدمش ... پنج هزار ...
 و سوی من تگریست :
 - تو بگو نفرینم ؟
 مادرم با التماس گفت :
 - این انگشتر از مادرم بود . به من داش
 به او هم از مادرش رسیده بود ، می بینی
 خیلی قدیم است؟ من باید به دخترم بدهمش ...
 در عوض يك تكه مال دیگر می آم .
 بزاز تقریباً پا خشم گفت :
 - چه میگوئی ؟
 - انگشتر را پس بدهید!

بزاز فریاد زد :
 - پس پنج هزار من چه میشود؟
 مادرم دوباره گفت :
 - آن انگشتر تیرك است !
 بزاز دو باره فریاد کشید :
 - پس پنج هزار چه میشود؟
 زنش نیز از اتاق بالایی فریاد او را
 تکرار كرد :
 پس پنج هزار چه میشود ؟
 مادرم با چشمهای اشك آلود لختی آندو
 را تگریست :
 بعد پرسید :
 - پنج هزار ها؟
 زن و شوهر به يك صدا پاسخ دادند :
 - ها ، پنج هزار .
 مادرم حق حق كنان گفت :
 - پنج هزار تانرا مرده شوی ببرد!
 باز هم دو صدا يك جا شنیده شد :
 - پنج هزار خو مفت نیامده!
 بقیه در صفحه ۵۹



ته چه په مخ لری حالو نه واوره
ولسی به ستا ظلم زه نه ستا یمه
ستا محبت به زړه نلری نه کړم
دلبره مه که از میشتونه به ما
ستا محبت کښی زما سره څه شوی دی
ملگری ولسی په آرام او د م یی
ستا دلاسه می ژوندو نڅرا ب شه

وران به بی شمیره کړی کورونه واوره
نه چه په ما کړی ظلمونه واوره
که خورم په مخ مخ گذارونه واوره
په مادی شوی از میشتو نه واوره
در نه قربان شه ډیر سرو نه واوره
راشه دسوی زړه رازونه وا و ر ه
زمانه مان دخو لی شعرو نه وا و ر ه
(فرمان)



د دیدار مستانه

زه مړهون د ستا دیني یم د لبره
همه وژنی که پریږدی می د زړه سره
په هر څه چه ستا سلاوی زما سلا ده
خو می مه شپه هڅیکله له خپل دره

منت بار دی د جلوی یم که پوهیږی
مستانه دی د دیداریم ماه پیکره
خوند د شونډو چه دی چا ځکلی اوسی
نور په غوږ او په ونه ځکی له کوثره

ستاد مینی مستی هیرانه جهان کړ
چه له ځان اوله جهان یم بی خبره
مستو سترگو دی هغه کانی راوگری
چه می شوق د میو وواته له سره

که دمیو مست په نیمه شپه ویښیږی
دساقی هست به وښ نشی تر سحره
ما ته سری سترگی را واوره څماری
گوندي مست په خو پ ویده شم تر مشره

پیاالی ماتی مینا و غود غوه یاره
ما ته غایه غری وا شه پرایره
چه می هیری دوضوان حوری غلمان شي
تو به د باسم له می اوله ساغر ه
(اوشاد)

ساقی ته

زلفی خوری واخله ساقی چه یو غزل ولیم
ناز او نغری واخله ساقی چه یو غزل ولیم
مایه نشی کښی داشعارو مضامین گول پیدا
واشه کاسی واخله ساقی چه یو غزل ولیم
غواړم چه وگورم وسعت د خیالاتو دښار
خپلی نشی واخله ساقی چه یو غزل ولیم
نن خو رڼا دپاره خپلو اوږدو زلفو کښی ته
توری تیری واخله ساقی چه یو غزل ولیم
داوله ساغر چه پکښی ناسته دهیلا دخیال
واخله پیسی واخله ساقی چه یو غزل ولیم
لکه چه زلفی د آشنا وهی ټالی په جبین
داسی نغری واخله ساقی چه یو غزل ولیم
نن ما گوهر ته په قیمت کی د شراپود جام
ماتی توبی واخله ساقی چه یو غزل ولیم
(گورم)

د سترگو سودا

یا د چه ستا د سترگو په سودا شومه
پس نه یم رسوا که اوس رسوا شومه
پت پکښی د ستا ددین زبیری ژ
څکه د یوه گل په تماشا شو مه
پس ، هره بنادی په ما اوس غم لگی
ستا د دردو غم سسره آشنا شو مه
تیر وسم و بشکلو په خندا باندی
ښه شوه چه د خلکو د خندا شومه
بخت که می او ده وی تل نوگرم نه دی
بشکلا د خوبولو د حیا شو مه
(اجمل خټک)

لنډی

ناوی وهم پځ راتنه نکړی
بیا به جهان را پسې گوری نه به یه
ر پ دی د دی واوره را جوړ کړه
خلک به وایی بخت یی نور دی یاری مړینه
د تپی نه یم چه به جوړ شم
زه د کاږه اور بل شمسال وهلی یمه
خدایه ویشتلی طوطی جوړ کړی
چه د طوطیانو سره څی خیاره بالونه

شوخی سترگی

د نرگس تر گله زه یم څو چندان شوخ
شوخی سترگی د نرگس کوژی له شومه
په ټوا می هسی خود په خندا لاشی
آئینه یی د مخ هسی پر حیا ده
چه وږمه یی دنسیم پر دښاد داغ شی
چه وروا چوی کمند د تورو زلفو
د حیا په کورمی واورې بڼ لیسې
لکه شوم چه په خو لونکی سپی راږیږی
د حمید له نام وننگه سره څه دی
چه یی یاد شولای شمت گریوان شوخ

«حمید»

تورخال

په گوښه دی دلپانو تو رځال ناست دی
دکورن په چشمه باندی بلال ناست دی

په دوران دی یی د مستو سترگو وینم
چه یازسا د زمانی په بل حال ناست دی

ستا لیانو رواج گم د میخوری کس
محتسب له دغه غم ملال ناست دی

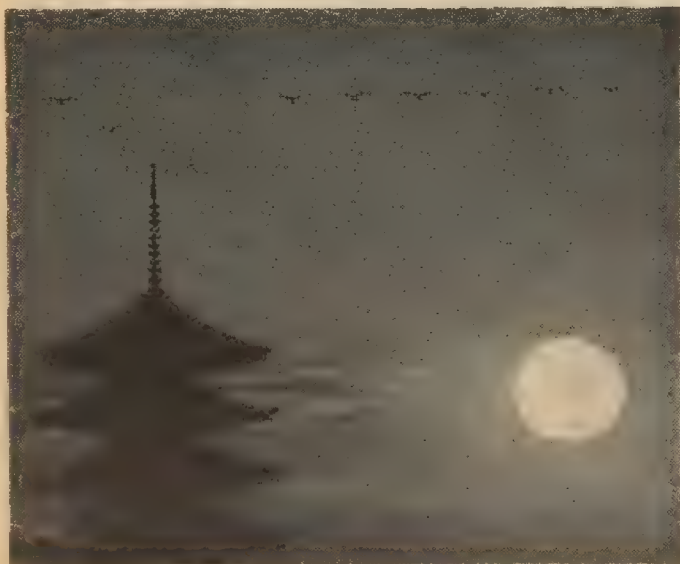
الف قده له احواله یی خبر شه
چه له غم دی زاهد لکه دال ناست دی

لعل و درمی په گریوان په لمن لو نی
چه دسترگو په دکان می ستا خیال ناست دی

د سرو لبو و تورخال ته دی حیران یم
چه زنگی د سرو لمونو د لال ناست دی
مزالله دی هسی محو شو مخ ته
لکه نقش د تصویر یی مجال ناست دی
«مزالله»

د سیمې تعجلی

په کومل می بل دیني هسی اوردی
چه په آه باندی می مخ د آسمان توردی
مینه څه دهره لمبه د یوه سوږگل کښی
چه یی ایښی داغ په زړه د تود بلبل کښی
تب و تاپ کښی می دیني هسی تاپ دی
چه حلال زما د خیال د پښی رکاب دی
زما مینه نه خاڅیری دی جهان کښی
څکه کورچوږی اوس ځان ته آسمان کښی
هسی رنگ ته می دیني خو به جوش دی
چه دی جوش کښی خپل ځان هم لوراموش دی
زما مینه د مجنون د کور ډیوه شوه
چه ښکاره ورته لیلا یگی یوه شوه
زما عشق ورک دی د زلفو شېستان کښی
زما عشق پټ دی په سترگو د جانان کښی
زما مینه د سرو شونډو تیسیم دی
چه غوټی سپری بهار څه ښه موسم دی
زما مینه د ساقی سترگو کښی ډوبه
څکه نه ده ویاړانو ته مطلوبه
زما مینه د شرابو پیما نه ده
چه نشو کی یی تر وړه زما نه ده
هسی سوږ دی هسی ساز دی زما مینه
چه محمود او هم ایا ز دی زما مینه
زما مینه په مرو زونو کښی ژوندون دی
زما مینه د عیسی د دم افسون دی
ما اخیستی هسی درمند د یقین دی
چه آسمان یی هم د مینی خوشه چین دی
زما مینه تعجلی د کوه طور ده
زما مینه یوه جلوه د خدای د تود ده
(نصیر الله حانصه)



هنرمندان خارسان

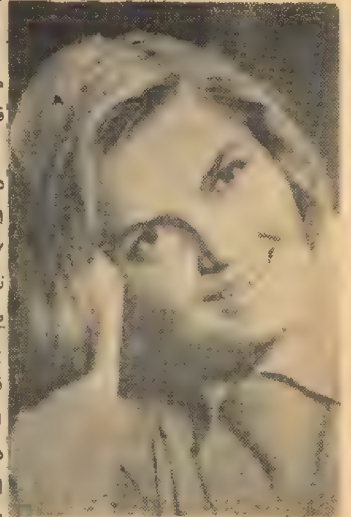
يك فلم كميدى به سبك جديد



رهندر كيور ريكا واى اس جوهر فلم كميدى خليفه را قرار است بسازند. اين فلم پژوهى تكميل خواهد شد اين فلم كه بشكل مودرن تهيه ميشود شايد از بهترين فلم هاى كميدى هند باشد.

ستاره زيباى اتحاد شوروى

زيدار ريانتين بر گيس هنر مند زيباى شوروى اصلا از ليتوانيا است، اين هنرمند انستيتوت رزيسورى و اكاديمى درام و تياتر را خوانده است.

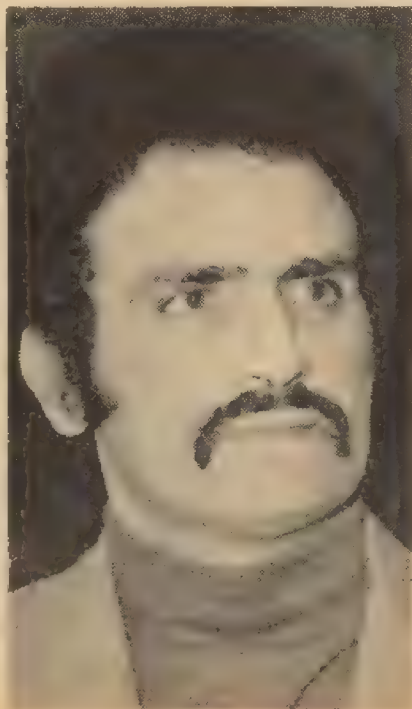


زيدار ريانتين بر گيس امروز در ميان تماشاگران سينما محبوبيت فراوانى كسب کرده است. او در فلم هاى (علت و معلول) در ۱۹۵۵ (ملاح) و (بعد از طوفان) از ۱۹۵۶ شروع طوفان ها در ۱۹۵۷ خوشبختى تو و بدبختى ناشناس در ۱۹۶۰ - در زيسر يك سقف در ۱۹۶۳ - بازى هاى بدون مقررات در ۱۹۶۵ و بسي فلم هاى ارزنده هنرى بازى نموده است اين ستاره زيبا هم اكنون در فلم جديدى بازى ميكند كه ممكن است از فلم هاى برجسته سينماى اتحاد شوروى بحساب رود.

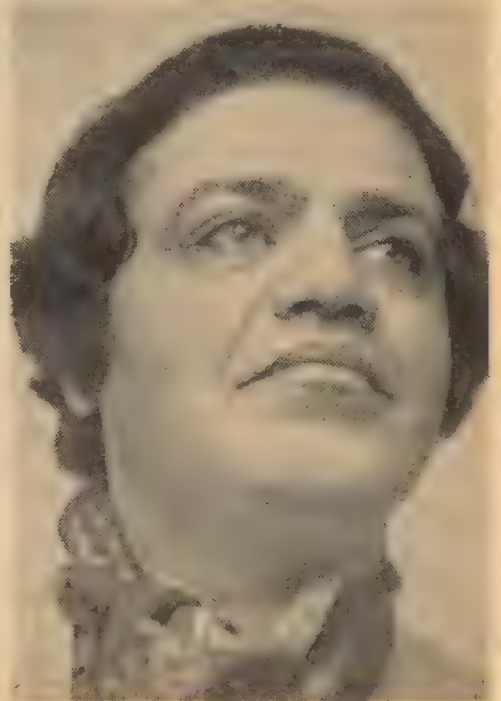
نگاه و جفائى مصروف اند

طوريكه خبر شده ايم سيد مقدس نگاه هنرمند شناخته شده كشور درين روز ها مصروف نوشتن يك درام كميدى است، نگاه نگفته است كه نام اين درام چه خواهد بود ولى اينقدر شايع شده كه ممكن است درام مذكور راستار جفائى دابر كت كند ستار جفائى درام كچرى قروت را هم دابر كت کرده بود كه در آن استاد رفيق صادق مقدس نگاه، زرغونه رفاه خورشيد پشته، حشمت اميد و يك عده چهره هاى جديد نقش هاى رابعه داشته اند.

مقدس نگاه و جفائى معمولا در كنار هم ديده ميشوند، اين دو نفر در اكثر ارامه هاى نيل سايمن كه در كابل نمايش داده شده در كنار هم نقش هاى را بازى کرده اند جفائى كه در هند تحصيل کرده از جمله دابر كتران و هنر مندان موفيق كشور ماست. او علاوه از اينكه دابر كتر خوب و هنر مند موفيق است يك عكاس آماتور و ماهر به حساب ميرود چنانچه عكس هاى زينت گلچين و پروين صنعتگر را كه در روى جلد مجله ژوندون مشاهده كرديد عكاسى جفائى بود بپر حال اميدواريم آتش جفائى و نگاه زود تر پخته شده بروى ستيج كشيده شود (آتش بخاطر آن گفته كه نام اين اثر نگاه هنوز معلوم نيست و نوشته ديگر او كچرى قروت بود).



جفائى



نگاه



زیر نظر: سیما غواص

دانشتنهای زندگی:

نظم و ترتیب

سوم اتاق خواب:

کنید. چون الماری لباس شما معمولا در اتاق خواب قرار دزد لذ اسعی نمائید برای حفظ نظافت اتاق چیز های را که بر میدارید بطور نامرتب در آن جای ندهید. زیرا اگر داخل الماری لباس تان در هم و نا منظم باشد، برای پیدا کردن یکی از لوازم خود باید ساعت ها جستجو کنید. تا پیدا شود. همیشه هر چه را بر میدارید بعد از استفاده بجای خودش قرار دهید. بخاطر داشته باشید لباسهای که بیشتر مورد استفاده است نزدیکتر و آنهای که کمتر استفاده میشود دورتر قرار دهید. بوت و دستکول و جوراب های خود را در جعبه های مخصوص به خود شان بگذارید تا از گرد و خاک محفوظ باشد. هر هفته باز دیدی از الماری لباس بنمائید تا اگر حشراتی در آن پیدا شده بزودی از بین ببرید. همچنان لباسهای خود را نیز هر هفته باز دید کرده اگر تکه ای کم ویا درزی شکافته بود ترمیم نمائید هیچوقت لباسهای چرب و کثیف خود را داخل الماری لباس نگذارید زیرا تولید بوی نامطلوبی مینماید. با شستن چند قطره ادوکلن در الماری لباس های شما را معطر نگه میدارد.

چهارم اتاق بچه ها:

برای تزئین و نظافت اتاق



هرگاه زمین اتاق خواب را با فرش می پوشانید مواظب باشید که پایه های تخت خواب روی قالین قرار نگیرد هم آهنکی رنگهای رو تختی و پرده ها را در نظر داشته باشید تا بزیبائی اتاق شما افزوده شود. قسمت بالای تخت خواب یک چراغ خواب بگذارید و همچنان یک قفسه کوچک برای گذاردن گیلای آب و غیره که بتوان چراغ خواب را هم روی آن قرار داده می توانید بالای تخت خواب بگذارید. کلکین های اتاق خواب باید با اندازه ای باشد که آفتاب بعد کافی در اتاق بتابد. از گذاشتن اشیاء زیاد که مانع نظافت و پاک کردن اتاق میشود خود داری کنید. اگر در اتاق خواب گلدان ویا گل میگذارید در شب آنرا خارج



مادران و کودکان:

دندان کشیدن نوزاد

مدت کوتاهی قبل از اینکه کودک دندان بکشد، بیره هایش قرمز و متورم میشود و کمی خارش پیدامی کند از همین سبب هر چه بدستش آمد به دهان میبرد و بیره هایش را روی آن میفشرد. برای کمک به چنین کودک و کاهش حالت عصبی اش بهترین راه حل اینست که زودک بزگی را بترشید به دست کودک بدید تا بشوید و به دست کودک بدید تا بیره هایش را روی آن بفشرد، عصبانیتش را کاهش دهد و آرام شود.

اعتماد به نفس داشته باشید

مورد اینکه حس حقارت از کجا منشأ میگیرد. باید گفت که شرایط فامیلی، موقعیت اجتماعی و کمبود محبت در دوره طفولیت برای بوجود آمدن ورشد حس حقارت خیلی موثر است، بطور مثال دختر یک روزها و شبها ناظر صحنه های گفتگو و جنگ و دعوی پدر و مادر بوده است معمولا انسانیت ضعیف النفس، خجول در انجام هر کاری دودل و متردد، تصمیم گرفته نمیتواند و اعتماد به نفس ندارد و خود را نسبت به دیگران حقیر و کوچک میندازد. برای بدست آوردن اعتماد به نفس باید عقده حقارت را در خود از بین برد و نخستین قدم در این راه آنست که از خود پیرسید: از چه چیز و چرا احساس حقارت میکنید؟ آیا سواد کافی ندارند؟ آیا در کوچکی نظر به عواملی مجبور به ترك تحصیل شده اید؟ آیا خیلی زیبا و شیک نیستید؟ آیا وضع مادی تان خراب بقیه در صفحه ۶۰

یکی از مسایلی که دختران جوان بان مواجه هستند و بشدت از آن رنج میبرند کمروی و عدم اعتماد بنفس است. اغلب در اجتماعات به دختران بر میخوریم که به جزئی ترین کاری دست و پاچه شده، ویا رنگشان پریده به لکنت زبان افتیده و بشدت خجالت می کشند و احساس حقارت میکنند. وحشت از نا هما هنگی با دیگران و ترس اوواکنشهای طبیعی خاص یکنوع از بدی از دختران است این عده تصور میکنند از دیگران فرق دارند، مردم از آنها متنفرند، افراد خانواده دوستان ندارند از ظاهر شدن در اجتماعات بیزارند و گوشه خلوت اتاق خود را به هر گونه ضیافت جالب و سالمی ترجیح میدهند. اینها دخترانی هستند که شخصیت سالمی ندارند و بدلیل نداشتن اعتماد بنفس بشدت از اجتماع و انجام ویا پذیرش هرگونه کار و یا مسئولیتی گریزانند، در





روز زیبایی و موفقیت :

آرایش موی

های تان دور نمائید. همچنان اگر مقداری از موها پیشانی را بپوشاند به جدا بیت چهره می افزا ئید . اگر صورت شما بیضی شکل است شما خیلی طالعندی و به داشتن این فرم صورت میتوانید بهر شکل که خواسته باشید مو های تان را بیا رانید. زیرا صورتتان به هر گونه آرایش مناسب است . اگر صورت شما در از شکل است ، هیچگاه از وسط سر فرق باز نکنید ، موهای صاف به هیچوجه بصورت تان مناسب نیست ، اندازه موها به تناسب با زیر کوش ها یتان باشد و مقداری از موها را روی پیشانی بیاورید. اگر صورت چهار گوشه دارید ، موها را در پشت گوش قرار ندهید زیرا این وضع به چهره تان حالت بدی می بخشد میتوانید فرق کوتاهی باز کنید آنها را طوری شانه کنید که نزدیک به خط روش موها در بسانانی قرار گیرد .

از آنجا که موها در زیبایی و جذابیت چهره نقش مهمی دارند ، لذا با آرایش در ست و مناسب آنها میتوان ناز بیایی ها و نواقص چهره را پوشانید و صورت جذاب و زیبایی داشت . هر گاه شما از جمله آن عسده دختران و یازدانی هستید که از بیماریهای موی تان رنج میبرید ، بطور مثال هر گاه مو های تان موی خوره دارد و شما از این لحاظ خیلی نا را حست هستید ، میتوانید با انتخاب یک شاموی طبی البته تحت نظردا کتر متخصص خود تان را ازین ناراحتی نجات دهید اما اگر مو های قشنگ و دلخواهی دارید مگر نمیدانید چگونه آنها را بیا رانید تا بصورت شما هما هنگ باشد اینک در اینجا به بررسی فرمهای گونا گون صورت میبر دازیم و آرایش درست و یا نا درست موها را بشمامیگویم: هر گاه صورت تان گرد است ، بهتر ست مو های تان را در بالای سر کمی بلند کنید واز روی گونه

انتخاب کنید که همیشه محفوظ باشند در نظافت و پاکیزگی آشپز خانه بیش از هر اتاق دیگری دقت نمائید برای خشك کردن ظروف از جا ظرفهای پلاستیکی و یا سبد های که مخصوص اینکار است استفاده کنید . محل یخچال شما در آشپز- خانه است در پاکیزگی آن توجه داشته باشید . هر گاه یخچال بوی غذا گرفت آنرا خالی نمائید ، پاک بشوئید و چند ساعت مقداری آمونیاك را در طرف دهان باز در آن بگذا زید تا بوی آن بر طرف شود. اگر کاردو چنگال شما فلز یست که ممکن است پس از شستن زنگت بزند آنها را بلا فاصله پس از شستن خشك کنید . برای گذاشتن گوگرد محل مخصوص را در نظر بگیرید که همیشه همانجا باشد. ظروف سی را دقت کنید که قلعی آن از بین نرفته باشد که باعث زنگ زدگی و مسومیت میشود .

ششم تشناب:

تشناب را همیشه پاک نگه دارید . اگر حمام و دستشویی در يك محل قرار دارد آنها را با کشیدن پرده ای از نایلون مجزا کنید . سعی کنید حوله های دست و رو حمام همیشه پاک باشد . برای هر يك از افراد فامیل حوله جدا گانه ای در نظر بگیرید . برس و وکریم دندان را در کنار دستشویی قرار دهید ، دستگاه سنجش وزن اگر دارید جای آن در تشناب است . يك سبد در دار یایك کیسه که بندیوار شود برای قرار دادن لباسهای چرك در حمام بگذا زید .

کودکان از خود شان اظهار عقیده بخواهید و عقیده خود را به آنها تحمیل نکنید ، بلکه آنها را در کار شان راهنمایی نمائید با آنها بفهمانید که اتاق خود را مرتب نمایند تا به بی نظمی عادت نکنند . در اتاق اطفال يك سبد برای ریختن کا غذ باطله قرار دهید تا آنها را به اطراف خود پراکنده نسازند . میز کار و چو کی شما را در گوشه ای قرار دهید که نور به اندازه کافی بوده و به درستی مطالعه کرده بشو اند .

پنجم آشپزخانه:

بعضی از خانه ها دارای آشپز خانه ای بزرگ است که گذاشتن يك میز و چند چوکی (به تعداد افراد خانواده) میتوان برای غذا خوردن از آنجا استفاده کرد (ولی نه برای مهمانان) بهتر ست رنگ میز و چوکی های را که در آشپز خانه میگذارد سفید انتخاب کنید و طوری باشد که بتوان با سانی آنها شستشو کرد .

کف و دیوار های آشپز خانه بهتر ست از کاشی یا موزا يك باشد که هم قابل شستشو باشد و هم تولید رطوبت نکند . برای اشیاء و لوازم طبخ محلی را در قسمتی از آشپز خانه معین نمائید . بوتلها و قوطی هائیکه آذوقه در آن قرار دارد با چسباندن کاغذ کوچکی که روی آن نام شیء نوشته شده مشخص نمائید ، و طوری قرار دهید که بتوانید فوراً مشخص دهید . قفسه ای که دارای در باشد برای قرار دادن ظروف چینی بدیوار نصب کنید . برای ریختن زباله و کثافات ظرف در داری

دانه تننی های سودمند

بوی ماهی :

وقتی در آشپز خانه ، خوراکیهای تهیه میشود ، بوی ماهی در تمام اتاقها پخش میشود . برای از میان بردن این بوی روی آتشی يك توتاه قند و یا پوست کیهوترش بسوزانید .

ظروف چینی :

برای پاک کردن چرك ظروف چینی قیمتی و گرا نبها این ظرف را مدت کوتاهی در آب سرد محتوی آب لیموی ترش قرار دهید . خواهید دید که چرك ظروف چینی به آسانی از بین میرود .



دختران

ژوندون

تفریح واستراحت

استغراق بینهایت خاطر که کوشش لازم دارد اراده را دیر یا زود خسته میکند بعد از یک دوره فعالیت برای تجدید قوا باید چند ساعتی با استراحت پردازید تا اینکه بتوانید با شادمانی کار خود را از نو شروع کنید اگر میخواهید کاری را انجام دهید شرط عقل نیست که بدون انقطاع و درنگ بان مبادرت ورزید زیرا خود را بطرف یک کوفتگی دایمی و خطر ناک سوق میدهید دانستن استراحت فن جداگانه ای است رها کردن فوری ترین کارها از روی اختیار وباستراحت واداشتن مغز واعصاب وعضلات بهترین وسیله برای انجام مقاصد و نقشه ها است .

هر تفریح دیگری برای این منظور در صورتی سودمند است که شخص در هر موقع که بخواد بتواند آن را رها کند و وقت او را بیشتر از اندازه ای که پیش بینی کرده است تلف نکند .

در هر روز و هر ساعت «باستراحت های موقتی» بپردازید و در این هنگام از فکر کردن بپرهیزید و قوی روحی از فکر کردن بپرهیزید . دهید مطابق این دستور وقتی که ساعت تفریح فرا رسیده فوراً باید از کار دست بکشید و تمام وقت خود را برای تربیت بدنی منظرزیا و باز بهایی که انتخاب کرده اید صرف کنید تا بوسیله این مکت مفید قوای روحی را از قید خستگی آزاد و فکر را برای ادامه کار جنگیدن بسا مشکلات وموانع وتعقیب مقاصد خویش آماده سازید .

خواننده ای که میل دارد به تملک نفسی خود موفق شود در اینگونه مواقع او را از بجا آوردن امیال نامشروع صریحاً باز میداریم وقتی ناگهان میلی شمارا تحریک کرد باید حتی المقدور عنان نفس خود را از کف ندهید و فوراً بکار خود مشغول شوید .



مدرا تعقیب کنید ... و اما تقلید نکنید

متصدی محترم صفحه جوانان .

من یکی از خوانندگان دایمی مجله ژوندون وبخصوص صفحه جوانان هستم . براساسی که دقت و توجه تان برای گسردن مطالب ارزنده و سودمند درخور ذوق جوانان قابل تحسین است .

یکی از مسائلی که همیشه مرا رنج می دهد و برایم ناراحت کننده است واهو تصمیم گرفتم آنرا برای شما بنویسم تا در صورت امکان مرا ممتون ساخته در این صفحه نشر کنید مسئله تقلید بیجای بعضی از جوانان وطن ما است تقلید از مدهای غریب و غریب اروپایی ها مدهای که به جامعه ما راه می افتد است و از خود شرایط و جایی دارد مگر با کمال تأسف کمتر جوانان این نکته را در نظر میگیرند .

یکی از خصوصیات طبقه جوان استقلال و پدیرشی مدهای جدید است هرگاه که مد تازه ای توسط مدسازان عرضه میشود آن مد هر طور و هر شکلی که داشته باشد به

زودی توجه جوانان را جلب کرده و در مدت کوتاهی بین طبقه جوان (دختر و یا پسر) رواج میابد .

مگر متأسفانه نکته ای که کمتر مورد توجه جوانان است، در نظر گرفتن شرایط محیطی و جامعه شان میباشد . عده ای از دختران و پسران اجتماع ما چنان پابند نوگرایی هستند که دیگر حتی فراموش میکنند که هر لباس و آرایشی برای خود موقعیت و مکانی دارد و نمیتوان مثلاً لباس و آرایش که مخصوص شب است در روز و آنهم در سینما و یا بازار مورد استفاده قرار داد .

تصور کنید که هر گاه دختر جوانی پیراهن ماکسی سیاه بی آستین را در روز روشن آنهم در سینما می پوشد واقعاً چقدر مضحک و خنده دار است و یا پسرکی که یکساعت کامل مقابل آئینه می ایستد و موهایش را چنان آرایش میکند که حقیقتاً منظره خنده داری را بالای سرش بوجود می آورد .

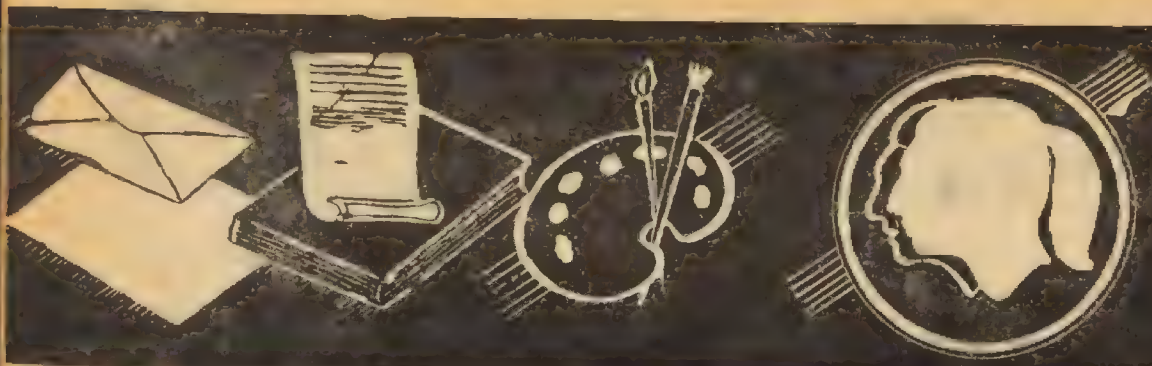
نامه های رسیده

پیغله فرزانه از شهر تو هرات !
جیزه های انتخابی شما به اداره مجله ژوندون رسید موقع که لازم اقتید نشر میشود اطمینان داشته باشید .

میر من فوزیه از پلخمری !
نامه شما به اداره مجله رسید و شما در نامه خود از ما شکایت نموده اید که چرا تمام شعر شما را نشر نکرده ایم و تنها چند بیتی از شعر شما نشر شده است . خواهر عزیز !
شما خوبتر میدانید که با دو ستون محدود که بنام «نامه های رسیده»

در صفحه جوانان وجود دارد نمی توان تمام مضامین و اشعاریکه به ما میرسد نشر گردد امید داریم که قناعت شما را حاصل کرده باشیم با امید همکاری های بیشتر شما این احساس شما را همه دخترانی





شاگردان ممتاز



نام : عبدالستار

صنف : یازدهم «وا» لیسه حبیبیه .

درجه : اول نمبر .

علاقه : به ساینس .

آرزو : میخواهد در آینده رشته

ساینس را تعقیب کند .

• • •



نام : محمد مسعود واصل .

صنف : ۱۱ «ک» لیسه حبیبیه

درجه : اول نمبر عمومی سال ۱۳۵۲

علاقه : ورزش فوتبال .

آرزو : میخواهم در آینده دکتر طب بشوم .

کلید دانش

شاگردی که یکور یا وامی گذراند و ماد و پو هنتون میگردد فردا باید در سالون های بزرگ سخرنای بی به صحبت استا دان گوش فرا دهد . برای او مرحله جدیدی از زندگی آغاز یافته است . در مدت پنج یا شش سال او ممکن انجینیری خواهد شد و یا در رشته طبابت تحصیل نماید . ولی یکمحصل بودن معنی آن را دارد که دانش بیشتری فرا گیرد .

برداشت نویی از زندگی بیا بد شخصیتش را بسازد و روش خود اداره نمودن را فرا گیرد .

بین مکتب و پو هنتون خلای ژرفی وجود دارد و هر دو در سطح های مختلف قرار دارند سیستم آموزشی جداگانه دارد ، روش امتحانی دیگر گون در آنها دیده میشود و بر خورد روانی متفاوتی در آن ژرفنا وجود دارد . یک نفر چگو نه ازین ژرفنا عبور نماید ؟ در این مورد انبو هی از مطالب نوشته شده است . ولی یک حقیقتی که میتوا ند بحیث پل بزرگی روی این خلا قرار گیرد همان « ایجاد فضای دو ستا نه » در پو هنتون است .

از همه مهمتر اینک پوهنتون فقط یکمحل آموزشی منفرد نیست بلکه در آن فضای آرام ایجاد تفاهم ها دیده میشود .

پس پوهنتون پل بزرگی است که بروی آن میتوان از بحر بیکران دانش عبور نمود و از آن برای زیست بهتر کار گرفت .



مرا سم تحلیف یکمحصل

طبیعی است که جوانا نه میتوانند و از مدهای تشنگ و شیک که به آنها حالت شاد بدهد . استفاده کنند ، اما باید توجه داشت که حتی در مراکز مده اروپایی هم هیچ وقت دیده نه شده است که مثلا خانمی لباس مخصوص شرب را روز بپوشد و در کوچه و بازار به آن شکل ظاهر شود آنها اگر از مد پیروی میکنند اینکار را به شیوه درست و اصولی آن انجام میدهند زیرا میدانند که مد برای زیبا تر شدن و بهتر شدن باید طرف استفاده قرار گیرد ، نه اینکه هر چه مد روز است اگر هم خیلی مضیک و چلف و ناهمگونک بوضع و شرایط اجتماعی باشد ، از آن استفاده کنند ، فقط به این منظور که نظرها را جلب کند !

شاید جوانان محیط ما با پیروی از این شیوه واقعا به صنف و مقصد خود که عبارت از جلب توجه دیگران است برسند ، بی توجه به اینکه این توجه مردم غالبا با تمسخر و تحقیر همراه است .

و اما باید دانست که طبقه جوان پرامنیتی نیروی فعال جامعه را تشکیل میدهند و امروزه جامعه ما پیش از پیش به لیاقت ، کاردانی تلاش و مجاهدت جوانان درجهات مثبت نیاز مند است .

بقیه در صفحه ۶۱

شاعلی ثبات شعر شما که (چه کنم) نام داشت

به اداره مجله رسید اینهم شعر شما .

چه کنم ؟

مست چشمان توام ای ماه روشن چه کنم

بی تو من باغ و گل و سبزل و سوسن چه کنم

بده یک بوسه که من مست شوم از لب تو

بی تو من سیر گل و باده و گلشن چه کنم

ناله بی کسیم هیچکسی گوش نکرد

بادل سنگ تو ای پاره آهن چه کنم

غنچه شوق من از جور تو افسرد همی

ساقه خشکم وبا این سربوبی تن چه کنم

او که بادل شکنی عشق من از خاطره برد

یار اغیار شدو دلیر دشمن چه کنم

زدی آتش به خدا بر همه هستی « ثبات »

من افسرده دل و سوخته خرم چه کنم

صلی الله « ثبات »

وقتیکه صبح از خواب بیدار میشوم

دربستر خود تازه از خواب بیدار شده ام. مولي هنوز بلند نشده ام. آواز ریش تراشیدن پدرم را از تشناب می شنوم. آواز لغزش ماشین ریش بالای صورتنش به گوشم میرسد این صدا را هیچ وقت تحمل کرده نمی توانم. عینا به مثل صدای که يك چیز درشت را بالای آئینه تماس داده و بالای آن خطی بوجود بیاورید ولی از تمام صدا های که در اطاق می شنوم این زیاد تر است.

به پدرم فقط بگوئید که ریش خود را اصلاح کند خیلی زیاد دوست دارد که ریش خود را بتراشد دیوانه ریش تراشی است. اگر بدل خودش باشد او شاید روز چار پنج مرتبه ریش خود را اصلاح کند خیلی به ریش خود علاقه دارد و آنهم شاید بخاطر اینکه در جوانی کوسه بوده.

جوانی او را بخاطر ندارم. شاید يك کوسه مطلق بوده من او را بعد از آنکه از دواج کرد شناختم و آنهم چند سال بعد از تولدم و در آن وقت ریش او بر آمده بود و از آن وقت بود که او دیوانه ریش تراشیدن



داستان کا شتن گل و پسر شوخ و بیعقل

من بچه فرزندی بودم، یعنی که تمام این افتخارات بی فایده بوده است.

بدون اینکه خودم بخوبی بدانم بلغاریایی خالص بودم نمی دانم که ایسن موضوع مرا به کجا خواهد کشانید تا بحال درین باره فکر درست نکرده و همه جوانب آنرا احساس و حساب نکرده ام و در حقیقت خیلی جگر خون شدم. بلغاریایی مکمل و یا نیمه همه یکی است. مهم این است که با وجود همه این زندگی طولانی از زن فنلندی بدم آمد. از پدرم آنقدر زیاد بدم نمی آید. بلکه دلم بحالش می سوزد و خیلی با او با ملایمت رفتار میکنم و یا اینکه بخاطر يك احساسی او را خیلی زیاد دوست دارم.

درباره چنین احساسات معلق دیوانه میباشم.

و این هم پدرم. ریش تراشی خود را تمام کرد و حالا به پسترم نزدیک میشود و حالا روی خود را او اود یکلون میزند اورا نمی بینم برای اینکه به عقب خوابیده ام ولی میدانم که او همین کار را میکند خیلی دوست دارم که آنها به عقب من باشند و هیچ نمی خواهم چیزی را بدانم.

پدرم گفت:

امروز هوا خیلی زیاد سرد است.

در صورتیکه هوا سرد است پس بخاری را در پده! اوه او بخاری را در میدهد! مردن را ترجیح می دهد نه بخاری در دادن را از هر چیز اولتر يك گیلانس شراب را خواهد نوشید که گرم شود او در حقیقت معشوقه دارد و دختران قهوه خانه را دوست دارد همه صفات پست آن دختر هارا میداند و اگر فکر میکنید که این مطلب در من ناایر میکند اشتباه میکنید.

پدرم معشوقه خود را دایما به اطاق من میاورد. ما سه اطاق داریم ولی او خیلی دوست دارد او را در این جا در اطاق من بیاورد تا برایم نشان بدهد که خیلی مهم است از زنان مضحک بدم میاید. و وقتیکه در عقب من يك دیگر را می بوسند حوصله ام را پسر می رساند جوانی را تمثیل میکنند. خیلی آرزو دارند که به مثل جوانان باشند. از همه بالا تر این سنترینه و یا نمی دانم این دختر را در آنجا چه می نامند

شده بود.

مادرم را خوبتر بخاطر دارم. به گمانم او دارای مو های زرد بود و شاید هم بخاطر نداشته باشم دست او را که رنگ ناخن گلایی زده بود و ناخن های دراز داشت زیاد تر بخاطر دارم. وقتیکه نزدیک او می بودم خیلی از او می ترسیدم که مبدا با ناخن های خود مرا بپرت بکند. برای اینکه ناخن های خیلی دراز و تیز داشت مرا وقتیکه ناز میداد بطرف من دید ولی من بطرف ناخن های او می دیدم.

در آن وقت که او مرا ناز می داد از تماس ناخن های او احساس می کردم که مرا قنقنک میدهد. به مجرد تماس ناخن او بروی جلدم قنقنک آمده شروع به خنده می کردم و از همین سبب او به ناز دادن خود ادامه میداد ولی حالا که مرا ناز میدهد دیگر از آن قنقنک خبری نیست هیچ بالایم تاثیر نمی کند.

مادرم اصلا اطریشی نژاد و از تیرویل است اگر مبالغه نکرده باشم و یا درست نمی دانم مادرم به گمان اغلب از فنلند بود و یا از استونی و از همین جا ها خوب درست نمی دانم پدرم جای اصلی او را گفته بود ولی از فکر رفته. دایما چیز های مهم را فراموش میکنم ولی

بخاطر دارم که در طفلی به خارجی بودن مادرم خیلی افتخار می کردم که مادرم از فنلند است و من نیمه بلغاریایی هستم و از همین قبیل چیز ها. و همین نیم و میانه روی تاثیر عجیبی در من کرده بود. دایما به چیز های نیمه فکر می کردم مثلاً نیمه احمق نیمه مرد.. و یا نیمه هر چیز.

بالاخره چند هفته قبل دانستم که مادرم مادر اصلی من نیست. بلکه



—پاهای او هم کثیف است او را چرا نمی زنی؟

منطق آمر

ماموری از رئیس خود تقاضای معاش اضافی کرد و رئیس در جواب چنین نوشت :

(آقای محترم هر سال (۳۶۵) روز است و شما هر روز شش ساعت کار می کنید ، که مجموع آن می شود ۹۲ روز و هر هفته یک روز جمعه دارد که می شود ، در هر سال ۵۲ جمعه و می ماند (۴۰) روز و پنجشنبه ها یک ساعت زود تر رخصت می شوید و می ماند ۳۷ روز و هر سال تقریباً (۱۷) روز رخصتی عمومی دارد که می ماند (۲۰) روز و سالی (۱۵) روز رخصتی می گیرد که باقی می ماند (۵) روز هم بدون شک مریض می شوید و باقی می ماند هیچ . اگر باز هم تقاضای معاش پیشگی و اضافی دارید ، حاضریم :

ارسالی : و ستوک (کارمل)

افکار نو کودکانه

ماریای کوچک از نداشتن هم بازی بسیار رنج می برد و هر روز درین فکر بود که یک همبازی پیدا کند درین وقت مادرش گفت :

ماریا جان غم نخور ، بعد از چند روز یک خواهر یا برادر پیداخواهی کرد .

ومادرش بعد از چند روز که از زایشگاه به خانه آمد ، ماریا گفت :

حالا خوش هستی که برادر یک پیدا کردی ماریا بادل سردی جواب داد .

من فکر می کردم که برابری خودم یک برادر پیدا خواهم کرد ، اما این چه است یک خاشه گک .

ارسالی : و ستوک کارمل

پسر امروز

پدر : بچم . مادرت را زیاد دوست داری ، یا مرا ؟

پسر : دختر خاله ام را زیاد دوست دارم .

ارسالی . ویس نجم .

نورسم . مضامین خیلی انتقادی ! ولی مر دم آنرا پسند می کنند معذرت جوان قهوه خانه دیوانه من هستند . خیلی برآیم عجیب است که من هم دوست دارم از من خوشش شان بیاید و مرا بنام ایی دایگک بلغاریا ایی مسما نموده اند بخاطر من می میرند ایی دایگک بلغاریا ! این احساس در نظرم خیالی کمیدی آمده و مرا تقریباً قفتنک میدهد فقط برایم خوش آیند است اگر چه میدانیم آنها نا اندازه مبالغه میکنند و یا بهتر بگویم چابلوسی می کنند ولی باز هم خوشم میاید اگر چه این را هم خوب میدانم که حالا نوشته هایم را چاپ نمی کنند ولی زمانش میاید ولی مهم اینست که مرا دوست دارند و در عین زمان از اینکه نوشته

هایم را بطرف همه دور داده و منتظر می مانم . پدرم در باره چیز های دیگری می اندیشد . بیچار خیلی از مود قدیم است ولی خیلی زیاد پول کمایی میکند .

سریاکی و یا کدام چیز ازین قبیل شاید هم در باره او راست هم ویند .

چشمش خیلی زیاد باز است و اگر دروغ نگویم در وقتی که او اینجا می باشد به تخته پشت من نگاه میکند در قسمتی از کمر و پشت گردنم که نگاه او می افتد آنجا را می سوزاند و داغ میکند .

نگاه خود را مثل پروژکتور به هر طرف پشت و گردنم می گرداند فکر میکنم که او به جن از دیدن پشت و گردنم کدام کاری دیگر ندارد .

خون سردی من را درین مورد خیلی دوست دارند تمام کار کتان قهوه خانه دیوانه وار طرف دار خون سردی و بی اعتدای هستند فقط آرزو دارند که فقط کسی در مقابل آنها بی اعتنا باشد .

او درین اواخر شاید پدرم را ترک کند گرچه به نظر او پدرم مردی خوب ومهربان ، متین وعالی مقام است ولی باز هم از مود های سابق است او یک انجینر است ازین کار های بازاری چندان چیزی نمی داند وقابله حال به اندازه صدها هزار لیوه به موسسه خود منفعت رسانیده

است خوب پول بلست می آورد ولی باز هم از مود های قدیم است به اندازه آخر طرف دار مود قدیم است که دل شما را از آن سیاه کند ولی من باز هم او را دوست دارم ازینکه او را دوست دارم افسوس می خورم ولی باز هم او را دوست از بعضی کار های او خوشم نمی آید ولی باز هم او را دوست دارم .

این دختر یعنی سنیر ی بعضا شعر مینویسد گرچه خیلی شعر های بدی می سراید ولی باز هم می سراید یک دفعه برای پدرم اشعار خود را می خواند نزدیک بود از خنده بمیرم بکلی از دست خنده مریض شدم او شعر خود را می خواند و پدرم طوری وانمود می کرد که اشعارش خیلی خوشش میاید و آنرا بدقت گوش میداد و در حقیقت آنقدر ها بد شعر هم نگفته بود اشعار پراز سکس و از این قبیل خوشم آمد ازینکه از هیچ چیز متأثر نمیشد و در عین زمان من هم بعضی اوقات مضمون های می



قصه مردیکه بخاطر کندن گل ها جریمه شد از منابع خارجی

حادثه در نیمه شب

تا اینجای داستان

لی عادت داشت که رخصتی های تابستانی اش را نزد عمه اش آنتی بگذراند. در قصر دیوایی حوادث آمیز ی در حال جریان بود. جوزف باغبان او را زیر نظر داشت. برید فوراً که از دیر زمانی او را می شناخت با او ایتر از علاقه کرد. اما رابطه او با برید ف در زیر نظر جوزف بود. دوشیزه ایزابل با برید فوراً رابطه مخفی داشت. بالاخره سیرقتی در قصر صورت گرفت که فکرمی شد در قسم اول جوزف، ویسون و دیوینویرت در آن دست داشتند و شاهد علیه لی بود دیگران می خواستند که او را نابود کنند. این هم بقیه داستان.

یک کسی میدانست. حدس میزنم که این شخص دیو نبوت باشد.

جوزف ادامه داد:

بدین ترتیب آنها قطار آهن را در گاراج زیر برج شمالی شگستانند و فکر میکنند اول جواهرات را از آن خارج و بعد فلز مذکور را آنقدر گو بیدند که غیر قابل شناخت گردد و بدین ترتیب آنها میتوانستند که آنرا در بازار بفروش برسانند.

لی باخودش فکر کرد، پس آوازی که فکر میشد آژنل تشناب می آید آواز کوبیلن نمونه قطار آهن بوده است. او ناچه اندازه به آسانی وسادگی فریب سخنان برید فوراً را خورده بود.

جوزف گفت:

فکر نمیکنم که این کار از مفکوره برید فوراً لاریس سر چشمه می آید باشد زیرا دیگران قبل از اینکه او به قصر دیوایی بیاید شروع به تخریب و شکستن نند نمونه قطار آهن نموده بودند. اما مطمئن هستم که او در مراحل بعدی سهم داشته است.

لی با آواز خفه در حالیکه از ورود و خروجش شعله جدیدی در مغز سر جبران شده بود گفت: - اویسلان های بزرگتری داشت. او در میراث عمه لم سهم شده بود. اگر من اول می مردم اوتام تروت اپلیتون را بدست می آوردم. آقای دیوینویرت این موضوع را ترتیب داده بود.

حالا نوبت جوزف بود که با نگاه های خیره و متعجب لی را بر انداز نماید. جوزف پرسید:

بدین فکر میگردم که او میخواست شمال را از باطن قطار آهن متوجه نقطه دیگری سازد. بعد از آن هیچ کسی قادر نمیشد که ارزش واقعی آنرا اگر شما و عمه تان چشم از جهان میپوشید بد تخیل برزند.

لی به آوازی گفت:

فکر میکنم که نمونه قطار آهن برای دیگران بود و چیزی که برید فوراً لاریس میخواست مافوق همه بود.

در روز دفن آنتی آسمان میبارید. صحنه را که گروه کوچک در زیر جتری ها نزدیک قبر باز ایستاده بودند نمیشد به آسانی تحمل کرد. او دبل، ایلا، پرتا و آقای بیگی در آنجا بودند. لی آواز زمزمه مانند آنتی را از بستر مرگش شنید که میگفت:

تعداد زیاد مردم با من میران بودند و بسیاری از آنها را من دوست داشتم و بودند بسیاری از آنها که مرا دوست داشتند.

لی احساس کرد که آنها در آنجا حاضر هستند. دوستان میران اما فراموش شده و هرده آنتی آنها که آنتی دوست شان داشت و حالا مرفت که با آنها بیبوند. اما زنده ها باقی مانده بودند و از همراهی آنتی محروم بودند.

وقتی که مراسم به پایان رسید لی چهره اش را چرخ داده و در حالیکه از شدت گریه نمیتوانست پیش پایش را ببیند با دیگران سوی موتی های که منتظر شان بود حرکت کرد. کنار جوزف نشسته و در آن باران

لاریس برداشته شد. بسیار مشکل بود که در وهله اول آنرا قبول کرد. خانواده لاریس از بین رفته بود. همه دارایی آن معو شده بود و همینطور همه اعضای آن. قصر مخروبه و از بین رفته های لوچ سمبول تراجیدی و مصیبت بود که آنها را از بین برده بود. و جقدر برای پلوط لاریس خوب شد پیش از اینکه این همه بدبختی جامه عمل بپوشاند چشم از جهان پوشیده بود. پسر او یعنی پدر برید فوراً تمام آنها را با کارهای مصیبت آوری از بین برده بود و وقتی پول و دارایی خانواده به اتمام رسید پول دیگران را مورد استفاده قرار داد. و این قرض گرفتن را به اعتماد و اعتبار موقعیت قبلی اش به سرحد افراط رسانید. بالاخره نسبت اختلاس به مادر برید فوراً این حادثه را تحمل نتوانسته و چشم از جهان بست.

بالاخره برید فوراً لاریس این پسر قشنگ و خشن برید فوراً لاریس شده به پوتهای چرمی نرم و جاکت تنیس سفید عاشق دروغ گوی که در دل هوای خیانت داشت. و عاشق به اندازه با تراجیدی خانواده اش پیچ خورده بود که آماده برای کشتن و یاد دروغ گفتن به هر کسی بود تا بدین ترتیب چیزی را که از دست داده بود دوباره احب سازد. در پایان تنها لی باقی مانده بود که نمیتوانست مراسم دفن و دفن برید فوراً را ترتیب و تنظیم نماید.

چند روز بعد ترلی و جوزف به دعوی و محاصره قصر دیوایی خاتمه دادند. نسیم صبحگاهی مو های لی را در روشنی آفتاب به حرکت در آورده بود. دور از جشمان شان دریا مانند گیسوی بافته شده از نقره در بسترش آرام به پیش میخزد.

لی هرگز نمیتوانست بخاطر داشته باشد که قبل از آن بالای بام قصر دیوایی بر آمده باشد. اما حالا از این کارش خوش به نظر میرسید. بودن در آنجا احساسی به او میبخشید که از بعضی لحاظ او را در کم کردن تأثیر و غم و اندوه جدایی دیگران از او کمک میکرد. آنهایی که در قصر باقی مانده بودند آنروز را در آمازه کردن و مسدود نمودن قصر برای یک مدت نا معلوم سپری نمودند. این بسته شدن و انظار در دوباره باز شدن قصر مانند جادوی داستانی ختم شده بود که باید انسان قبل از شروع فصل دیگر انجام آنرا حس نماید. آقای بیگی در آنجا باقی میماند تا از قصر در زمانیکه افسون شده بود واری کند.

ایلا و برتا تا تمام اشیاء و لوازم را پاک کرده و در جاهای مخصوص قرار دادند. اطاق هارا بسته کرده و ولست از تمام اشیاء تهیه نمودند. لی از گوشه و کنار مشاهده کرد که ایلا و برتا و اویدیل چیز های را برای خود سان بر میدارند تا آنجا که هر گاهی که آنها را ترک میگویند و زندگی تازه را شروع میکنند استفاده نمایند.

از تمام آنها حسب وصیت و خواسته آنتی مراقبت میشد. اما خائنین هنوز توقیف نشده بودند. لی باخود میگفت اگر آنها توقیف شوند چه معامله با ایشان خواهد شد؟ نمک بهرامی آنها با مرگ آنتی به پایان رسیده بود و او متوجه شد که نفرت داشتن دایمی در مقابل آنها از قدرتش خارج است. او آنها را خیلی پیش از بروز این حادثه میشناخت. جنایت آنها امسال که چکی بود و مسلماً طوریکه او آنتی را می شناسد آنها را نسبت این کار شان میبخشید.

در کنار زرده نسیم صبحگاهی و شیشه های موی لی را سوی چهره جوزف به اهتزاز در آورد. جوزف آنرا بوسیده و لی را سوی خود دور داد. نزدیکی آنها سحر آمیز می نمود و طوری معلوم میشد عادت نموده اند که همیشه این طوری بهم نزدیک شوند. ضرورت بحرف زدن نبود چوبه آرامی صورت او را لمس کرد و لی سرش را روی شانه او قرار داد. در این لحظه فطرات خوشی را که هرگز حتی در خوابش ندیده می مکید.

بعد به عقب برگشته و راه شانرا از اطاق بزرگ سوی سالون بزرگ پیش گرفتند. در مدخل اطاق نشین وقتی که لی میخواست طرف سالون بزرگ برود چو او را بطرف خود کشیده و بایک خواسته ناگهانی در زیر سایه های اطاق بخود فشرد. صورت گردن، گلوی او را با سبیل بوسه پوسانید. تمام وجود لی از خوشی لرزید و گریه بود. او و چو دست بدست سوی مقبره یونانی حرکت کردند.

از این جالی میتوانست که تمام قصر دیوایی را تماشا کند. میتوانست تمام ساختمان را کاملاً از نظر بگذراند. قصر به او احتیاج داشت. به واری او به لیافت او اگر چه این مراقبت صدمه به خوشی او میزد. لی گفت:

بقیه در صفحه ۵۵

ژونون





د ژمی او زدی شپې او خوژی کیسی

واقعا ډیر کیف او خوند کوی ، دومره خوند چه اوریلونکی بیخی هماغی صحنی ته را کابری . دنیمزالو پیغلو او ښکلو نجونو میله د ژمی په شپو کی دومره گرمه وی لکه چه د پیغلوتوب وینه دمیني په مستی له تودو خی څخه څپی څپی وهی د پاولو دارو کمیسونو شرنګا د داریا د غږ سره داسی خوږ لګی لکه چه پسرلی په سهار کی داوبو دشر هار سره د بلبلو آوازو ته خوندو او په زړه پوری وی . دوی کله په ګډه سره اتن کوی ، دغه اتن دا رنگه شاعرانه منظره جوړوی چه ته به وایی د طبیعت خاوند د ګلو پاران کړی او یا له آسمانه ښکلی پرېنتی رانېکته شوی دی .

هو ، پدغو اوږدو شپو کی دمیني په زړونو کی د مینی لمبی داسی گرمی وی چه د خوب مفهوم تری بیخی ورک شوی وی . مینان یو بل سره دلپالو اوکتلو وعدی او وعید هم کوی لکه چه یوه بیغله وایی :

تر نیمو شپو وکتله
یارمی رانغی په بالښت ګوتی وهم
مکر مینی یی چه چیر ته پست
ولاږدی په نرمه ژبه ورته وایی:
توره قیاره ده نه دی وینم
په توراوږدل باندی دی بل کړه مشالونه
په نیمه شپه می خوب ته راغلی
لکه یتیم می تر سبا ژړ لی وینه
د مینو د لیدلو اوکتلو وخت که
هر څومره زیات وی مگر بیا هم دوی
داسی فکر کوی چه ډیر ژر تمامیږی
لکه چه دوه مین د ملاقات په وخت
کی سره دومره خبری کړی وی چه
پاتی په ۵۷ مخ کی

هم نه خیزی .
د کیسو په ترڅ کی کله کله یو نیم ناره هم کیږی (په موزیکال او منظومه توګه د کیسی یوی برخه ته نازه وایی) .

په حجرو کی ربات ، تنبور ، زیر بغلی ، چهل ارمونیه ، او دساز نور آلات معمولا موجود وی چه شوقی ځوانان په خورا ذوق او علاقې سره یی غږوی .

همدا رنگه د نجونو ډلی هم د شپې تر ناوخته پوری نکلونه ، او بیا په ګډه سره سندرې وایی او د تازکو لاسونو ، ښکلی ګوتو په واسطه (دزیواوی) وهی .

پیغلی زیاتره د کلی سپین سرو ښځونه بلنه ورکوی چه د دوی په ډله کی د قهرمانانو او مینانو فولکلور یکی کیسی وکړی .

دخومشهورو پښتنی کیسونو مونه پدی څو کرښو کی په منظوم ډول ترسیم شوی دی چه وایی :

په دنیا کی ډیر تیر شوی عاشقان
رښتینانی وو عاشقی کی صاد قان
هر یودی ترخپل مراده رسید لی
څکه اورباندی ځان سیزی پتنگان
شهنشاه بهرام یی گوری سودایی کړ
سپین مرونده ګل اندامی سورپیزوان
چه مجنون یی لیونی ملنګ کی خلکه
دللی دتورو سترگو تور زلفان
که کیسه چادمتاز وی اوریدلی
بینظیری پسی تل و په گریان
فتح خان اودرابه کیسه وگوری
شه خبر د گل مکی او موسی خان
محبوبا چه جلاتی پسی سپره شوه
خوشالی پری وکړی ستوری دآسمان
عاشقی و دفرهاد و دشیرینې
په درڅو باندی مین وو آدم خان
دکیسو په ترڅ کی د (ناری) خوند

په مختلفو ټولنو کی د کال فصلونه میاشتی اوحتی ورځی د ځینو حادثو او یا ملی خصوصیاتو له امله په ځانګړی توګه لمانځل کیږی .

ولسونه په هماغو شرایطو سره ځانونه تیاروی اومخ په وړاندی ځی په پښتنی ټولنه کی د نورو مختلفو شپو ورځو د اختصاص سره سره دژمی د اوږدو شپو د خصوصیاتو څخه یو هم دا دی چه دغه اوږدی شپې د کیسو په اوریدلو او د ملی قهرمانانو د ژوند انه د حالاتو څخه د خبریدلو او بیا هم په ښکلی رزمی اوبزمی سندرو سره لنډوی .

مثلا هلکان او زلمیاډ د کلی په حجرو کی سره را ټولېږی بی له هر رنگه تبیض او هر ډول تشرف څخه مبرا ، د حجری په نغری کی په کافی اندازه اوریدلو د نغری په گرد چاپیره کی د کلی ځوانان لکه خاوبه وروڼه سره کښینی ، دوی چه د ماسختن لمونځ یی په جومات کی په ګډه سره ادا کړی وی نور دهغو سپین گیرو یا قصه ویونکو د راتلو انتظار باسی چه یا د خپل سترگو لیدلی حال و وایی او یاڅو په دساتیری ډول له نورو څخه دپلار نیکونو اله خولی دهیواد دقهرمانانو فدا کارانو د توری او میړانسی افسانې ور سره موجودی وی .

دحجرې په گرد چاپیره کی کپونه هم اچول شوی وی چه ځینی یی په کپونه کښینی او ځینی بیا دنفری په شاو خوا ټفر کی ډډی لګوی او په خورا شوق او کامل اشتیاق سره کیسی اوری ، که څه هم په حجره کی د ناستو خلکو شمیر زیات وی مگر دوی دغه نکلونه په داسی پوره پاملرنه اوری چه د چا خبره (سون)

دزمانی له هری شبی نه دبصیرت خاوندان په ښه توګه ګټه آخلی د ژوند هره لحظه هغه قیمتی ملغلره ده چه د ارزښت اټکل یی نشی کیدی .

د کال هر فصل ځانته خصوصیات لری ، په هر خصوصیت کی یی دژوند فلسفه بیر ته ده او دحکمت راز .

د دغو اسرارو له مخی پر دی هغه څوک لیری کولی شی چه واقعا پخپل ټول قدرت ، د فکر او عمل په قوت د طبیعت په مزایاو ، ښیګڼو او څښکوالی باندی ځان وپوهوی . هو ، لکه څنګه چه په اوږی کی ورځی اوږدی او شپې لنډی وی په همدی ډول په ژمی کی د دی برعکس ورځی لنډی او شپې اوږدی وی .

ځینی خلک د شپې په تورتم کی د محبوبی لپلا وصال غواړی خو ځینی بیا په ټکنلو غږ مو کی دیار وصال حاصلوی ، ځینی له تیاریکی څخه ویریز یی خو ځینی د سهار له زیا یی څخه د رسوایی له ویری ښی .

دخلکو د عاداتو د اختلاف پشان دزمانی دراتګ او حرکت شکل هم مختلف وی دانو دهغه لپاره مساعد رخت وی چه د خپای خوښی په مطابق لدی او ښتون څخه پوره ګټه راخلی .

زمانه خپل طبعی منزل په حتمی ډول سرته رسوی اودهیچا داحسان تابع ندی مگر خلک دی چه د وخت لپاره اړتیا لری او د مطلوبو شرایطو په مرسته د زمانی د سپر په مطابق خپل تکاملی پړاو ته د رسیدو هڅه کوی .

هردی با نقاب بقیه

تاینجای داستان :

گستر مامور لایق پولیس به تعقیب سازمان بقیه ها زندگی اش را از کف داد. **الک معاون کمیسر پو لیس به تشویق دیک گاردون به تعقیب مایتلند پیر کمر در موزی است میاید .** رای بنت جوان که نزد مایتلند کار میکند، به اثر تشویق لولا بسا نسوا بارتیمان لوکس به کرایه گرفته می خواهد به خدمت خود نزد مایتلند پیروخته دهد و تلاش خواهرش برای ادامه کار او نزد مایتلند به کدام نتیجه نمی رسد و او را ترک میکند. **دیک از طرف وزارت خارجه انگلیس مامور حفاظت یک سند میشود. اما اسناد از سیف منزل لارد فار میلی بطرز اسرار آمیزی به سر قتمیرود**

بسته شده بود خیره می نگریست. رای صدا زد : (بسم خدا ، یگدارید که هوای تازه وارد اتاق بشود ، کلکین هارا سپس جسته زد و پنجره اتاق را باز باز کنید .
کرده اظهار داشت : (این مرد برای من عینا مفهوم مرض طاعون را دارد از دواج کرده ؟ و او می خواهد که من حرفش را باور کنم ؟ ... ایلا ، تو می دویی ؟
خواهرش با سر اشاره کرد .
(به پدرم بگو که برایش می نویسم از طرف من با او حرف بزن و اثبات کن که اغلب اوقات بدون آنکه حتی بطرف باشد مرا بیجهت جویده و سر زنی کرده است)

ایلا دستش را بعنوان خدا حافظی به طرف برادرش بالا کرده گفت : (خوش باش رای شاید یک روزی نزد ما بر گری به انتظار آتروز برادر) . تکان دادن دست اواده اشرا ضعیف ساخت و اشک از دیده گانش سر آ زیر شد . یک بار دگر نزدیک برادرش شده به نجواب پرسید (اوه رای ، رای ، حقیقت دارد که ؟ آیا واقعا به سازمان بقیه ها شامل شدی ؟) اما ایلا حرفهای دیک درباره شمولیت من به دارو دسته بقیه ها همانقدر حقیقت دارد که مساله ازدواج لولا بسانو بعقیده او صحت دارد . هنگامه چوبی ؟ گاردون همیشه میخواهد هنگامه چاق کند !
ایلا باسر بالولا خدا حافظی کرد و لیو برادی وقتی رای ویرا به طرف تفرقه نامی کرد با نگاه های گرسنه یک گوشت ایلا

را تعقیب نمود وقتی لیو با لولاتها ماندند برادی پرسید : (لولا او چه گفت ؟ گاردون چیزهایی را میدانم او به یقین از یک مقدار مسائل آگاهی دارد تو شنیدی که او چه گفت ؟ یک علامت سوابله بزرگ مقابل نام من وجود دارد ! این بد شد لولا من از کار برای بقیه ها بسزادم آنها اعصاب مرا خراب ساخته اند !)

لولا به آرامی پاسخ داد : (تو دیوانه هستی و گاردون متوجه همین ضعف تو شده او ترسی را که میخواهت صحت در تو ایجاد کند ، به آن موفق شده است)
لیو جواب داد : (ترس ؟ تو نمایی ترسی وعلتش هم اینست که قدرت تخیل نداری ولی من در ناراحتی بسر می برم زیرا می بینم که بقیه ها ۱۰ مرتبه بزرگتر از آنند که من خواب می دیم : اونها دیرین اواخر میکلان سکانلندی را گشتند ، آنها اگر بخواهند مرا از پیش پای خود بر دارند بغدو زحمت دو بار فکر کردن را نمی دهند - من بقیه هارا خوب می شناسم لولا این حاضر هستند بپر عمل جنایت کارانه دست بزنند. از قتل گرفته تا هرچه تصور شرابگنی ! بقیه بزرگ البام بشو همه چیز آنها میباشد - به یک اشاره او حاضر اند جان شانرا به خطر بیندازند تا او را ضعیف باشد . یک سوابله دبرابر نام من ؟ من این حرف گاردون را باو می گم ! زیرا در باره آنها یک مرتبه از زبان من حرفهای بر آمد و آنها این سرز من را نخواهند بخشید)

و مخاطب ساخت : (بسی از اینجا برویم) اما رای مانع رفتن آنها شد و با خشم زاید الوصفی پرسید : (آقای گاردون : آیا اینجا منزل من است یا خیر ؟ شما به سادگی وارد می شوید .
دوستان مرا رنجانیده ، از اینجا می رانید . من به این جرات شما حیرا نم بفرمایید ، دروازه آنجا است !
دیک اظهار داشت : (اگر شما اینطور رفتار می کنید ، من از اینجا می روم منتها امده بودم تا بشما اخطار پردهم)
(یهو ... به اخطار دادن شما خندهام می گیرد !)

(من آمده ام بشما بگویم که بقیه تصمیم گرفته تا شما بعد ازین پول مورد احتیاج تا ترا خود پیدا کنید تماشای همین بود... سکوت مرگباری مستولی شد تا اینکه صدای لرزان ایلان سکوت وحشتنا را در هم شکست و عین کلمه را تکرار کرد :
(بقیه ؟ اما آقای گاردون : شما فکر میکنید که رای در دارو دسته بقیه ها شامل باشد ؟
(شاید شنیدن این حرف برای او تازه می داشته باشد ، اما متاسفانه همینطور است که گفت . رای ، این دو نفر مهمان شما چا کران . وفادار این جانور است - لولا مثل شوهرش از او معاش می گیرد ...)

رای فریاد زد : (دروغگو ! لولا اصلا از دواج نکرده است شما یک دروغگو یی سخیف هستید خارج شوید پیش از آنکه من شما را از اینجا بیرون کرده باشیم !
ایلا با نگاه خود از گاردون التماس نمود خارج شود و گاردون به طرف دروازه رفت و در آستانه دروازه دور زده نگاه گرختی به صورت لیو برادی افکنده گفت : (در کتاب اسمای همکاران بقیه علامه سوابله بزرگ مقابل نام شما گذاشته شده است . برادی متوجه جان خون باشید !)

برادی زیر فشار این کلمات کا ملا خرد شد و کلمات دیک راستی ضربتی بود که بروی او وارد گردید ، اگر جرات آنرا میداشت که بدنبال کار دون برود ، بدون شک این را می کرد و در دهلیز از او می پرسید که از کجا به این موضوع پی برده است ؟ اما او که این دل و گرسنه را نداشت و با تمام قد وبالای کشیده اش به حرکت ایستاد ، بانگاه غم آلود بلا تکلیف به دروازه اتاق که در عقب دیک

ایستاده بود نشسته ، دروازه را خود دوش به شدت باز کرد .
دید گاردون آنجا بود و داخل اتاق شد .
او یکی را بعد دگر با چشمهای خندان دیده با رضایت خاطر گفت : تصور میکنم دادن علامت بقیه ها بعضی از شما را ترسانده باشد ؟)

لولا زود تر به خود مسلط شده جواب داد : (شما خوب نگردید که خواستید مارا بترسانید . من بعد از یکته در جراید روز نامه در باره بقیه ها و سازمان آنها مطالب زیاد خوانده ام ، از آنها می ترسم) دیک با لحن جدی و در عین حال استعزای گفت : (این کشف تازه منست یک بقیه ایکه در درجه سیام قرار دارد این نوع علامت دادن را بمن آموخت و او بمن گفت که این زیگنال سر دسته و بزرگتر بقیه ها است که هر وقتی خواسته باشند یکی از زیر دستان را ببینند ، همین علامت را میدهند .

لولا پاسخ داد : (این بقیه ۳۳ ساله شما دروغ میگوید یقینا میلز این اطلاعات را بشما داده است)
و خساره های لولا از شدت خشم سرخ شده بود .
دیک پاسخ داد : (من در اینجا اصلا از میلز نام نبردم)
(اما خبر توقیف او را تمام روز نامهها نشر کردند .)
دیک گفت : (در هیچ یک از روز نامه ها و جراید راجع به او چیزی نوشته نشده است. وانگر این مطلب را کدام نشریه بقیه ها چاپ کرده و شما از طریق خصوصی به آن دست یافته باشید ، من از آن چیزی نمی دانم .)

رای بیکدم جلو آمده پرسید :
به چه منظوری اینجا آمده اید ؟
دیک جواب داد : (من میخواهم با شما خصوصی صحبت کنم)
رای که به تدریج جراتش را از کف میداد در پاسخ دیک گفت : هیچ چیزی بین ما وجود ندارد که در حضور رفقای من گفته نتوانید .)
دیک جواب داد : (من میخواهم باشما (یگانه کسی که حرف لایق در باره افشای صدق نمی کند، وجود خواهر شما در اینجا هست)
لولا شانه هایشرا تکان داده ، لیو برادی

ایلا به چهره ظریفی کمدر چوکات دروازه ایستاده بود نگر بسته از دیدن موجودی به آن زیبایی بحیرت افتاد صورت زیبای لولا سرو وضع مرتبش ، دستهای لطیفش که انعجاب می آفرید و طرز لباس پوشیدنش همه اینها او را تکان داد .
لولا سوال کرده از منزلی که برادر تان در آن زندگی میکند خوشی شما آمده ؟
لولا مقابل ایلا به روی آرام چوکی نشسته پاها را رویهم انداخت .
ایلا جواب داد : در اینجا همه چیز قشنگ است . بر خلاف اگی رای نزد ، بر گردد برای او زندگی در هورسبام خشک و بیروح خواهد بود .)
لولا نگاهی به چشمهای رای افکنده پرسید : شما میل شایید به هورسبام بر گردید ؟)

رای به قاطعیت و شدت پاسخ داد : اصلا فکرش را هم نمی کنم همین یک لحظه پیشتر به ایلا گفتم که مشغولیت من در این جا بقدری برایم اهمیت دارد که نمی توانم کار و بادم را گذاشته به هورسبام بسر گردم .

لولا باسر اشاره از روی رضایت خاطر کرد و ایلا متقابلا احساس مچمچه وسودی در وجودش نمود تا یک لحظه پیشتر سخت شیفته ملاحظت لولا شده بود اما اکنون او در نظرش موجود خطر ناکی می آمد که در زیر هر یک از خطوط ظریف دهانش حسوخت و بیرحمی فراوان نهفته بود .
رای به دنباله حرفش اضافه نمود : (ماد موازل بسانو ، لازم است بدانید که گاردون نسبت بمن و شما حکایات مسخره آمیز و بد گوی فراوان بخواهرم گسکرده است .)

لیو برادی اظهار داشت : (گاردون آدم سودایی است - او حتی الک را به سراغ پدر محترم شما فرستاد و از او تحقیق کرده است گاردون تصور میکند که همه مردم دنیا چنانگوانند و یگانه کسی که می تواند آنها را گرفتار کند خوشتر است و ...)
دیرین لحظه صدای (تق ، تق ،

تق تق تق ، تق) دروازه بلند شد . این صدا بسیار آرام ، به تانی و غیر محسوس بود .

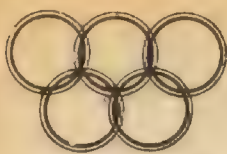
تأثیر این آواز بالای لیو برادی چنان شدید و بی محابا بود که گویی دستش به سیم برق چسبیده باشد .
اندام قوی و پیکر نیرو مندش سست و بیحال شد . رنگ نسوادی صورتش به سفیدی گرایید .

(تق ، تق ، تق ، تق تق تق ، تق)
برادی دستش را جلو دهانش گرفت دستی که به شدت می لرزید. ایلا نظرش را از زبانی بر گرفته متوجه لولا شد و با نهایت تعجب در یافت که ونگ از صورت متکای شده لولا نیز پرواز کرده بود برادی با اضطراب فراوان به طرف دروازه رفت نفس هایش بشماره افتیسده و به خوبی در سکوت موئی اتاق شنیده می شد .

برادی صدا زد : (داخل شوید ! اما او منتظر ورود شخصی که پشت دروازه

لولا اخطار داد : (پست ! صدای قدمها شنیده می شود و دای بر می گردد .)
 خدا را شکر که ایلافت! آخ امروز چه يك روز بد است ، من هر طرف بقیه های سیز را می بینم مانند يك الكولیست که در حالت تخت شدن نشو و پروز ترس موشها سفید را تخیل میکند .)
 لولا قوطی طلایی سگرت خود را باز کرده ، سگرتی روشن میکند و مگوگرد نیم سوخته را با سوا انگشتان خاموشی می سازد سپس چهره دل انگیزش را بطرف دای بر گشاندن از روی شانه خود او را می نگرد و پسری می پرسد: نظر تو راجع به بقیه ها چیست ؟ آنها در پراپس خدمات کوچک و کم پولز یاد می پردازند .)
 دای بصورت او خیره شد .
 و خیر تزه سوال کرد: (منظور تو چیست ؟ آنها مردمان پست فطرتی هستند او باشی های هرزه هستند که آدم می کشند .)
 لولا سرش را بعلامت نفی شور میدهد همه شان اینطور نیستند که تو می گویی البته جمعیت بقیه ها میکنند اینطور عمل کنند . اما بقیه های بزرگ دیگر رقم مردم هستند . منهم یکی از آنها هستم و برادی هم .)
 برادی نیمه خشمگین و با ترس و لرزش حرف لولارا قطع میکند : (لعنت به شیطان ، تو چه جنگ می گویی ؟)
 لولا پاسخ داد : (آرام باشی لولا ، او باید دیر یا زود بداند او جوان بسیار زرتنگ و هوشیار است و نمی شود تادیر وقت او را به بهانه همکاری با سفارت جاپان بازی داد . چرا نباید بفهمد که او هم يك بقیه است ؟)
 دای در حالیکه موازنه اشرا از دست داده بود دادزد: « يك بقیه؟ و بصورت يك ماشین حرفهای لولا را تکرار کرد . »
 لولا خوشتر پشت سر چوکی که دای نشست رسانده گفت : (من نمی فهمم چرا آدم جاسوسی يك کشور خارجی را قبول کند و امداد مملکت خود را به بیگانه ها بفروشد ، اما از وارد شدن در سازمان بقیه ها هراس داشته باشد ؟)
 ترا از بین هزار ها نفر انتخاب کرده اند زیرا در تو استعداد فوق العاده یافته اند تو نباید بخشم بیایی ، بلکه این یکنوع تملق گوئیست که از تو می شود . لولا دستهای ظریف و باریک خود را به دور گردن دای حلقه کرد . لولا با زیبایی و رفتار فتنه انگیز خود روح دای را مثل موم در دست خود داشت دای او را بوسید .
 دای باتردد پرسید: (کدام عمل؟ راستی بد را از من انتظار نخواهند داشت ؟ من راستی برای چنین کاری ساخته نشده ام که با میله آهنی استخوانهای جمجمه کسی را خرد کنم . اما تو راستی حق بطرف هستی نباید تمام بقیه ها را متهم به آدم کشی و جنایت کاری کرد . مخصوصا نباید بقیه های بزرگ و رئیس بقیه ها را مسؤول اعمالی دانست که نفر های او انجام میدهند .
 اما يك مطلب را بتو باید گوشزد کنم که هیچوجه حاضر نیستیم روی بازویم را خالکوبی کنند :)
 لولا در حالیکه دستهای ظریفش را دور گردن او می انداخت اظهار کرد : (تو جوانك احق ! مگر من را کسی خالکو بی کرده است ؟)
 با در بین لولا از خالکوبی دیده میشود؟
 بقیه های بزرگ خالکوبی نمی شوند . تو هنوز نمی فهمی که چه آینده بزرگ و درخشانی در پیش روی داری عزیزم .)
 دای با سر انگشتان خود پوست نرم و لطیف دستهای لولا را تماس کرده گفت (لولا ، و اما در باره آنچه گاردون حکایت کرد چه می گویی ؟ او گفت که تو ازدواج کردی ، آیا این گفته او حقیقت دارد ؟)
 لولا موعای دای را نوازش داده در جوابش گفت :
 (گاردون حشرات میکند نمی دیگر نپرسی . من نمی توانم حالا همه چیز را بتو شرح بدهم . اما البته اینقدر باید بدانی که گاردون روی اهداف خاصی میخواهد ترا نسبت بمن مشغول بسازد .)
 چشمهای لولا در خشخشی عجیبی داشت و با نگاه خود دای را دیوانه میساخت وقتی دای خواست او را در آغوش خود بکشد ، لولا به تر نیب ماهرابی خود را از میان باز وان دای بیرون آورده اظهار کرد :
 گوش بده که چه می گویم . من همین حالا تیلفون می کنم که يك میز ریورف کنند و توانان را با ما میخوری . ما امروز به سلامتی بقیه کوچک بزرگ می نوشیم به سلامتی کسی که ماهمه را نان میدهد .
 اما وقتی لولا گوشك تیلفون را برداشت متوجه يك جسم فلزی کوچک شد که در زیر تیلفون نصب شده بود .
 لولا پرسید ، (این يك اختر اع نو است ؟)
 دای جواب داد: اینرا دیروز نصب کرده اند . بسته کار تیلفون بمن گفت يك نفر در اتنای رعد و برق تیلفون کرده و به اثر بر خورد با بر الماسیک صدمه شدید دیده بود ، بعد از آن واقعه این آل را بصورت تجربوی در تیلفون نصب می کنند . اگر چه وزن گوشك تیلفون را زیاد کرده و همچنان به قواره است . اما ،)
 لولا گوشك را سر جایش گذاشته روی تیلفون خم شده اظهار نظر نمود :
 (این يك دیگتافون است و در طولی تمام لحظاتی که ما باهم صحبت کردیم دیگران توانسته اند بحر لبها یا ماسو ش بد هیند لولا بطرف دیوار بخاری رفته ، سیخ مخصوص پسی و پیش کردن آتشی را آورده ضربتی محکم بروی قوای فلزی فرود آورد .
 انسبکتر الک که در دفتر خود نشسته و تا آن لحظه گوشك را در گوش گذاشته بود ، قلم پشسل را روی میز نهاد و آهی کشید .
 سپس با دفتر پولیسی مرکزی تماس تیلفونی گرفت :
 (شما می توانید دیگتا فون نمر ۹۳۷۱۸ را باز کنید .)
 الک کتابچه یاد داشت استینو گرام خود را جمع کرده ، بطرف میز کار خود رفت آنرا در کنار ماشین باطل گنده اسناد گذاشت و وقتی یان داشت ها بصورت پارچه هایی ریژ ریژ کاغذ تبدیل شد آنها را از کلکین اتاق دفتر به طرف در یسا انداخته ، نگاهی به سطح دریا که انوار طلایی خورشید بر آن می تابید افکند در قلبش احساس آرامش و خوشی کرد .

باقی دارد .



مسابقات پهلوانی بین کلب های آزاد

مسابقات پهلوانی بین ده کلب
آزاد ورزشی در جمنا زیوم پولی

تختیک روز اول جدی افتتاح گردید

مقصد از دایر نمودن این مسابقات
تفهیم، تکتیک های جدید

برای پهلوانان کشور، همچنین
بلند بردن سطح پهلوانی در کشور
است.

این مسابقات که در وزن های
مختلف صورت میگیرد، در بین تیم

های آزاد، آریانا، جمهوری افغانستان
وطن میوند، همت، پرومند
آرین، بامیان و پنجشیر اجرا می
گردد.

چهره های ورزشی

سید بشیر «میر زاده» یکی از
ورزشکاران است که علاقه خاصی
به بوکس دارد وی که دارای اندام
سپورتنی بوده و کرکتر سپور تمین
را دارد، در کلب ورزشی «میر زاده»

بحیث رهبر ورهنما در میان یک
عده علاقمندان بوکس، ایفای
وظیفه میکند و میخواهد به این

قسم در تقویه سپورت کشور سهم
نگیرد.

«میر زاده» در مورد آینده سپورت
در پر تو جمهوریت خوشبین بوده
و اخلاق و رویه رادر کار و فعالیت
سپورتنی ورزشکاران سخت موثر
میداند.



سید بشیر.

هنوز برای خود در ورزش باسکتبال
در میان انانث رقیب نداشته و
صنوازه در مسابقات که شرکت
کرده، موفقیت های را کمالی
نموده است که کم نظیر بوده است

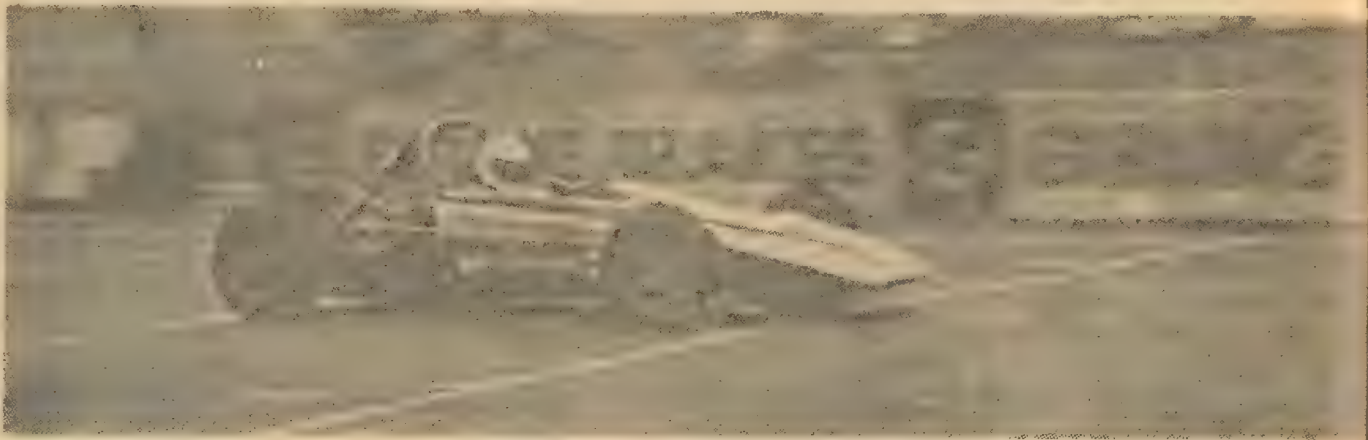
وی که فعلا بحیث معلم در لیسه
رابعه بلخی کار می کند، عضو کلب
ورزشی بو هنتون بوده، تعدادی
زیادی شاگردان لایق در رشته های
مختلف سپورتی تربیه کرده است
ظاهره به ورزش والیبال نیز
دسترسی کامل دارد.



ظاهره

درخشان ترین چهره ورزشی
نسوان در محیط بو هنتون بوده و تا

موتوردوانی



در جهان غرب، از جمله بازی‌های رایج ماشینیزم رو یکار آو رده وعده از عربیان آنرا می پسندد ورزشی تفنی است، بنام موتردانی که سالانه چندین بار مسابقات آن در کشورهای مختلف اروپا یسی دایر میگردد و یکتعداد ورزشکاران درین رشته نظر به ذوق خودشان تربیه میگردد و در مسابقات مهم اشتراک میکنند .

میخواهند لقب قهرمانی این ورزش را اختیار نمایند که بدبختانه عده زیادی از کسانیکه میخواهند درین رشته قهرمان شوند، یا جان خود را از دست میدهند و یا هم جراحت مهم در یکی از اعضایشان وارد میگردد که بس خطیر است .

در عکس بالا مسابقه موتوردوانی را مشاهده می کنید که در یکی از کشورهای اروپا بی صورت گرفته است .

نشان زنی

از بازی‌های که تاریخ بس کهن دارد، یکی هم نشان زنی به هدف است - که اینک تقریباً در کشورهای موجود آن احساس نمیشود ، اما در کشورهای دیگر یکتعداد کسانیکه وجود دارند که علاقه مفردی به این بازی نشان داده و به آن می پردازند .

این ورزش که با تیرو کمان و تفنگچه‌های مخصوص عرض وجود می کند مانند هر ورزش دیگری به اثری دست و تمرین زیاد و ورزشکار علاقمند به آن را در کارش قهرمان میسازد و این ورزش در مسابقات بین المللی او لمپیک شامل بوده و تعدادی از کشورهای به خاطر اجرای مسابقه آن، اشخاص ورزیده خود را در میدان مسابقات بزرگ اعزام می نمایند.



وظیفه مربیان در طرز تربیه ورزشکاران

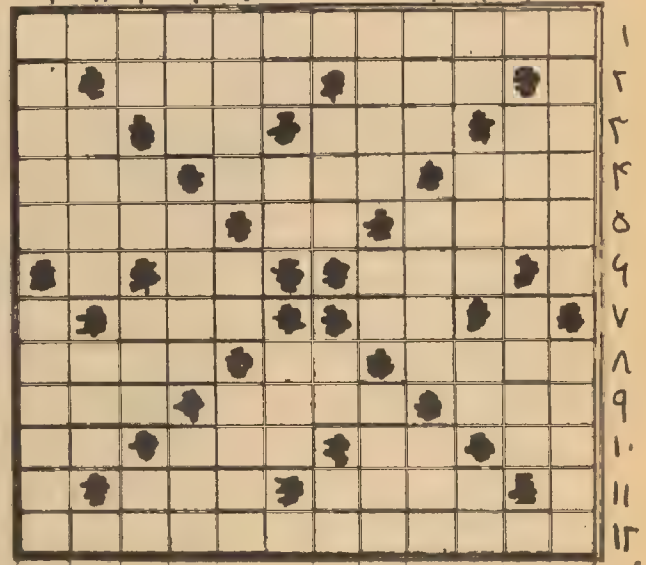
ورزشکاران که در مسابقات شرکت میکنند و یا هم بازی های دو ستانه بین تیم خود انجام می دهند، بایست از اصول و مقررات وضع شده بازی های مورد نظر اطلاع کامل داشته و از وضعیت میدان مسابقه، و دیگر شخصیات که در بازی موجود است بی خبر نباشد، که در تفهیم این امر مربیان و کسانیکه رهبری تیم ها را بدست دارند، نقش ارزنده و مهم را ایفا میکند در عکس فوق، مربی یکی از تیم های باسکتبال را مشاهده می کنید که قبل از شروع بازی مادر باره مسابقه با ورزشکاران صحبت میکند .

جدول کلمات متقاطع

افقی :

۱- بزرگترین شاعر انگلستان که از ۱۵۶۴ تا ۱۶۱۶ میلادی زندگی کرد
۲- آشکار- قاطر
۳- در زبان ادبی معنی يك را میدهد اما عوام آن را بمعنی آدم زیرك استعمال می کنند - عاقبت ندارد حدانشور است اما دانش ندارد - حوض میان تپه - ۴- جا یز - ما .. نمیفرو شسیم تو سیم سیاه خود نگهدار - صد و یا زده میشود - ۵- مرکز پر تگال - بیت «پنیتو» - از مس سا ختبه شده - ۶- از مقامهای موسیقی هندی - به مبره ای در بازی شطرنج که نمیتواند از جای خود حرکت کند گویند - ۷- حرف جدد عربی - معکوش در زمستان از اول جدی شروع می شود - ۸- کوچک و ریزه در اصطلاح عوام - تکرار يك حرف - تصنیف و ترانه خوانی - ۹- صورت ها - اصلا بمعنی لجام است ولی بمعنی موضعی که یگانه مدخل قریه یا شهری باشد نیز استعمال میشود - از مو سیقی دانهای مشهور المان - ۱۰- اشا ره بدور - ضمیر جمع متکلم - فهمو در یافت مطلب - معکو شمش به است - ۱۱- دیوار شهر ها را در قدیم می گفتند - حیوانی است اهلی که قوتش را واحد طاقت ماشین قرار ددهند - ۱۲- بزرگترین روز در تاریخ ملی افغانستان .

۱۳ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

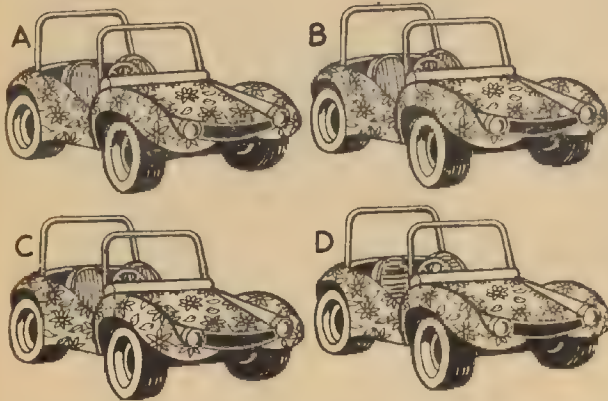


عمودی :

۱- جنگی که ناپلیون در آن شکست خورد دوست همصحب
۲- کوزه شکسته - خروش
۳- الف الف ندارد ... اگر آب زند گوی با رد مرکز از شاخ بید بر نخوری - زادات ظرف - کافی است - ۴- يك نوع گل است - اسم فا علس نالان است در مانده و میبو ته - ضد قهر و جنگ - بسیار نیست - دوا - ۶- از حیوانات مودی - خوب - پسوندی است که مشا بهت را می رساند - ۷- شاید باید عدد صدور - پنیتو - سد - ۸- گرفتن آفتاب - اسم صوت است و تاتر را میسر - ساند - خوف - ۹- پوشیدن - جای نشستن و بحث و مذاکره کردن - شکستن و نیز از جمله اعمال حساسی است - ۱۰- تپه نیست - اسپدم بریده - دارای روغن مرغابی - ۱۱- پرده - این نیز پسوندی است که مشا بهت را میسر ساند - ۱۲- از ماه های قمری - از ولایات سمت شمال .

سو تر قاسم کدام است ؟

در انجا چهار موتر را می بینید که از هر حیث با یکدیگر مشا بهت دارند ، یکی از آنها متعلق به قاسم است و یا سه موتر دیگر يك اختلاف



جزیی داند ، اگر خوب دقت کنید می توانید آنها را تشخیص بد هید و قاسم را از زحمت خواندن نمبر بلیت ها خلاص کنید . اگر موفق شدید لطفا ما را هم بیخبر نگذارید .

شیرینی صنعتی پستیم

برای دو نفر کما نیکه موفق به حل جدول میشوند بهکم قرعه يك سیت چرب اسپ نشان و پنج جوهر بوت پلاستیکی وطن جایزه داده میشود .



HORSE - BRAND - SOCKS.

با پوشیدن جو را با پای زی و

شیک اسپ نشان نه تنها به اقتصاد ملی خود کمک میکنید بلکه باعث تقویه صنایع ملی خود هم میشوید آن اقتصاد خود را تقویت مینمایید

این چیست ؟

باین کلیشه باتو چه ودقت بنگرید و معلوم کنید که تصور چیست ؟ آیا ما می است یا مار و یا چیز دیگر ؟ جواب خود را برای ما بنویسید .



زنگ تفریح

عمل ضرب آسان

۶۵۴	X	۳۳	(۱)
۱۳۰۸		۱۶	
۲۶۱۶		۸	
۵۲۳۲		۴	
۱۰۴۶۴		۲	
۲۰۹۲۸		۱	
+ ۲۰۹۲۸			
۶۵۴			
۲۱۵۸۲			

این روش ساده ضرب که در صد ها سال پیش معمول بود میتواند برای شما يك نوع سر گر می محسوب شود و البته نسبت به روش معمولی ضرب وقت بیشتری بکار دارد .

دو عددی را که میخواهید در یکدیگر ضرب کنید، در کنار يك دیگر بنویسید بعد یکی را نیمه و دیگری را دو برابر کنید و حاصل هر کدام را در زیر عدد اصلی بنویسید و این عمل را ادامه دهید تا وقتی که عدد نصف کردنی منتفی به عدد يك شود ، آخرین عددی که در ستون مقابل بدست آمده است حاصل ضرب دو عدد اولی خواهد بود ، مثلاً میخواهید عدد ۶۴ را در ۹۲۶ ضرب کنید صورت عمل چنین است :

۹۲۶	X	۶۴
۱۸۵۲		۳۲
۳۷۰۴		۱۶
۷۴۰۸		۸
۱۴۸۱۶		۴
۲۹۶۳۲		۲
۵۹۲۶۴		۱

بطور يک ملاحظه میکنید آخر ين عددی که بدست آمده است حاصل مطلوب است ، اما اگر عددی که میخواهید نصفه کنید خودش یا نیمه اش قابل قسمت بر ۲ نباشد باز هم آنها را در کنار یکدیگر بنویسید و از عددی که قابل نیمه کردن نیست ، يك عدد کم کنید و بقیه را نصف کنید و عدد يك را در يك طرف آن بنویسید تا نشانی شده باشد . وقتی که عمل به آخر رسید ، همان عدد یا اعدادی را که نشانی کرده اید با آخرین عددی که بدست آمده است جمع کنید ، حاصل جمع ، حاصل ضرب خواهد بود ، مثلاً میخواهید عدد ۳۳ را در ۶۵۴ ضرب کنید صورت عمل چنین است .

جدول کلمات متقاطع شماره (۲)

افقی

۱- از لسا نهی متد اول و را یج-اسیر-۲- رطوبت- از میوه های بدون درخت- از ادویه خوشبوی که در میان چای هم می اندازند-۳- آن سوی سقف خانه- آنرا پوستان هم میگویند- سابقا مملکت سوریه را میگفتند-۴- املائی غلط یکی از غذاهای شیرین- میوه ای خوشبکباری که در دو ولا یسات باد غیس و سمنگان از همه جا پیشتر بدست می آید-۵- تن-... اگر سلسله جنبان شود مور تو اندکه سلیمان شود-۶- همیشه- يك نوع شیرینی است که بشکل پشم محلول ساخته میشود-۷- در زبان پښتو معنی (داشتن) را میدهند- سرحد- از دات نسبت در زبان پښتو-۸- تکرار يك حرف- از سبزیجات است- نفس-۹- محل شستشوی انسان- نام دیگرش شکر است .

۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱

طرح کننده : هونسه بشیری

عهدی :

۱- آنرا طلای سفید میخواهند- کشتیبان-۲- از جهات شش گانه- نمایشنامه-۳- معکوشش یا حذف يك صرف حیوانی است- بارکش-۴- موتر سروپا- یشر- مفقود-۵- آب خالص میوه (عربی)- ضمیر مفرد متکلم-۶- پروا- آنچه مریض احساس می کند-۷- نصف دروغ- مرد نیست-۸- حیوانی است اهلی از خانواده گوسفند- وسیله هوادادن به تاپر موتر و با بسکل سایه زندگی-۹- از ترکیب فعل ماضی و امر شستن- حاصل میشود-۱۰- جمع ده- موجودی که بگردن همه حق دارد-۱۱- وقتی که پوست گو سفند ذبح شده را همراه گوشت نگهداری یا طبخ کنند، چنین میشود- بر سه قسم است : اسم ، فعل و حرف .



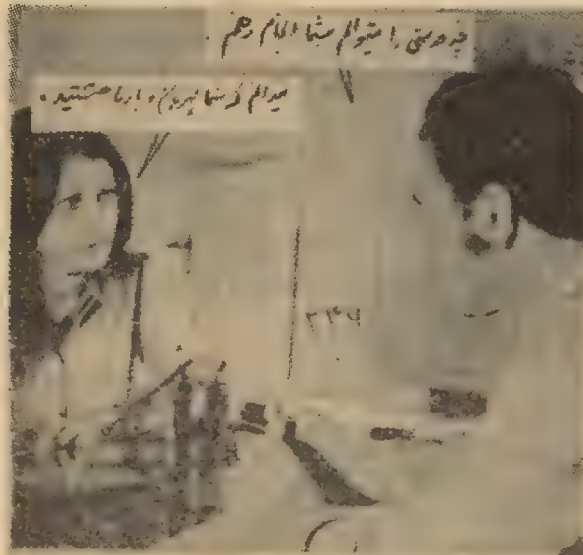
اختلافها را پیدا کنید

در این تصویر چند اختلاف وجود دارند که برای یافتن آنها به کمک شما احتیاج داریم ، لطفاً آنها را یافته برای ما بنویسید .

سفر خوش

در شماره های گذشته خواندید:

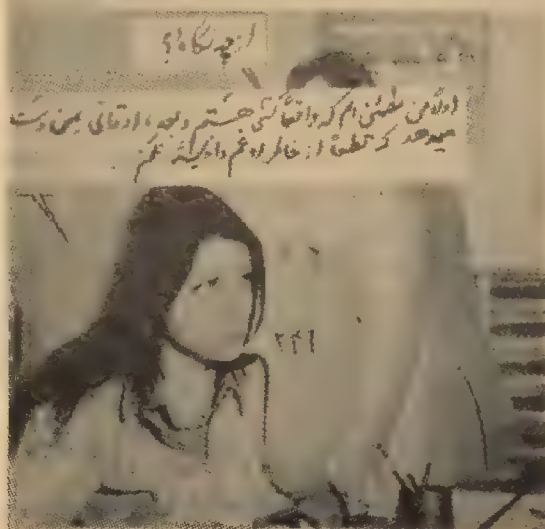
«واندا» دختر یست که در شرکت عطرفروشی يك وكيل دعوی بنام (ژیو) کار میکند. یکی از همصنفی های دوره شاگردی اش است می رود، و تصادفاً در آنجا يك همصنفی سابق دیگرش را که «موریس» نام دارد و را که يك بچه دلپسند است نیز ملاقات میکند. (موریس) و «واندا» متقا بلتا به يكد يگر ابراز دوستی نموده و بعد از چندی باهم ازدواج میکنند. يك روز «واندا» میگوید که انتظار طفلی را دارد و دیگر نمیتواند کار کند. اما «موریس» بخاطر معیشت خو دو همسرش در پهلوی درس، بعد از چاشت کار میکند چند روز بعد طفل تولد میشود. اما (ایرین) همینکه میشوند «موریس» بعد از چاشت کار میکند، متاثر میگردد. و اینك بقیه داستان:



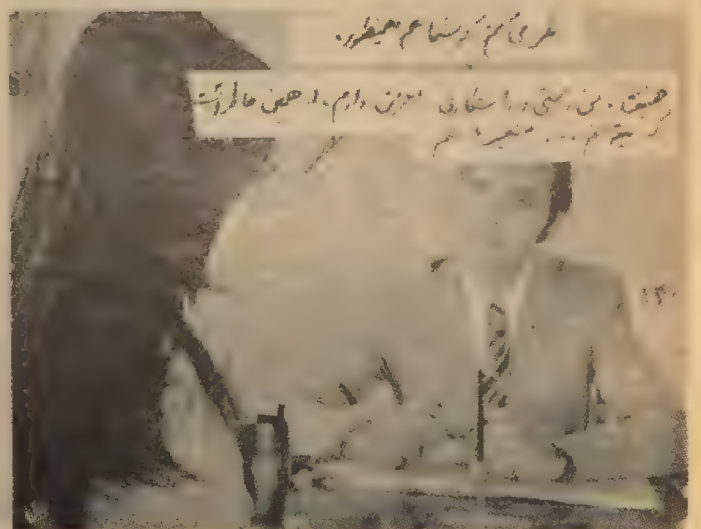
چند روزی را می توانم شما را با هم
میدانم که شما پسران را با هم دوست دارید.



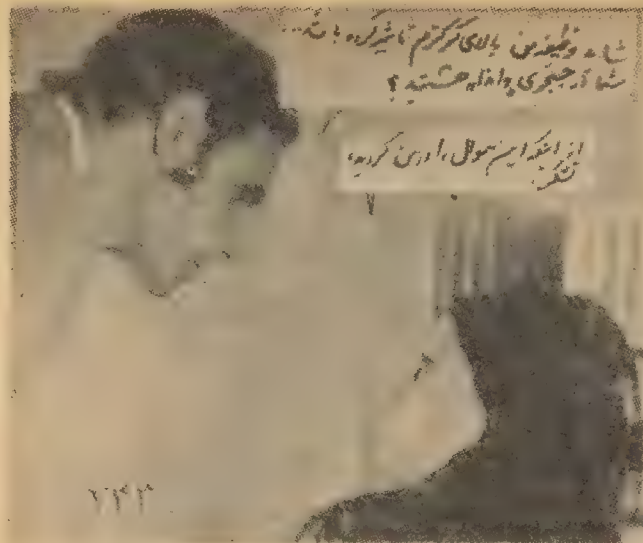
بلای میرفت میزد. و اندا با غرض و تکرار از ادواج که داشت
این تم مریض که است.



از چه نگاه؟
اول من مطمئن ام که واقعا کسی هست و بعد از آنکه می بیند
میدهد که قطعه از خاطره غم و اندوهش را



مریض که شما هم می بیند.
حسیت. من هستی را استیلا می کنم. و همین حال است
که می بینم. و می بینم.

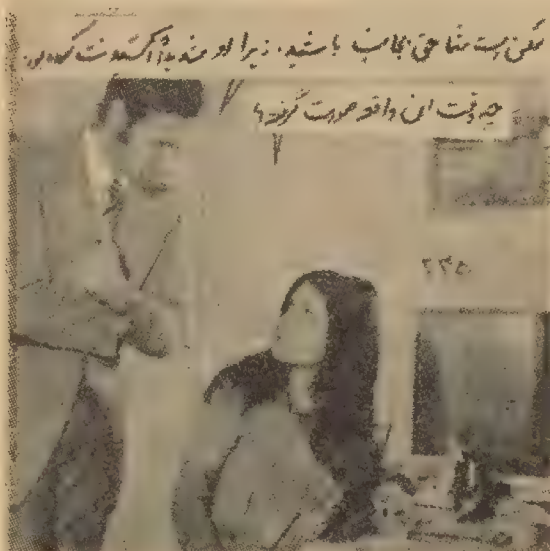


شاه و ملکه یونان با هم که گفتم تا به سر رسیدند
شاه از جیبش یک پاکت نان خشک برداشت و به ملکه داد.
از آنکه این سوال را در این کردید.

۲۴۳



جناب محرم میفرماید که شما یک شخص متفکر و پخته میباشید.
سوالی که پرسیدید و وقتی تا این
در این سوال بپایان رسید.



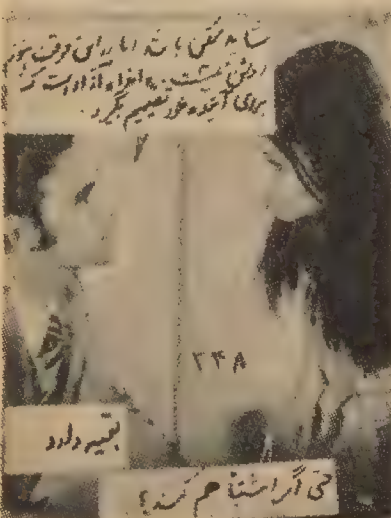
من به شما حق بجانب باشم. زیرا که من به شما گفت که من
چیز نیست این واقعیت است که من

۲۴۵



او را با ما که در اینجا هستیم و با این که شما فرستادید؟

نه، هیچکس را فرستادیم. س. و در آنجا دوستان میسر و جوانانی بودند.
در حال حاضر از حال و روز او هیچ خبری ندارم. شاید هم در راه باشد.



شاه و ملکه یونان با هم که گفتم تا به سر رسیدند
شاه از جیبش یک پاکت نان خشک برداشت و به ملکه داد.
از آنکه این سوال را در این کردید.

۲۴۸

بقیه دارد

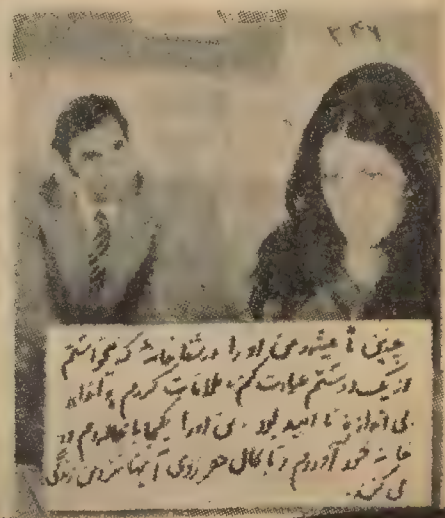
حتی اگر اشتباه کنم؟



لحم و اوقات در این چنان و چنان میگویم
آینده هم را بیشتر به شما بگویم.

۲۴۷

شما هنوز هم با عاشق و دانا به پستی.



چنین میفرماید که او را در میان خانه که میخواست
از یک دستم عیادت کنم. ملاقات کردم و آنجا
میفرماید که تا به سر رسید. میفرماید که با عیادت
خانه خود آوردم و با حال هر روزی آنجا میفرماید که
میفرماید که.

ستن بیانییه پوهانددو کتور نوین . . .

ایشان از یکطرف از آزادی ابتکار و تجدید برخوردار باشند و از جانب دیگر ابتکارات هنری را در خدمت مردم بکار برند. استفاده نمودن از هنر و امکانات جهت پیشبرد کلتور مادی و نزدیک ساختن کلتور معنوی با کلتور مادی که لمره پیشرفت های ساینس و تکنالوژی باشد.

آشنا ساختن مردم با سنن و رسوم اقوام مختلف کشور و درونی اشخاص مشترک و روحیه وحدت ملی.

مساعده ساختن زمینه برای قبول پدیده ها و انگیزه های کلتور جهانی که تقرا بسوی وحدت و زیست با همی روان است.

تهیه و سبیل اطلاعاتی و ترویج کننده که مردم را برای سپیگری فعالانه در مقابل فعالیت های کلتوری تشویق و ترغیب نماید.

علاقه مند ساختن مردم با هنر و تخیل و صیانت مستطرفه، تربیت نمودن پرسونل کلتوری که بتواند در حل مسائل جوانان و رهنمایی آنها بسوی مصروفیت های تعمیری نقش عمده بی را ایفا کند.

مجادله با خرافات و ذهنیت های منفی که مانع پذیرش مفکوره های علمی، اجتماعی بسوی اقتصاد و مطلق بسپادیت صحی میباشد.

تشویق مردم برای اشتراک در ورزشها، سرگرمیها و سایر پدیده های کلتوری فزایی.

آماده ساختن زمینه برای انکشاف و تعمیم زبانهای پشتو و دری و زبانهای محلی از طریق وسایل نشراتی و تعلیمی.

حیایه جنبه های امیل میراث فرهنگی و جلوگیری از نفوذ جنبه های زشت و منفی

کلتور های بیگانه، تبعیت و تحقیر آقا مدیک درباره سنن و رسوم ادبیات عوام و سایر عناصر فکلوریک جامعه، حفظ نمودن تمام آبدات تاریخی و میراث فرهنگی کشور.

معرفی کلتور افغانی به دیگر جوامع و موسسات بین المللی از طریق روابط فرهنگی و اندانون ها، صحنه تخیل فلم ها، طبع و نشر کتب و وسایل موسسات و امور ترویج دایر ساختن کنفرانس ها و سمینارها و سایر فعالیت های کلتوری.

اجپاد ترویج صنایع دستی و خاص افغانستان.

نکات برجسته و بخصوص که در این پالیسی قابل توجه می باشد حسب آتیس:

باینکه پالیسی مذکوره که پالیسی کلتوری مسمی گردیده یا لسی اطلاعات و کلتور هر دو را احتوا میکند. این پالیسی حاوی اصالت، میراث و مشخصات ملت افغان و تعمیم رژیم جمهوری در مورد حمایت و انکشاف موسسات کلتوری و اطلاعاتی ملی میباشد.

این پالیسی سندیس که اتخاذ روشها و احیایات نوین را در سباحت کلتور سمبولت میبندد. بالفاظ دیگر، افغانستان با سایر آن پدیده هایی را که برای اصالت کلتوری آن و نیز برای موقف یک کشور بیطرف مفید باشد، قبول میکند.

پالیسی کلتوری را ادارات مربوط وزارت اطلاعات و کلتور انکشاف میدهند.

بهریر و تقسیم نمایند و بمصاع عمل میگردانند این ادارات عبارتند از موزیم ها، حفاظ آثار و آبدات، موسیقی هنر تخیلی فولکلور، هنر فلم، کتا بخانه ها، رادیو، سمعی و بصری، مطبعه و غیره.

بشاعلی رئیس!

این نکات مقدمه مانی ما را به این سوال منطقی و اساسی رهنمونی مینماید:

طی دهه که پیش روی ماست برای حفظ،

بالارائه اینس کوپونس به نمایندگیهای فابریک بوس ت قهاب از تخفیف ۲۰ درصد استفاده نمایند.



بقیه صفحه ۱۸

آیا کنفرانس ژنیو . . .

عربی مصر نتیجه این اجتماع را امید بخش میداند.

و لاراضی است از اینکه می بیند لا اقل قدم اولی درین راه برداشته میشود و همکاری دولدرت بزرگ ایالات متحده امریکا و اتحاد شوروی را در حل این مسئله جلب می کند، اردن هم از نتیجه این کنفرانس امیدوار می نماید، اما سایر کشورهای عربی خصوصا سوریه، عراق، لیبیا و الجزایر که سهم شان در بحران شرقیانه در تشکیل جبهه عربی و دفاع از منافع جهان عرب قاطع بوده میتواند در مورد نتایج کنفرانس صلح ژنیو که طرفدار اقدامات جدی تر علیه اسرائیل و کشورهای طرفداران می باشند سایر کشورهای علاقه مند بیشتر ازین موضوع اطمینان دارند که بالاخره اتحاد شوروی و ایالات متحده امریکا دو جانب را بسبب سازش وادار خواهد ساخت، سازش که متضمن حل عادلانه مشکل شرقیانه باشد و عربها رایبه بقع شان برسانند، اما اگر این متاثره از گفتگوها صرف فاصله های بین دو جبهه را در شرقیانه زیادتر سازد و از آن هم اسرائیل به نفع خود استفاده بردارد تصور نمیتواند که آملن صلح در شرقیانه امیدوار بود و دیر یا زود عربها خود را مجبور به آزاد ساختن قلمرو های اشغال شده خود خواهند یافت.

اگر کنفرانس صلح ژنیو روافقانه هم تصور مینماید تایج آن بسیار بد معلوم خواهد شد، زیرا برقراری او رند رانیمون موقعیتی در میان این بحران شمرده، چه بار بارها تاحال در شرقیانه او رند برقراری شده، آنچه متواند آغاز پایان این بحران شمرده شود، آغاز عقب نشینی قوای اشغالگر اسرائیلی از قلمرو های اشغال شده عربی می باشد و هر چه زودتر این کار شروع شود بهتر خواهد بود دیده شود آغاز مذاکرات بین نمایندگان نظامی مصر و اسرائیل در نماینده ملل متحد در ژنیو درین قسمت چه کاری را از پیش خواهد برد ؟

تصحیح

در شماره گذشته که در پاور (همو سبای حیوانی) عده ای متجر به ادعای کتبی شده اشتباه ما نام «محدث» و «حذیف» آمده است که از نام اولی ذکر در دومی نهاده است و دومی هم اصلا در موضوع دخالتی ندارد، ضمنا دومی به ولسوالی میرپنج کوت رجعت داده شده است نه در ولسوالی قره باغ، و در دومی مورد درمشتن راپور ولسوالی، «ولسوال» خوانده شود.

خاتمه



گروپ آراین در حال اجرای کنسرت

هنرمند، هنر را باید

بشکلی در آورد که از محیط و طبقات اجتماع

ما الهام بگیرد نه اینکه بیگانه باشد.

س - بیاغلی اعظمی چه انگیزه سبب شد که شما و رفقای هنرمند شما به تشکیل این گروپ هنری اقدام نمودید ؟

این هفته چهره های جوان يك گروپ هنری بنام (آراین) به خوانند گان عزیز ژوندون معرفی میگردد .

ج - یگانه عامل که سبب شد که من و رفقای من این گروپ هنری را بوجود آوریم شوق از هنر و موسیقی در طبقه جوان کشور است. زیرا هنر موسیقی در جهان امروز اهمیت

بسی سیه جوان هنرمند که به غرض مصاحبه با ما حاضر شده و به سوالات ما جواب دادند

از ایشان تشکر نموده و مصاحبه شانرا از نظر خوانند گان عزیز گزارش میدهم .

خاصی داشته و تمام کشور های جهان از طبقه هنرمند موسیقی با صمیمیت استقبال می کنند و موسیقی برای کافه مردم

س - بیاغلی و سنا اعظمی لطفا خود و همکاران هنر مند خود را به خوانند گان ما معرفی کنید ؟

سبب سرگرمی گردیده وآلام زندگی را تسلی میدهد و سروس های آسمانی سبب میشود که مسرت و خوشی را در مجامع بخشش کند.

ج - اسم من رشاد اعظمی و رهبری این گروپ هنری را به عهده دارم و رفقای من عبارت اند از :

بیاغلی محمد اکبر ببرک، پیانو نواز.

ما برای منافع مادی . این گروپ هنری را بوجود نیا ورده ایم در نگاه ما منافع مادی و شهرت کاذب موجود نبوده و خواستیم با تشکیل این جمعیت هنری در زمره گر وپ های هنری محسوب شده و به اجرای پروگرام های خویش خدمتی برای مردم خویش کرده

بیاغلی داؤد رامش ، اکاردیون نواز ، بیاغلی عبدالله اعتمادی که به جازین آشنایی

باشیم . و امید وایم که در این عصر نو ووزیم نوو جهان نو که بیش از همه به

دارد ، فریدون رحیمی کنتز نواز ، بیاغلی صبور انصاری تبله نواز گروپ ما میباشد.



رشاد اعظمی نفر نشسته با همکارانش

طبقه جوان موقع میدهد ، ما هم بحث يك جوان سبی گرفته و موسیقی را بشکلی که در

خود آنست به مردم خود معرفی و آنرا

گسترش دهیم .

س - مشوق شما در این هنر کیست ؟

ج - اگر به خود ستایی تعبیر نشود می گویم استعداد ما ، ذوق ما ، ما و دو ایمن

رشته تشویق کرد ولی البته بیاغلی خاتم هم

و هنمای حقیقی مان محسوب میشود .

س - از تاسیس گروپ هنری شما چند وقت میگذرد ؟

ج - این گروپ ما در روز های اول زندگی قدم می گذارد هنوز بیشتر از دوماه نیست

که ما این گروپ کوچک هنری را تشکیل دادیم ولی من ده سال است که به این هنر

آشنا بوده و از مدت چهار سال به اینطرف

با رادیو کابل همکاری دارم . و دو آوگست

۲۲ نفری رادیو نیز آواز خوانده ام .

س - آواز کدام خواننده بنظر شما جالب است ؟

ج - چون هر يك از خوانند گان ما مکتب خاصی دارند که يك طبقه بدان علاقه مند

است پس گفته نمیتوانم کدام يك از دیگری

بهتر است و این قضاوت را به شنوند گان

عزیز میگذارم ولی خود من از خوانند گان

کلاسیک بیش از همه به استاد سر آهنگ

و از خوانند گان جوان به بیاغلی خلاند ظاهر

هویدا و اکبر رامش علاقه دارم و از طبقه

نسوان حنجره میرمن زیلا و قمر گل را ترجیح میدهم .

ج - به عقیده من از خوانند های محلی (یار زیبای من) بیشتر در نظرم مر غروب است .

س - نظریه تان در قسمت گروپ های هنری دیگری چیست ؟

ج - اگر نظر مرا میخواهید میتوانم بگویم که از گروپ های هنری آن گروپ با ارزش

تر است که از تقلید خود را کنار نموده و هنر

را بشکلی در آورند که از محیط و طبقات اجتماع خود ما الهام بگیرد نه اینکه بیگانه

باشد

هنرمند امروز به عقیده من خادم اجتماع خود است خاصه که ما این جمعیت هنری را

مخصوص طبقه عوام بوجود آورده ایم و ما

خود را خوانند گان عوام دانسته و از مجمع هنری این جمعیت نمایندگی میکنیم و آرزو

مندیم بدرد های مردم زحمتکش که وکن

فعال اجتماع ما محسوب شده و بار پیشرفت

آینده مردم مارا بدوش دارند با آواز خوش

سبب گردیم که در زندگی فعال شان با عث

مسرت آنها گردیم .

هر کشور و مردم آن از خود مقتضیات خاصی دارند که نمی توان آنرا با دیگر ممالک

مقایسه کرد مثلا آهنگ سازان ما که در اجتماع

جوان امروز مقام شامخی دارند هر چند جوان

هستند ولی چون آهنگ آنها از محیط و اجتماع ما الهام میگردد در قلب مردم ما تاثیر خاصی

دارد مثلا خلاند و نینواز ...

س - بیشتر ازین زحمتی نداده میخواهم از آرزوی اخیر شما استفسار کنم .

ج - معترفا آرزوی ما سعادت مردم ما

علاقه مایه رژیم جمهوریت ما و وطن ماست و آرزو مندیم که در آینده نزدیک در اطراف

کشور ما در آستان های دور و نزدیک يك سلسله کنسر تها ی و برای مردم

خویش انجام داده و از یمن راه آرامش وجدانی را حاصل کنیم .

هزار و يك

- ۵۹ -

با وجودیکه همه ساله در شروع زمستان ابلاغیه های پولیس مبنی بر احتیاط در قسمت استعمال زغال بلوط نشر میشود باز هم بی احتیاطی هایی صورت میگردد .

در روزنامه انیس خبر مسموم شدن دونفر به اثر گاز زغال چند روز پیشتر نشر شد. فکر میکنم تا وقتی که خانواده ها خودشان متوجه خطر نشوند و بخصوص مستخدمین خود را از استعمال زغال بلوط در اتاق های در بسته و بدون منفذ بر حذر ندارند ابلاغیه پولیس جایی را نمیگیرد. امسال هم طوری که از همین حالا وضع هوا نشان میدهد سردی قابل ملاحظه ای را در زمستان استقبال خواهیم کرد و چون شدت سرما ایجاد میکند وسایل گرم کردن خانه مهیا شود امید است خانواده ها جدی تر بفکر جلوگیری از مسمومیت ها باشند و همین واقعه ای که در انیس نشر شد اولین و آخرین حادثه مسمومیت از گاز زغال در این زمستان باشد.

- ۶۰ -

این خبر که در روزنامه انیس نشر شده است شاید از جمله خبر هایی باشد که شدیداً به احساسات روغن دوستان برخورد نموده ... چیه شدن موثر لاری حامل روغن، آنهم درائر تیزرانی و بی احتیاطی دریور و آنهم در داخل شهر حادثه ایست جگر خون کننده ... خوبست درین واقعه کسی تلف نشده است. بهر حال وقتی که وضع خراب و چیه شده موثر را درعکس آن مشاهده کردم جگرم خون شد خداوند به این نیز جلان ها انصاف دهد.

- ۶۱ -

در دفتر مجله نشسته بودم که زنگ تلیفون بصدا درآمد، گوشی را برداشتم شخصی بنام «امین» بامن صحبت میکرد .

او گفت :

من میخواستم این مطلب را تحریری بنویسم ... اما بهتر است تلیفونی بپشنوید .

گفتم :

- کدام مطلب را ... ؟

- قصه گوشت خردن و مشکلاتی را که برایم عاید شد .

گفتم :

- بفرمائید ... بنده حاضرم قصه تانرا یشنوم .

او گفت :

- بدنبال گوشت سرو کارم به کارته رسید ، در آنجا يك دكان قصابی پیدا کردم يك كيلو گوشت خواستم و يگانه نوت پنجاه افغانی را به قصاب دادم بفکر اینکه چون قیمت يك كيلو گوشت مطابق نرخنامه ۴۵ افغانی است، پنج افغانی برایم مسترد خواهد کرد اما غافل از اینکه قصاب انتظار دارد من پنج افغانی دیگر هم بشگفم، به قصاب گفتم: گل آغا ... تو مگر نرخنامه نداری ؟...

قصاب بابی اعتنایی گفت: نی آغا... مه نرخنامه ندارم و قیمت گوشت هم پنجاه و پنج است. اتفاقاً قاي یکی از دوستانم از آنجا میگذاشت پنج افغانی از او گرفتم و به قصاب دادم. در کنار سرک پولیس ایستاده بود، جریان را به او گفتم. پولیس گفت:

- اینها خیلی بی انصافند ... شما لطفاً به ماموریت پولیس مراجعه کنید جزای او را میدهند .

به ماموریت پولیس مراجعه کردم مامور پولیس که جوان و وظیفه شناسی بود قصاب را احضار کرد. قصاب وقتی که دید من شکایت کرده ام فوراً گفت : من بالای این شخص (مرا نشان داد) پنج هزار افغانی طلب دارم. مامور پولیس که ازین مکاری ها زیاد دیده بود بایک استعمال او را بامن ویک پولیس به بناروالی فرستاد.

موقعی که به بناروالی رسیدیم وکلای صنفی همه جمع شده بودند واز اتفاقات روزگار وکیل صنفی قصابان کاکای همان قصاب بود.



- ای دختر زیبا و قشنگ که گیسوان افشان و اندام زیبائی داری و رنگ چشمان تان چون آسمان است و قد رسای تان دل می برد - من عاشق سگ تان شده ام امید است آدرس او را بمن بدهید .

درین موقع میخواستند به ذرایع مختلف قصاب متخلف را رها کنند ولی از آنجائیکه دیروز دیروز بود و امروز امروز است دست های مرئی و نامرئی نتوانست کار کند. قصاب حيله گر که چاره را حصر دید یکبار دیگر مقاله ایراکه از برداشت خواند، چشم هارا بست، دست کنار گوش گرفته گفت :

- یا ایها الناس ... این مرد که دعوی دارد من در يك كيلو گوشت مبلغ ناجیزی «ده افغانی» از او زیادتر اخذ کرده ام، مبلغ سه هزار و چند صد افغانی از من قرضدار است ... از من گوشت بقرض برده و هر بار یکبار برای گرفتن پولم بخانه اش میروم بابرادران خود من عاجز مسکین را لت و کوب میکند. و با گفتن ایمن جملات پرنک پرنک گریه کرد .

این حرف های خنده دار، او را طبعاً کسی باور نمیکرد چون او لا خانه مرا ندیده بود و ثانیاً من بابرادرانم زندگی نمیکنم. گفتم - من جهت همکاری با بناروالی که همیشه اعلان کرده اند متخلفین را بما معرفی کنید او را معرفی کردم و بناروالی باید جزای او را دریغش بگذارد. اما اینکه او بالای من دعوا دارد باید این مسأله را در مرجع دیگری باوی فیصله کنم .

خلاصه درد سر نمیدهم کار ما به رئیس بناروالی رسید و بناروال گفت :

- این بی انصافان ازین حيله ها دارند، آنوقت مقابل چشم من ورقه جریمه برای قصاب متخلف نوشته شد.

این بود قصه از قصا بانی که هم متخلف اند و هم دروغگو. بعد آن شخص با من خدا حافظی کرد و گوشی را گذاشت .

هغه هواچه سوزی تنفس .

حادثه در نیمه شب

به امریکا کنبی پروفیسر (کور نیکو ها) له منفی ایون خخه درد دستکین او په سوخیلو خایو کنبی د غوړنت د مخنیوی د پاره استفاده کوی او هغه د زکام په تداوی کنبی اغیزه فلک بولی . (میشل کولکن) وایی :

کله چه انسان دناروغانو د مړینی احصائی ته متوجه کیږی ، تعجب کوی کله چه گوری په سرطان ، د خیرک په سیروز اودقند په ناروغیو اخته شوی ناروغان زیاتره په ژمی کنبی مری ، زیاته سپره او توده هوا دواړه د انسان دینمان دی او زیاتره ناروغی په همدغه حالت کنبی په انسان باندی پری پیدا کوی .

ژمی ، دزړه د درید و فصل

دژمی په فصل کنبی د زړه د دریدو احصائی لویه ځی او له دی امله هغه کسان چه په زړه باندی درد احساس کوی او دغه درد دزړه په ناروغانو کنبی شته ، باید په دغه فصل کنبی ځان ته پوره باملرنه وکړی . آزمونه بشودلی ده چه په دغه فصل کنبی دویو په پلازماناکبی دپروتین اندازه جگپری او همدغه راز په وینو کنبی د همو گلو بین او سپین گلوبول شمیر زیاتپری ، په دغه فصل کنبی د بدن د داخلی غدو په تیره بیادتیروئید اودپنستورگو رگو د پاسنی غدی فعالیت زیاتوالی پیدا کوی ، روحی بحران زیاتپری او د ځان وژلو اندازه لوړپری .

باید وویل شی چه لمریزطوفانونه هم د ناروغیو د زیاتوالی سبب گرځی . ډاکتر (ساردو درنيس) او ډاکتر (فارو) د لمریزو طوفانو نو لهخپرو خخه دی نتیجی ته رسیدلی دی چه طوفان د ځان وژلو د زیاتیدو او دروحي گپوچو او نارامیو د پیدا کیدو سبب دی او دغه راز دزړه دریدو او نورو ناروغیو زیاتوالی منځ ته راوړی دی .

انسانان له پخوا زمانو خخه په دی پو هیدل چه په غرنیو سیمو کنبی استو گنه او د هغو دلمر له وپالگوو خخه استفاده انسان روغ او خوښ ساتی او هغه ته جسمی او روحی انډول وربښی او له همدغه

باتو ازدواج نمایم دراین لحظه لی به اطفالی فکر کرده تدبیر آنها را در این تابستان از دست داده بود . اطفال گمشده او . تمام اطفال گمشده و بی پناه جهان . در این جا در خصوصولی اومی توانست برای آنها خانه بسازد . می توانست که برای آنها يك پناه گاه باشد برای اطفال معیوب و انهای که از مادر ناص الخلفه زاده شده بودند . برای اطفال گمراه و پریشان . برای اطفالی بی که از موقعیتی که به آن نمی توانستند و یا نمی توانستند توافق کنند . خاموشی و انزوا پیشه گردانند تا بدین ترتیب آخرین پناهگاه را بیاند قصر ویولی برای آنها آخرین پناهگاه خواهد بود . خانه آرزو ها خواهد بود . اعضای آنها مردمان تربیه دیده و بصیر تشکیل خواهد داد که ایمن دارند برای قلب های بسته يك کلیلوجود دارد و آن کلیل عشق و پوستین است .

لی گفت :

اما توما ! کمک میکنی چو . همین طور نیست ؟ مسایل زیادی وجود دارد که باید اینجا داده شود من به کمک و مشوره ضرورت دارم .

جوزف خندیده دست او را در دست گرفته و آنها فشرود و گفت :

آه ، تو به قدر امکان کمک خواهی شد تومی فهمی که شنبه از مشاورین خوا هستی . درمان زیادی وجود دارد که باتوو صمیمانه همراهی خواهید کرد .

لی گفت :

میدانم . اما يك چیزی است که من از آن می ترسم . من یک نفر ضرورت دارم . يك شخص که دوجوړو بتوانم تمام اعتماد اطمینان ، آینده ، سرنوشت ، بخت و اقبال را خلاصه کنم .

جوزف گفت :

فکر می کنم که تو او را یافته باشی چنین فرصت خوبی برای اوقیلایسر نشده بود . دراین هنگام که لی از خوشحالی درپوست نمی گنجید آوازی را شنید که او را به نام صدامی زد . از جایش بلند شد .

در حالیکه پیش دامنه اش را هنوز بستن داشت دستش را مقابل چشمش گرفته و از بین صدا زد .

من اینجا هستم برتا . اینجا .

برای شما تیلیفون آمده . از فاصله دوری صحبت میکنند فکر می کنم بدر تان باشد .

لی شروع بدویدن نمود . حالا به کسی ضرورت ندانست که او را رهنمای کند . همین طوری که میدوید سرش را دور داد تا جوزف را که از دنبالش می آمد صدا بزند .

لی گفت :

من اول با او صحبت می کنم . به او میگویم که تو کی هستی و بعد تو لطفاً با او صحبت کن می خواهم که او آواز ترا بشنود . آه ، لی مطمئن بود که چو و پدرش به زودی یکدیگر وادار خواهند کرد . آنها را خواهد دید که شانه بشانه همکاری میکنند مشاهده خواهد کرد که پدرش یعنی مردی که اول انسان بودن وسالم بودن برا بشری مطرح بود انتخاب او را تحسین خواهد کرد ودر اولین نگاه خواهد دانست که جوزف يك نابغه است یا يك آدم عادی .

لی گفت :

یکروز پدرم بمن گفته بود که وقتی من عاشق شدم خواهم فهمید . و حالا می خواهم بدرم بدانم که من این موضوع را فهمیده ام .

نوشته از : بنت بلچمان

ترجمه از : غ زمان سدید (پایان)

من باین قصر چه باید بکنم چو؟ لطفاً جواب بده . آتی ازمن خواسته که باید در اینجا زندگی کنم . آیا دو این باشم؟ جوزف با انگشت سوی نوشته که روی تخته فلزی کنده شده بود اشاره کرد . در آنجا نوشته شده بود :

هر قدر دیر شروع کنی باز هم ناوقت است .

جوزف گفت :

فکر میکنم جوابت دو آنجا باشد . آنها هر دو روی چوکی که از سنگ مرمر ساخته شده بود نشستند .

چو متفکرانه و با احتیاطی گفت :

فکر میکنم یک نفر باید متقاعد شود که عهده تو جای دیگری برای زندگی کردن نداشته . تصور می نمایم برای او این موضوع طبیعی و حتی قابل قبول بود در دنیای کفر و تئو دستی خارج تصور است زنی سالخورده و تنهایی مجاز است در یک چنین قصری که سی تاجپل اطاق ویا زیاد تر دارد و چندین نفر که تعداد شان به هفت هشت به شمول من میرسد از آن واری و مراقبت میکنند زندگی نماید؟

و بعد اضافه کرد :

خوب . ما او را نسبت این گاو ش می بخشیم . اما تو خوبتر میفهمی . همین طور نیست؟

لی ترسفی عمیقی کرده و خود را از زیر این بار رها نیده و گفت :

پس من با این قصر چکار کنم . قصر ویولی را بفروشم تا یک نفر دیگر به عین شکل در آن زندگی نماید؟

جوزف گفت :

آقدر زیاد مطمئن نیستم که تو بتوانی این کار را انجام دهی . بسیاری مردم امروز این طو زندگی نمیکنند . فکر میکنم تو آنها به یک کسی بفروش که بتواند پاره پاره اش بنماید . اگر بتوان آنرا برای مقاصد دیگر بکار برد میتوان بصراحت گفت که افلاکاری انجام داده شده است .

لی سوی او دور خورده و گفت :

چطور؟

جوزف گفت :

خوب این قصر میتواند مرکز مبارزه با معتادین مواد مخدره ویا خانه برای فقرا باشد و حتی میتواند يك مرکز اجتماع وهربان دنیا باشد که از گوشه و کنار جهان بیایند و روی مشکل فقر و تئو دستی بحث و مذاکره کنند .

نور عجیبی د ر عقب مغزلی شروع بدوخشیدن نمود طوری که او فکر میکرد چراغی را در آنجا روشن کرده اند . چراغی که از بین دزدیک دروازه می تابید . دروازه که سوی آزادی غیر متکی بودن و خوشی باز میشد .

لی گفت :

به مقصد تو ایستد که من ضروریولی را ترک بگویم ؟

چو قبل از جواب دادن قدری توقف کرده و گفت :

مطمئن نیستم که کسی حاضر شود آنرا حتی به صفت يك هدیه کوچک از تو ببول کند اگر چه مسایل واری آن از نگاه مالی قبلاً حل شده باشد . اما قسمی که میدانی موسساتی زیادی وجود دارد و میتوان قلب لی از جا گریزه شد و گفت :

مو سسه ایلستون . مقصد تو این است که من تمام پول را روی این موضوع بگذارم ؟ تمام آنرا؟ تا بدین ترتیب این پول نتواند باعث رنج و اذیت من گردد و در عوض بتواند دیگران را کمک کند جوزف سوی او خندید و گفت :

این یگانه راهی است که می توانیم

هغه هواچه موزی نفی

چه اکسیجن یی د وینود کلو وویل د عملیاتو په واسطه تا مینیری ، خو پند دی . که دغه عمل یعنی (ایونیزاسیون) لږ شی (لکه د ښارونو د هوا په شان) ، ناروغي زیاتیری . د زړه د دریو ناروغي زیاتره د گمپښ په دری یا څلوروپو کښی زیات پښیری اودا هغه موقع ده چه په هوا کښی د منفی ایون اندازه ډیره لږه شوی وی .

د هوا د کیفیت په څیرنه او د انسان په روغتیا باندی د هغی په اغیزه سره ، پوهان په دی فکر کښی لویدلې دی چه په مخصوصو دستگاوو سره هوا (ایونیزه) کړی او دښار هوارباندی کچه کاندی، مکر دغی ورځی ته تررسینو پوری د خلکو د روغتیا د تامین د پاره باید دووټکو ته پاملرنه وشي : (دلوگی سره مبارزه او دشنه فضا زیاتوالی)

له لمر څخه مسمو میت
دلمر وړانگی د انسان د روغتیا په تامین کښی سترو نقش لوبوی او یو هیرو چه ویتامین (دی) په همدغه وسیله په پوستگی کښی جوړیږی او که انسان له لمر څخه محروم شی د هلو کو د پوستو الی (په ماشومانو کښی) د ناروغي سره به مخامخ شی .

مگر په وروستیو کلو نو کښی دلمر له وړانگو څخه استفاده نا معقوله بڼه غوره کړیده او د جلدی ناراحتیو سبب شویسی او په حقیقت کښی ویلای شو چه لمر تر پلوشو لاندی لامیدل ځان ته د خلکو دپاره د تشویش نه ډکه مشغولا جوړه کړیده . له بلی خوا د نوومحصولاتو دزیاتوالی له امله چه ځینی یی د انسان بدن د لمر د وړانگو په مقابل کښی حساس گزوی ، دلمر عوارض زیات کړیدی .

باید وویل شی چه د انسان بدن ټول منفی عکس العملونه په شنی وړانگی پوری مربوط دی چه د لمر دهغو ټولو انرژو تقریبا دوه زره برخه تشکیلوی چه دځمکی ته رسیری دلمر د وړانگو په مقابل کښی د انسان عکس العمل دوه ټوله دی . حساسیت او مسمومیت حساسیت

دپوستگی دوج شوی سور والسی سبب او وروستی عوارض یی د (اگزیم) په ډول دی . حال دا چه له لمر څخه مسمو میت دپوستگی دسور والی او پړسوب په شکل دی چه له څو دقیقو څخه تر څوگړیو وروسته پوری لیدل کیږی . عموی اغیزی یی د ځینو ناروغيو او د پوستگی د سرطان د پیدا کیدو په شکل دی . باید وویل شی هغه کسان چه سپین پوستکی لری ، له لمر څخه زیات تاوان وینی .

د سرواوتو دو په مقابل کښی د انسان مقاومت

د تودوخی د درجی بدلون که د سړی خواته وی یا تودی خوا ته دناروغيو دزیاتیدو سره یو ځای دی . سره د دی داسی خلک هم شته چه په اصطلاح تود مزاج دی خو په توده هوا کښی فعال او روغ وی او بالعکس ځینی خلک سړه هوا خوښوی . په حقیقت کښی ویلای شو چه د خلکو مزاج د سړو او تودو په مقابل کښی توپیر لری او هر څوک دخان د پاره د تودوخی

مخصوصه درجه لری . په دغه برخه کښی دری مهم عوامل د خالت لری . ۱-د تیروید غده ، د تیروید دغدی د عمل لږ والی ، انسان د سړی هوا په مقابل کښی تاوان کوی او بالعکس د هغه د ترشح زیاتوالی د دی سبب گرځی چه انسان له تودو څی څخه وتښتی . ۲-عصبی دستگاه ، عصبی مزاجه خلک زیاتره د تودوخی احساس کوی او له همدغه امله د سړی هوا خواته ځی ، په داسی حال کښی چه بالعکس خلک له سړی هواڅخه تښتی .

۳-غوړانساج ، ښځی د نارینهوو په نسبت زیاتره سړه هوا زغمی ځکه چه د دوی تر پوستکی لاندی وازگی زیاتی دی .

بالاخره باید دی ته پاملرنه ولرو چه که انسان له روحی او جسمی نظره روغ وی ، هم سړه او هم توده هوا په ښه توگه زغمی او ځان دهغو سره تطبیقوی او دا هغه ټکی دی چه انسان د سیند غاړی یا کلیو ته په مسافت سره ورتنه متوجه کیږی نو ویلای شو چه روغ او سالم روح د بدن د تودوخی په تنظیم کښی مهم نقش لوبوی .

بقیه صفحه ۶

چرا مصری ها

صدها مصاحبه با صاحب منصبان و افراد را همراه با راپورهای بیطرفانه گنجانیده بود . وقتی ناصر در اطاقیکه جنرال جمع شده بودند داخل شده گفت : میخواهم تمام حقایق را بدانم در گذشته چندین بار مرا فریب داده اند و حالا باید حقایق را درک کنیم . نواقص خود را اصلاح سازیم یا نبرد آینده ما با اسرائیل طوری باشد که می خواهم .

چار ساعت را در بر گرفت تا قرائت راپور بدری خاتمه یافت . این راپور به بسیاریا حث نوشته شده بود و بدری میگوید در جریان استماع آن رنگ رئیس جمهور تغییر مییافت گویا اینکه مریض شده باشد .

ادامه دادند . این يك پیروزی ناچیز بود واما برای تقویت روحی قوای نظامی مصر پیروزی عمده شمرده میشود . يك سال رادر بر گرفت تا يك هیات ریسرج عسکری تحت ریاست جنرال بدری حقایق کامل را درمورد قوای مسلح مصر از روزیکه قوای مصری در صحرای سینا انتقال داده شد و تا وقتیکه اور بند نافذ گردید، تهیه نمود .

روز پنجم جون ۱۹۶۸ درست يك سال بعد از حمله اسرائیل بر مصر ناصرو ۴۴ نفر از قوما ندا نهایی وی در مقر قوما ندانی قوای مصر راپور بدری را که با صراحت کامل تهیه شده بود استماع کردند وی در این راپور خود کاپی اسناد هدايات و

بدتر از مرگ

- طبعاً . من جفت کلید آن اتاق را برای خودم ساخته ام .
- کار درستی کرده ای . خوش آمد . بدری هم می خوریم .
بعد آندر یوس را درقلب خود تحسین گنان ، ترک گفت و به طرف اتاق خود رفت . بارچه نخ کوچکی که روی جا کلیدی اتاق خوش گذاشته بود ، تکان نخورده بود . معلوم می شد اتاق اورا جستجو نکرده اند . ازالاماری يك بوتل کیناک بیرون آورده گیلایسی از آن برگرد و به داخل روشویه ریخت . بعد نشست و روی يك نکه کاغذ چیزهایی نوشت . این یادداشت مختصر عبارت بود از «ما را الکتریک» وزیر آن راهم خط کشید سپس رویا که خود را بیرون آورد واز میان آن تپانچه کوچک سمیت مسمون کا لیبیر ۳۸ را بهالایت بیرون آورد و یادداشت مرمی های آنرا سحرد .

سپش صدا خفه کن آنرا بیرون آورده باک کرد و دوباره بجای خودش گذاشت . کارد بوئر نیز آنجا ریده می شد . گریج بعد از اینکه وسایل خطر ناک خود را بجای لازم آن گذاشت ، شروع به تفتیش اتاق خود کرد . ناظر آنکه مبدا آنجا نیز میکروفونی نصب شده باشد . نه چیزی نبود . این دفعه کمی کیناک نوشید برای اینکه زود خوابش نبرد . بعد بلند شد و اتاق خود را بقصد اشتراک در ادامه شب نشینی گشتی ، ترک داد .

فصل هشتم

دیگران هنوز در سالون زیبای کشتی بودند ، می نوشیدند و دانس میگردند . ناکسوس با فلییا دست بدست بسوی او آمدند . ناکسوس پرسید :
- خبر را مغایره کردی ؟
- لازم بود بعضی حسابها را قیلا بکنم .
- حق از معامله باچشم پوینده چندان خوش نمی آید .
ناکسوس هم با او شوخی کرد و گفت :
- درآنصورت تو نمی فهمی چطور پول زیاد بدست بیادی . بهتر است بروی و با فلییا دانس کنی . دیده شود این یکی راهم بدلی یاغیر ؟

هر دوا بهم نزدیک کرده خودش برای آوردن يك گیلایس مشروب رفت زیرا دستش خالی مانده بود . یکی از کار سوتها متوجه شد ، دژان دوان گیلایسی مفو از اوای به او تقدیم کرد .

گریج فلییا به دانس شروع کرده بودند . زن قوی بود ولی دروازوان او نرم و لطیف مرقصید . دستش را روی شانه عضلاتی او نهاده ، سر را بلند نگه داشته بود چشمان ششای آبی رنگش برق مخصوصی بسوی او تابشید . گفت :

- جان ، امیدوارم درکات موفق شوی . آه . آری شاید .
- اگر به چیزی احتیاج داشته باشی ، ازگفتن آن خود داری نکن .
- چیزی نیست . باور کن .
رقص گنان باراک نزدیک شدند اوبابا مشغول رقص بود . ودرعین رقص به پیاساز آرکیا لوزی بحث میکرد . گریج آهسته گفت :
- همه چیز خیلی قشنگ است .
فلییا تبسم خفیفی برلب آورده گفت :
- آدم لجبازی است ، نیست ؟
- آنهم چطور لجبازا مگراوغیر از صحبت راجع به کار پاسیو چیزی دیگری نمیداند ؟
- رسام مود است . وراستی هم بهترین رسام مود .
- در یاریسی ؟
- نه ، آنقدر ها هم خیر . درونیس باپوسه کار میکند .

باقیادارد .

نجوم و احکام...

منظومه شمسی

در هیات قدیم، زمین مرکز عالم پنداشته میشد که هفت سیاره بنام قمر، عطارد، زهره، شمس، مریخ، مشتری و زحل در اطراف آن گردش میکردند. هیات امروز آفتاب را به جای زمین مرکز عالم میداند، آنهم عالمی که در محدوده منظومه شمسی قرار دارد و گونه هزار ها منظومه شمسی با فواصل و ابعاد بزرگ تر ازین منظومه وجود دارد.

در هیات جدید از جمله آن هفت سیاره، جای آفتاب را به زمین و جای زمین را به آفتاب داده اند، یعنی آفتاب مرکز عالم شناخته شده و زمین سیاره ای است که گردا گرد آفتاب میچرخد.

در هیات جدید، تنها قمر یعنی همین ماه را که در شبها می بینیم نه بنام سیاره بلکه بنام قمر که تابع سیاره است، گرد نده بدور زمین میداند و بوسی.

در هیات جدید، سه سیاره دیگر را که قدما نمی شناختند بنام او را - نوس، نپتون و پلوتو، در جمله سیارات منظومه شمسی شامل میداند ما برای شناختن این سیارات نه گانه، بطور یکه در هیات جدید تعریف شده اند. بهتر است که قبل از همه به سراغ زمین خود مان برویم.

دیگر نحس گمان میکردند، عطارد را با سعد سعد و با نحس نحس تصور می نمودند و ماه را، اصلا سعد میدانستند اما در بعضی حالات نحس می شمردند

۲- زحل را بسیار سرد و خشک مشتری را بعد اعتدال گرم و تر، مریخ را بسیار گرم و خشک، آفتاب را کمتر از مریخ گرم و خشک، زهره را بعد اعتدال سرد و تر و عطارد را کمتر از زحل سرد و خشک میدانستند اما معتقد بودند که با هر سیاره دیگر نزدیک شود طبیعت آن را می بدورد و درباره ماه میگفتند که بسیار سرد و تر است.

۳- مشتری و مریخ و آفتاب را مذکر و زهره و ماه را مونث می دانستند، زحل را مذکر میدانستند اما تحت شرایطی و عطارد را با مذکر، مذکر و با مونث، مونث تصور میکردند.

۴- زحل و مشتری و آفتاب را نهاری (روزی) میدانستند و مریخ و زهره و ماه را لیلی (شب) می پنداشتند، در مورد عطارد معتقد بود که هم روزی و هم شبی است و نظری به مجاورتش با سیاره یا بروج روزی یا شبی درباره آن حکم می کردند.

۵- برای هر سیاره خانه ای از برجها قائل بودند جدی و دلو خانه زحل، قوس و حوت خانه مشتری، حمل و عقرب خانه مریخ، اسد خانه آفتاب، ثور و میزان خانه زهره، جوزا و سنبله خانه عطارد و سرطان خانه ماه شمرده میشد.

از اینگونه پندار ها در باره سیارات و همچنان در باره بزجها بسیار اظهار نموده اند که در آینده به بعضی از آنها بخصوص آنچه برای فهم سخن شاعران و نویسندگان پیشین ضروری بنظر رسد با توضیح کافی بیان خواهد شد.

اما دانش امروز، نه تنها این پندار ها را نمی پذیرد، بلکه نظر دانشمندان هیات امروز با آنچه ستاره شناسان در باره ستارگان اعم از ثابت و سیاره و سحابی معتقد بودند، بسیار اختلاف دارد که ذیلا به بعضی از این اختلافات اشاره میشود:

بقیه صفحه ۴۳

دزیره خبری

حتی در رخصت او و لک و خت بی هم هیر کپی چه د پیغلی خه پام شوی نو خپل ملگری ته وایی:

جانانه خه کانی را وشوی!!

بلبل وینس شوی او چرگان کوی بانگونه خو مین هم د سهار چرگ ته داسی دزیره له سوزه بشیرا شوی. دسهار چرگه غای و خوری مادآشنا به سینه اوس ایینی لاسونه همدا رنگه (مین) هم د سهارله

باو خخه داسی شکایت کوی: دسهار باده نسا محورا ده مخ دیار به لاولوندو و جدی کره نه اودردی دیممی شپی داخو پی هم ولولی به نیمه شپه چه را به یاد شی لکه یتیم درپسی اوینکی تو یومه به نیمه شپه سندی وایه خوکچه بغزه ویشتی وی بیدار به شینه دشپی را پاشم ستوری شمارم را یلوم دخپل آشنا شینکی خالونه (ته بلی گنی پوری خدای پامان)

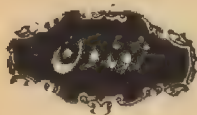
شرق بدور محور خود انجام میدهد و مدت يك دوره کامل آن ۸۶۱۹۶ ثانیه (۲۳ ساعت و ۵۶ دقیقه و ۳۶ ثانیه) است و در نتیجه آن شب و روز بوجود می آید که ما برای سهولت کار خود آنرا ۲۴ ساعت حساب میکنیم.

حرکت انتقالی زمین:

زمین در مدت ۳۶۵ روزه ساعت ۴۹ و دقیقه ۱۷ و ثانیه یکبار بدور آفتاب گردش میکند، درین گردش فاصله آن از آفتاب بین ۱۴۷ میلیون تا ۱۵۲ میلیون کیلو متر میرسد که بطور متوسط ۱۴۹۵۰۰۰۰ کیلو متر میشود. این تفاوت فاصله از آنسبب است که مدار زمین بدور آفتاب دایره ای نیست بلکه بیضی است و همیشه آفتاب در یکی از دو کانون این بیضی که محیط آن تقریباً ۹۳۱ میلیون کیلو متر میباشد قرار دارد و باز برای همین بیضی بودن مدار است که چهار فصل سال (بهار، تابستان، خزان و زمستان) پدید می آید و گاهی شبها بلند و روزها کوتاه میشود و زمانی روزها بلند و شبها کوتاه میشود.

لطفاً بقیه این بحث را در شماره آینده بخوانید.

انیس



مسؤول مدير:

نجيب الله رحیق

معاون روستا باختری

ددفتر تېلفون: ۳۶۸۴۹

دکور تېلفون ۳۲۷۹۸

مهتم علی محمد عثمان زاده

پته: انصاری واپ

داشتراك بیه

به باندنیو هیوادو کینی ۲۴ دالر

دیوی گنی بیه ۱۲ افغانی

به کابل کینی ۴۰۰ افغانی

نقش اعداد و ارقام

عملی میشود با اصل منطقه شهر تطبیق میگردد.

بعد تثبیت میگردد که آیا جمع آوری معلومات احصایوی با استفاده از طریق مکاتبه، مصاحبه یا مشاهدات بصورت موثر انجام شده میتواند.

در پهلوی پروگرام تطبیق و جمع آوری، پروگرام مراقبت، نظارت و رهنمایی نیز عملی میشود. تساهل اعداد، ارقام و معلومات جمع آوری شده قابل اعتماد و اعتبار باشد.

در قدم بعدی امور تصحیح و کنترل در باره اعداد و ارقام جمع آوری شده اجرا میگردد و بعد از حصول قناعت در مورد صحت و اعتبار احصاییه های مذکور،

معلومات به امریت اعمال یا پراسس ارقام سپرده می شود تا رمز بندی تصحیح، تصنیف و ترتیب نموده در سنجش اوسط ها و فیصدی ها توسط کامپیو تر اقدام نماید.

در کدام موارد از احصاییه های جمع آوری شده استفاده بعمل می آید؟ منبع اداره مرکز احصاییه درین باره چنین توضیح کرد:

ازین معلومات در پلان گذاری های اقتصادی و اجتماعی در مطالعات اقتصادی بودن پروژه ها و پروگرام های شامل پلان، در ترتیب قدامت ها بین پروژه ها و پروگرام ها، در پیشبینی های تمایلات قیم و نرخها و تهیه مواد و لوازم مورد ضرورت و بالاخره در پیش بینی های اقتصادی اجتماعی، تحلیل اوضاع اقتصادی، مطالعات ارتباط و مناسبت اندازه تولیدات صنعتی، تخمین تعداد کارگران مامورین دهقانان و فهمیدن تعداد بیکاران در کشور استفاده می شود.

منبع افزود:

همچنان در تخمین مجموعی عاید ملی و اندازه عاید فی نفر نیز، از احصاییه های این اداره کار گرفته میشود.

اصل پلان گذاری ملی به مقصد رشد اقتصادی و تکامل اجتماعی و چنان سنجش دقیق و استقاده از حد اکثر امکانات و بالاخره هرگونه عملیه علمی و تکنولوژی، مستلزم یک سلسله فعالیت های شعوری و مسلسل و مستمر به مقصد جمع آوری، ترکیب و توحید سنجش و ارزیابی معلومات و ارقام جهت شناخت حقایق و اوضاع می باشد. در نظام نوین و مترقی جمهوری متمرکز، توحید و انسجام فعالیت های احصایوی و مکلفیت های اداره مرکز احصاییه بیش از هر وقت دیگر حایز ارزش و اهمیت فوق العاده میباشد. زیرا اجرا و تطبیق موفقانه هر گونه تحول بنیادی و هماهنگی بر اساس پلان گذاری و متکی بر پایه ساینس و تکنولوژی میباشد که توسط يك اداره موثر و سازمان قوی و مسلکی احصایوی و تحقیقاتی صورت بگیرد.

تجربه کشور های مترقی جهان نیز ثابت می سازد که انکشاف و توسعه متوازن امور اقتصادی و پلان گذاری بدون موجودیت علمی احصایوی مشکل و حتی ناممکن است.

منبع اداره مرکز احصاییه ضمن يك سلسله بررسی های دیگر پیرامون نقش احصاییه در جهان امروز افزود:

با درک این حقایق و استقاده اعظمی از پرسونل مسلکی موجود مسوده قانون احصاییه و مسوده تشکیل و لایحه وظایف اداره ملی مرکز احصاییه، برای چهار سال آینده ترتیب و تدوین گردیده است. سوال دیگری را اینطور مطرح می سازم، چگونگی اعداد و ارقام به جمع آوری معلومات احصایوی می بردا زید؟ منبع میگوید:

اولتر باید توضیح کرد که قبل از جمع آوری هر گونه معلومات احصایوی لازمست پروگرام کار دستور ها، سوال های مورد نظر، جدول ها و فرم های ضروری به مقصد رهنمایی در امور جمع آوری ارقام و اعداد، طرح و ترتیب گردد.

مأمورین بنگه برای تهیه احصاییه های مورد نیاز تعیین میگردد نخست با اهداف پروگرام احصایوی آشنا گردیده و همچنان نقشه و فوتو های منطقه ساحه، که در آن پروگرام

تولیدات تعداد کارگران و سرمایه های جمع شده در همین سال ترتیب شده که از آن ها ظرفیت تولیدی سطح استخدام و اندازه سرمایه در فعالیت های صنعتی بدست آمده می تواند.

همچنان تمام موسسات صنعتی با توضیح محل، نوع تولید و ظرفیت فابریکه ثبت گردیده و به همکاری آن ها معلومات احصایوی جمع آوری شده بصورت مسلسل و مستمر ترتیب و تکمیل شده است.

ازین منبع میخواهیم تا کمی پیرامون احصاییه های جنایی نیز توضیح دهد. میگوید:

احصاییه واقعات جنایی، روزانه از تمام ولایات کشور، از طریق جنای مرکزی بدست می آوریم که در اداره مرکز احصاییه توحید و ترتیب میشود.

اداره مرکز احصاییه يك سلسله احصاییه های نموداری را، اخیراً رو بدست گرفته است، منبع آن اداره در بنمورد میگوید:

از جمله پروگرام های احصاییه نموداری میتوان از جمع آوری و نشر احصاییه های نموداری قیم مواد عمده استهلاکی هفته و از کابل و احصاییه عراجیات، نام برد.

همچنان احصاییه مأمورین و اجیران تمام دوایر برای سالهای ۱۳۵۰ و ۱۳۵۱ جمع آوری شده و از سال ۱۳۵۲ مأمورین و اجیران جریان دارد.

تحلیل احصاییه های مأمورین و اجیران، بصورت مقایسوی يك سال با سال دیگر سطح استخدام پرسونل را در دوایر دولت نشان میدهد.

منبع ادامه میدهد: يك سلسله احصاییه های صحی نیز تهیه گردیده و در آمریت پراسس تحلیل گردیده است.

در اخیر منبع مذکور بعد از یاد آوری و تذکر مشکلات این اداره و پلان های آینده آن گفت:

معلومات احصایوی مورد نیاز و تفصیل آن در هر کشور، با نوعیت و طرز پلان گذاری، ارتباط نزدیک داشته و دارد، مفید بودن و مطلوبیت متکی به قابلیت، اعتبار و صحت ارقام و اعداد بوده و با یست در این امر توجه خاصی مبذول گردد.

این ارزیابی ها، بدسترس دوایر مربوط گذاشته میشود تا به اساس آن تصمیم ضروری گرفته و پالیسی های خویش را طرح نمایند.

منبع استفاده از تجهیزات تخنیکی و الکترونیکی را در امور احصایوی کشور، پدیده ای جدید خوانده گفت:

این اداره فعلاً از ماشین های حساب برقی، ماشین های پنچ و کامپیو ترهای ساده استفاده میکند. سوالی را اینطور مطرح میکنم که در باره جمع آوری ارقام و احصاییه های سال ۱۳۵۲ با ترتیب و پراسس آن ها، کمی روشنی اندازید.

منبع مذکور به اساس راپور های موقی، اینطور توضیح داد:

این اداره طی سال جاری با وجود مشکلات تخنیکی و فقدان پرسونل مسلکی، در ساحه زراعت صنعت و سایر امور يك سلسله معلومات و احصاییه ها را تهیه نموده که در باره آن ها، اینطور می توان روشنی انداخت.

منبع پیرامون احصاییه های زراعتی، اینطور گفت:

اداره مرکز احصاییه در سال ۱۳۵۲ موفق گردید تا توحید، ترتیب و نشر احصاییه های مقداتی و تخمین مساحت زراعتی، تولید گندم آبی و لملی، تعداد دهقانان، زمیندار و مالدار احصاییه مواشی، منابع آبی، تعداد قریه جات به تفریق و مساواتی ها را تهیه نماید.

همچنان شاخص های بارندگی در کشور که برای تحلیل و پیشبینی حاصلات زراعتی موثر بوده با احصاییه های تجاری (واردات و صادرات) جمع آوری، ترتیب و توحید گردیده است.

منبع در باره احصاییه های صنعتی گفت:

معلومات احصایوی را جمع به فابریکات و موسسات و تصدیه های صنعتی کشور به تفریق اندازه

بعد ، مادرم گریه کنان بر آمد و در کچه پسر بزاز را دیدیم که مثل همیشه لباسهای پاکیزه بی به تن داشت ، او از حالت غریبه مادرم پرسید مادرم از انگشتی سختی گفت و حق حق نالید :

حق دخترم بود ... حق دخترم ...

به خانه که رفتیم ، پدرم آمده بود . وقتی از نزدیک دروازه اتاق پایین نشستیم ، بوی چرس را شنیدیم و آوازهای چند نفر به گوشم خورد . کسی گفت :

چه باید کرد ؟ آخر همه مرگ است . دیگران دسته چاهی تصدیق کردند :

آخر همه مرگ است !

بعد کسی دیگر سخنی زد که من نشنیدم و همه شان را به خنده انداخت . پدرم جمله صیغش را تکرار کرد :

عجب مردی !

در اتاق که در آمدیم ، دیدم مادرم بسا جسمهای سرخ شده و درم کرده چرت می زد بانوس و غمزه بود . خواهر بزرگم را نیز جرت برده بود . بعد ، خواهر کوچکم آمد و به مادرم گفت :

بچه بزاز کایت دارد .

مادرم لغتی درنگ کرد و سپس گفت :

بگو باید بالا .

بچه همسایه مان به درون آمد وانگشتی را به مادرم داد :

همین است ؟

مادرم حیرت زده آن را قایم :

ها ، خوشی است ! ... چطور ... چه دور کنی !

پسر جوان سرش را پایین انداخت :

میدانم ، پدرم آدمی حیثیت است .. باید از او به زور گرفت .

مادرم از فرط محبت میخواست او را در آغوش بگیرد و ببوسد . ولی پسر سرش را به زیر انداخت :

من میروم بدین .

و رفت نزد پدرم .

مادرم غظه های دواز انگشتی را بسا برقه تگریست ، چند بار آن را به کلکشی کرد . سر انجام به خواهر بزرگم گفت :

وقتی شوهر کردی ، میدهمت که نگاهش کنی .

ناگهان دروازه کوچه به صدا در آمد وقتی پایین رفتم ، دیدم که پولیسها به حویلی ریخته . یک صاحب منصب پولیس همراه بزاز همسایه ما نیز به حویلی آمدند پولیسها تاشیانه اینسو و آنسو دوندو بزاز اتاق پایین را نشان شان داد :

قمار خانه آنجاست !

آب دهشش را فوت کرد و باز هم فریاد زد :

چرخانه هم همانجاست !

دروازه اتاق پایینی باز شد . پدرم و دوستانش برآمدند . پدرم پرسید :

چه گپاشده .

پولیسها جوابی ندادند و سوی آنان دوندند کسی مقاومت نکرد . همه مخور و بی حرکت بودند . تنها پدرم چون گریه چالاکی سوی بام دود ، لب بام ایستاد و دست راستش را تهدید کنان سوی بزاز تکان داد :

خوب ... باتو کار دارم ! ...

بزاز همسایه مان فریاد زد :

پنجبزاز را بده ... میگویم تراغرض نگردن !

پدرم مانند معمول فریاد کشید :

بگو غرض بگیرند ... بگو ... مرا بیرونی قمار باز میگویند ! میفهمی ... بیرونی قدر باز ! ؟

بزاز اینبار عاجزانه تقریبا التماس کرد :

پیرو ، پنج هزار مرابده !

پدرم از لب بام خنده دا سر داد لغتی شماره ۴۱

راه...

سگوت کرد و بعد فریاد کشید :

صدوداگر بمرید ویک قمارباز نی !

و چون گریه بی به بام همسایه جید صاحب منصب پولیس صدا زد :

نذارید فرار کنده !

چند تا پولیس به دنبال او به بام همسایه رفتند .

دوستان پدرم خاموش و افسرده بودند چند نفر پولیس دستهای آنان را بستند یکی شان رویش را به سوی که پدرم رفته بود کرد و مثل آنکه نصیحت کند ، فریاد زد :

پیرو ... آخر همه مرگ است !

کسی پاسخ او را نداد .

ترسیده به اتاق آمدم . رنگت مادرم سپید پریده بود . چند بار پشت سر هم گفت :

خدایا ... این بار سوم است ! ... بار سوم !

سپس از هوشی رفت .

به کوچه دودیم ، آفتاب داغ مستقیم بر کوچه پر از گرد و خاک میتابید مردم جمع شده بودند . همه میگفتند :

پیروی قمار باز سرکشی کرده !

ولی دیگر در صدای شان تحقیر و نفرت دیده نمیشد .

پدرم از بامی به بام دیگر میرفت . گاهی میایستاد ، سوی مردم میدید و فریاد می زد :

مرا بیرونی قمار باز میگویند !

بزاز هم چون گریه بی از دیواری می گذشت و به بامی دیگر میرفت .

چند تا پولیس هم از دنبالش بودند . پدرم گاه گاه میایستاد و سوی پولیسهایی که از دنبالش می آمدند ، خودش را به شکلهای خنده آور دو می آورد بعد قهقهه را سر میداد و به بامی دیگر میرفت . مردم نیز در کوچه خط سیر او را تعقیب میکردند . یک بار پدرم از نظرها نا پدید شد پولیسها بی که به تعقیبش بودند ، نیز ناپدید شدند . کسی از میان مردم گفت :

مثل اینکه گرفتندش !

کسی دیگر پرسید :

چه شدند ؟

یکی دیگر جواب داد :

کم شدند .

ولی پس از چند دقیقه یک نفر از میان جمعیت دامنه کوه نزدیک خانه مان وانشان داد و فریاد زد :

ببینید !

در دامنه کوه پدرم که تقریبا بیست قدم از پولیسها جلو تر بود ، با چالاکی عجیبی به کوه بالا میشت . پولیسها با دشواری دنبالش میکردند . مردم یا سرور صدا به آنسو دوندند . درین حال همه میگفتند :

بیرونی قمار باز فرار کرده !

پدرم از دور مثل یک گدی فتری به نظر می آمد . گاه گاه میایستاد و خودش را سوی پولیسها به شکلهای خنده آور در می آورد و باز هم میگرفت .

یک بار دیدیم که پدرم چیزی را از زمین بر داشت و سوی پایین پر تاب کرد . بلا فاصله پولیس به زمین نشست باز هم چیزی را به سوی پولیسها پر تاب کرد . پولیس دیگری سرش را محکم گرفت و به زمین افتاد . بعد ، صدای دوگلوله بر

خاست و پدرم را دیدم که با اندام کوچکش از بلندی به پایین غلتید .

پدرم را در حالی که غرق در خون بود ، به کوچه آوردند . گلوله های پولیس به سرده اش خورده بود . بعد به سفاخانه بردندش و در آنجا مرد . خویشاوندان ما آمدند ، چند پدرم را بردند گور کردند سپس همه رفتند دنبال کار خود و ما تنها ماندیم .

یک ماه بعد از مرگ پدرم ، وضع ما بسیار بد شد .

کسی نبود که غم ما را بخورد و ما خلاصی میباید را احساس میکردیم . این خلا در اثر مرگ پدرم به وجود آمده بود وقتی که او زنده بود ، هیچ کدام مادر فکر آب و نان نبود . این برایمان خیلی طبیعی بود که روزانه در خانه چیزی باشد و ما بخوریم .

و سی صبح از خواب بر میخاستیم ، در چشم همه ما یک چیز خوانده میشد ، به نظر می آمد که هر کس میخواست از دیگری پرسد :

«اروز چه بخوریم ؟»

مادرم نسبی خواب نداشت . دایم آه می کشید . چهره اش روز بروز چین دار تر میشد . هر هفته چیزی را از خانه میبرد و پس نمی آورد یک روز قالیچه راه برد ، روز دیگر ساعت را و روز دیگر بالشتهای قالیچه بی را سر انجام نوبت گوسو اده هایش رسید .

آن روز خواهر بزرگم به سختی میگریست

و میگفت :

ایشا را نفروش مادر ! ... ایشا را نفروش ! ...

آنروز ها مادرم دیگر نمیگریست . سر و خشک شده بود .

در چشمهایش غصه گینه آلودی برق میزد . در پاسخ گریه های خواهرم بالحن سرد و خشکی گفت :

که نفروشم . چه بخوریم ... کوچه بخوریم ؟ ...

خواهرم جوابی نداشت و همچنان میگریست :

مادر ایشا را نفروش .

و مادرم گوشواره ها را فروخت .

چهار ماه از مرگ پدرم گذشت هوا روبه سردی میرفت .

نسبیا خنک بیشتر میشد و ماهی می نداشتیم . خواهران کوچک از سرما می لرزیدند و از مادرم میخواستند که آتش کند روز های اول مادرم با خنده های ساختگی می گفت :

بابا ، هنوز زمستان کجاست ؟ !

بعد ، کم کم حوصله اش سر رفت و در جواب آنان فریاد میزد :

من آتش از کجا کنم ؟ بگوید ... از کجا ؟

خواهرانم به گریه میشدند :

ما از خنک میبریم !

و مادرم باز هم فریاد میکشید :

زود تر بمرید که گوش من آدام شود !

درین هنگام ، مانند پدرم ، رگهای سرخ رنگی در چنمهایش میدوید و گوشه های دهانش از عصبانیت تکان میخورد .

یکروز صبح مادرم از جایشی بولغاست

بقیه در صفحه ۶۰

اعتماد بنفس داشته باشید

نیست؟ آیا فامیل شما فتمند و نجیبی ندارید؟ و یا... در هر صورت هیچوقت فراموش نکنید که این تنها شما نیستید که به این بدبختی ها دچارید، چه بسا انسان های دیگری که در شرایط خیلی ذیقتر از شما به سر میبرند اگر تحصیلات تان کامل نیست و شما از این لحاظ رنج میبرید و ناچارا احتیاج، خوب اینکه آنقدر ها اهمیت ندارد. میتوانید با مطالعه کتب مفید و سودمند بر وسعت دانش و معلومات خود بیفزائید. روز نامه بخوانید، رادیو گوش کنید به اوضاع مهم جهان توجه داشته باشید، در هر ساحه معلومات حاصل کنید، در اجتماعات شرکت کنید و با استفاده از معلومات خود تان با دیگران بحث و گفتگو نمائید، عقاید خود را آزادانه بیان کنید، از مشاجره نترسید. اگر یکسری از اطرافیان تان با عقیده و طرز تفکر تان مخالف است، بکوشید با دلایل قانع کننده قناعتش را فراهم آورید. به حرف های دیگران گوش دهید در اینصورت متوجه خواهید شد، که نیازی به شباهتنامه تحصیلی ندارند. و یا اگر در چهره و یا اندام خود نقصی دارید متوجه باشید که همه زنان و دختران جهان بیک شکل نیستند و یا برای موفقیت تنها زیبایی کافی نیست شما هم با قدری توجه و دقت می-توانید نواقص تانرا بپوشانید. مثلا با اتخاذ یک رژیم غذایی خوب و مناسب اندام دلخواه تانرا بدست آورید، البته بدون اینکه از گرسنگی خود را به هلاکت برسانید؛ بزرگترین دلیل عقده حقارت، کمروزی است شخص کمروزی متفاوت با دیگران دارد. مثلا دختری که قد خیلی بلندی دارد و از آن خجالت میکشد تصور میکند تنها کسی است که چنین قدی دارد و همگان متوجه قد بلندش بوده و تمسخرش میکنند. غلبه بر کمروزی و حقارت تنها با سعی در ابراز عقیده و معاشرت با دیگران بوجود می آید هرگاه شما موقع حرف زدن با دوستان تان متوجه آنها و حرف های شان باشید، در اینصورت خود را راحت حس کرده و میتوانید خوب فکر کنید و خوب حرف بزنید. نکته

دیگر اینکه شنو نده خوبی باشید بوسیله این روش خیلی آسان می-توانید به کمروزی غلبه کنید، لازم نیست حرف های دیگران را تکرار کنید، بکوشید عقیده خود را آزادانه و بدون خجالت بیان نمائید. از مخالفت کردن ورد نظریه دیگران بیم و هراس نداشته باشید. اما اگر همینطور کمرو بمانید و اعتماد بنفس نداشته باشید هرگز در زندگی پیشرفت نخواهید کرد. اگر تنها به خود فکر کنید، برای خود دنیای ساخته اید که خیلی ها کوچک تر و محدود تر از دنیای واقعی است پس بهتر است برای بدست آوردن یک زندگی موفقیت آمیز و برای تحقق بخشیدن به آرزو ها و آمال های خویش قدم به دنیای واقعی بگذارید، حس حقارت و کمروزی را فراموش کنید، از دنیای خیال بیرون بیاید و آرزو های محال و ناممکن را از ذهنتان دور سازید. به مردم احترام بگذارید، خود ربه همان شکلی که هستید بپذیرید و هیچوقت ترجیح ندهید در قالب دیگری در آید. از زندگی تان لذت ببرید. چرا در قالب دیگری بروید؟ «بل نسننيس» نویسنده معروف میگوید: «هرگز از خود انتقاد نموده و خود را با کسی مقایسه نکنید. شما خود تان هستید و همین کافی است غالبا در خصوص سجایا، توانایی ها، اعمال نیک و سودمند، ارزش شرافت حیثیت و بزرگی خود فکر کنید.»

راه...

کار دیگری خواؤ دست پوده نیست این هم يك راه است... يك راه پيسه پيدا كردن... يك راه روزی .
خیلی طبیعی گفتم :
- ها، این هم يك راه است.
او پرسید :
- یائیم ؟
با لحنی مصمم پاسخ دادم :
- بیا پیدا!
سوی همدیگر نگر ایستاده لیخنه زدند و از دنبال به حویلی رفتند دروازه اتناق پایینی را باز کردم همه چیز دست نخورده بود کف اتاق با گلیمی پوشیده شده بود در اتاق چلمی به چشم میخورد هوا سرد

بر علاوه آدام، پیوتر، پرو مان و سه پسر، ایوا و گنیسکا (دو دختر) که پنچگا نگي هستند، و د پسر دیگر نیز دارم که وارسکی مستقیم آنها را دولت بعهده گرفته است و از این نهایت ممنون هستم! طوری که میرمن ریچرد توقع کرد مقامات دولتی وار سا اینک يك خانه چند اتاقی را در یک ویلا نزد یک شهر به اختیار فامیل ریچرد قرار داده و برای یکسال اول چند قابله و نرس را جهت وارسکی اطفال گماشته بودند و علاوه از نظر مالی وادویه نیز امداد لازم بآنها مینماید. يك طبیب اطفال نیز از نزدیکتر یین شفا خانه محل موظف است تاوضاع

صحی این سه برادر و دو خواهر پنچگا نگي را تحت واریسی مستقیم قرار دهد. يك طبیب روانشاسی مانند طبیب اطفال برای مدت سه سال وظیفه دارد حالات روانی پنچگا نگي را مطالعه و تنظیم کند. قرار است این پنج کودک محبوب ملت پولند «شاهل کود-کستان» شوند.
برد نیان ریچر، پدر فامیل کثیر الاغضا، که يك صاحب منصب نظامی ارتش پولند است، برای مدت هفت سال آینده، سالانه ده هزار زولاتی «واحد پولی کشور پولند» جهت تهیه البسه و اعاشه فامیلی خویش بطور فوق العاده در یافت می-دارد.

میرمن ریچر مادر اطفال و مادرش که هنگام تولد اطفال در يك رستو رانت کار میکردن اجازه یافتند برای مدت سه سال با تمام معاش و امتیازات، رخصت شوند و بکار واریسی اطفال بپردازند. فامیل ریچر، امیدوار است تا اواخر سال ۱۹۷۴ به يك خانه شخصی که وسیع و کافی باشد نقل مکان نمایند.
میرمن میرلیو کادیا در حالیکه خندان و شادمان به نظر میرسید گفت :
- این اطفال برا یما خوب شبختی آورده اند!
و سپس افزود :
- در این بار که حاضرم بودم تنها انتظار داشتم دختری به دنیا آید و رمان...!

و با گفتن این جمله، دادگاه قمار خانگی را به دست گرفتم. در آنوقت سیزده سال داشتم.
(پایان)

خلا نند سیگوید . . .

میسازد، وگرنه همین اکنون خوانندگان حرفه وی مازندگی را حتی دارند و عایدات خوبی که «هم آهنگ» و «رحیم بخش» از آن جمله اند.

من فکر میکنم رادیو میتواند از راه دایر نمودن کنسرت های نما پشی هم ساحه فعالیت خود را گسترش دهد و هم امکانات تازه ای را برای تامین وضع اقتصادی هنرمندان خود میسر گرداند؟

ترتیب کنسرت های موسیقی معکوره خوبی است ولی وظیفه رادیو نیست، دپارتمنت موسیقی میتواند در این باره تصمیم بگیرد و مثلاً با ترتیب کنسرت های در لیسه های پوهنتون، حربی پوهنتون و حتی استودیوم های ورزشی و فروش نکت های به قیمت کم هم بشوند گان زیادی را جلب نماید و هم به عاید نوازندگان و خوانندگان بپردازد و زمینه رقابت هنری سالم را نیز میان هنرمندان بیشتر سازد.

بر میگردد بموضوع اول و پروگرامهای موسیقی رادیو، از نوآوری های خود بگوئید و پروگرامهای تازه ای که نشر نمودید یا آماده نشر دارید؟

رادیو در بخش موسیقی طرهای دارد که بمورد عملی میگردد و پروگرامهای جامع تری جا نشین پروگرامهای کنونی میشود، به اساس این طرح مایمگویم پروگرام های برای تمام مردم افغانستان و در نظر داشت ذوق های گوناگون آنها ترتیب و علی السویه نشر گردد.

ولی در قسمت موسیقی کلیوالی و آرموز نیز آن توجه بیشتری مبذول خواهد گردید.

پروگرام «کنسرت رادیو» که دو مین آن باواز ژیل نشر گردید و سومین آن باواز قمر گل در دست تهیه است پروگرامی است تازه که به همین زودی به پروگرامی پر شونده تبدیل شده است و ما می گوئیم آنرا به شیوه بهتر از این دوام دهیم.

در حال حاضر رادیو دارای چند ارکستر است و توسط چه کسانی رهبری میگردد؟

رادیو دارای چهار ارکستر می باشد، ارکستر بزرگ ۳۵ نفری که استاد سرمست و ننگی لی رهبری آن را به عهده دارند ارکستر کلاسیک که توسط استاد هاشم واحد بخش

رهبری میگردد و آرکستر های کلیوالی و دو می بوسیله استاد سرمست و ننگی لی رهبری میگردد و این دو ارکستر مجموعاً ۳۰ نفر نوازنده دارد.

اینطور میسرند که بیشتر نوازندگان و خوانندگان خود را گسترش را نمایند و طبیعتاً است که به همین علت کارشان نیز نمیتواند از نظر کیفی در سطح قناعت بخشی قرار بگیرد، شما برای رفع این مشکل چه اقدامی نموده اید؟

نوازندگان ارکسترهای «بزرگ» و «جازه» عموماً با روش نو تیششن آشنایند و نوازندگان ارکسترهای کلاسیک و کلیوالی نیز آنقدر پیروند که مجالی برای تحصیل ندارند ولی کارشان از نظر فنی بی عیب است در حقیقت آنها آنقدر تجربه و اندوخته دارند که بدون دانستن نوازندگان کاملاً بی عیب باشد با آنها رادیو در نظر دارد روش نوگیشن را تا جای که ممکن است مورد استفاده قرار بدهد.

آقای خلا نند با اجازه تان می خواهم بدانم از نظر شما ساده ترین طرق انکشاف موسیقی در افغانستان در چه مواردی خلاصه شده میتواند؟

من چهار پیشنهاد دارم که فکر میکنم برای انکشاف بیشتر موسیقی و جلوگیری از رکود استعداد های هنری در زمینه موسیقی مؤثر باشد و خلاصه این چهار پیشنهاد اینست:

الف: گسترش ساحه فعالیت هنرمندان از راه ترتیب کنسرت های ارزان قیمت.

ب: تنظیم موسیقی بنحوی که با خواسته ذوق و روحیه اکثر مردم هم آهنگ باشد.

ج: جمع آوری آثار نوازندگان استعداد و استفاده از آنها تفکیک هنرمندان از هنرمندان ممتاز هر استادان فن.

خلا نند وعده داد که بعد از این مجله ژوندون را از تازه ترین خبر های هنری رادیو بی خبر نگذارد از او تشکر نمودم و استودو یو را ترک گفتم در حالیکه فکر میکردم من تصمیم داشتم راپری تهیه نمایم اما موضوع شکل مصاحبه بخود گرفت.

پای صحبت عبدالله شادان

و یک رویداد بزرگ اجتماعی کمپ بزیم، بطور مثال رویداد عظیم و شگرف تأسیس جمهوریت در افغانستان که حادثه سیاسی نو، مترقی و مردمی است و حادثه ای است که از همان روز تأسیس افغان روشن و پسر صفا یی را برای اکثریت مردم سرزمین مان در یوایر چشمها گسترانید اینچاست که شاعرو هنرمند متعهد باید هنر شانرا در خدمت این رژیم مترقی و نوین و مردمی در آورند.

پس التماسی را که من در هنر می پستم آن است که هنرمند خوب ببیند عموماً و ژرف درک نماید و دید خود را بی آنکه از زشتی ها بپرسد و یا اینکه زیبایی ها را دستکاری نماید در شعر خود نقاشی نماید آنرا جاودانگی بخشد.

در باره فرم و شکل در شعر چه اندیشه داری و در مورد نوپروازان شعر دری چه میگوئی؟

من هم شعر نو را می خوانم و هم شعر کلاسیک را، اما بحکم زمان چنانچه شعر توبه مفهوم واقعی آن هست یعنی طوری که هم شکل افاده نو باشد و هم محتوی شعری استعارات و تشبیهات و کنایات آن تازه می باشد و سمبول هاد آن بکر و خوب به قول «ت. اس الیوت» ستون فقرات یک پارچه شعرا میسازد بوجه احسن مراعات شده باشد.

نو پروازان شعر دری را می توان راحت بدو دسته تقسیم نمود، عده ای که مثلاً با پیروی از اوزان نیمایی و اوانه فرمهای نو فکر میکنند و سالت شعری شان باین ریخته است و در محتوی چیز تکرار مفاهیم استعارات، تشبیهات و سمبول های که بارها گفته شده چیزی ندارند و یا اینکه شعر شان باز تابانی از احساس فردی است در قالبی نه گزیده که باز هم چنین شعری نمی تواند جفتک نباشد و گروه دوم شاعران آنهایی اند که مضمون نو را در قالب نو میانداختند و اصول تلازم شکل نو و مضمون نو را رعایت میکنند و سمبول ها و نشانه های شعری شان بکر است و تازه می دارد و خوب و بجا بکار برده شده است که چنین شعری هنرمندانه است و میتوانست هم احساس خواننده اش را لطیف نماید و هم الفاظ و انتقال فکری در آن خوب و راحت صورت بگیرد.

می توانید پارچه شعری را که دادای چنین مزایایی باشد برای ما بخوانید؟

در این لحظه شعری را به خاطر می آورم شعری را که بارها در رادیو خوانده ام و شما می توانید برداشت عینی شاعر را از شرایط عینی مردمی که شاعر در میان آنان زندگی میکند تشخیص دهید، همان طوریکه این شاعر آنرا تشخیص داده است و با سمبول های بگوردر عین حال ساده و به کمک کلمات در قالبی آزاد آنرا جاودانگی بخشیده است.

شعر او اینطور است:

تصویر ما در آینه ها نرعه می کشند ما را ز چار چوب طلائی رها کنند ما در جهان خویشتن آزاد بوده ایم دیوار های کور کور کین ناله میکنند ما را چراغک اسارت نشان میدهد ما را خستنا بخامی خود شان بوده ایم تانک ستارگان، همه با چشمهای تر دامن باد را به تفرع گرفته اند گای باد! ما روز ازل این نبوده ایم ما اشکهای از بی فریاد بوده ایم.

در دلدل جوانان

جوانان میتوانند با بکار انداختن فکر شان از ذوق و سلیقه خود در راه های مثبت تر، منطقی تر و درست تر استفاده کنند و در همه جا آدم های با شخصیتی محسوب گردند همان طوریکه خوشبختانه در مقابل این دسته «تقلیدگر محض» دختران و پسران دیگری هم هستند که در زمینه لباس پوشیدن و طرز استفاده از مدوسایل زینتی و آرایش و هر نوع جویی خود را حفظ نموده اند و همه عنوان یک جوان شیک، موقع شناس و با شخصیت و قابل احترام و محبت معرفی شده اند.

پس جوانان عزیز مد را تعقیب کنید اما مباحثات با موقعیت و شرایط محیطی و زیستی.

(س - غ)

پای صحبت عبدالله...

از نطقان رادیو چه کسانی را تأیید می‌کنی؟

— من آواز فریده انوری را زیاد دوست دارم ، در صدای او صداقت ، صمیمیت و ظرافتی نهایت زنانه وجود دارد ، او ممکن است از نظر دلکمه خالهایی داشته باشد ولی ظرافت خاص آواز او از نظر من بی همتا است . سالها پیش وقتی با رادیو سو و کاری نداشتم شعر خوانی اکبر م عثمان را دوست داشتم و حال هم از نظر من شعر خوان و وزیده ایست . مسعود خیلی که یادش بخیر ، از شعر خوان‌های خیلی خوب و خوش آواز است (افلیماغلی) و (انیسه لطیف) در کارشان موفق اند... اگر صرف نطقی مطرح باشد ، ظفر نطق خبر خوان خوبی است و شفیقه جیبی نیز در همین رده موفق است .

پس من چه می‌گویم ؟
نطق خبر خوان خوبی است و شفیقه جیبی نیز در همین رده موفق است .
زیر چشمی نظری بسا عتس میاندازد می بوسم :

مثلاً اینکه وقت تمام شده است؟ یا حجب و فروتنی میگوید تا چند دقیقه دیگر باید برای ثبت پرو گرام تراژوی طلایی دراستو دیو حاضر باشد از او خدا حافظی میکنم و بقیه صحبت را به آینده میگذارم یار زنده و صحبت باقی .

ساعت دیر تر عیار میکند - یعنی به ۸ برابر ساخته تا بتواند یک ساعت بیشتر بخوابد .

تا جاییکه حدس می‌زنم ، او در ساعتی که اصلاً میبایست عمارت بپا ببرد ، از خواب بیدار شده و احساس نموده که در بوتل گاز نقصی پیدا شده است . طبعاً او احساس وحشت کرده و به عمارت ما رفته است تا راجرز را پیش از باز کردن دروازه منزل اخطار کند درست دو ساعت بود که سیبهای ویزستنس مثل قوغ‌اتس بوده ، به اثر باز شدن دروازه جریان هوا انفجار را بار آورد .

تصور میکنم . عامل بروز انفجار جریان هوا شده باشد . گدازد محترق شده و همین خود سفر آخرت راجرز را فراهم ساخته‌است .

آه . صدای او گدازد شنیده میشود . ما هم به کلیسا برویم ! کسی خود را بطرف من خم کنید - این خوبست آن خانم که چادر سیاه دراز پسو دارد ، کلاودیا است . او زیر بار اندوه کاملاً خرد شده

و بیچاره هنوز واقعیت را میدانند . و آن خانم در آنجا - نی دو جوکی دوم از طرف آخر مقبول نیست ، هه ؟ او لیلی است . بیاید ما هم اینجا می‌نشینیم . خدای من ، چه اکلیل های مقبول گل ساخته اند!

شما باید بدانید که هر دو خانم اودامیقا دولت داشتند . اما این گلهای قشنگ که به روی تابوت قرار داده می‌شوند ، چه بدرد می‌خورند .

میداد و همو بود که باین سوالم :
آدم چطور میتواند نویسنده شود ؟ به

طور مختصر و موجز گفت : هر گاه توانستی اندیشه و تفکرات را بطور ساده در جملات افاده کنی ، آنگاه نخستین قدم رادراهن نویسنده می‌گذاشته‌ای . اجازه بده در باره نطقی سخن گوئیم شعر خوانی از نظر تو یک حرفه است ، یا یک هنر ؟

شعر خوانی را نمیتوانم یک هنر بگویم اما با آن هم شعر اگر خوب خوانده شود بعضی وقتها تا سرحد هنر پیش میرود یک نطق خوب یک شعر را دو باره می‌آفریند و با آن جان می‌بخشد و این باز آفرینی چیزی است که حرفه نمیتواند باشد هنر هم نیست یا قبول نشده است و لی میتوان گفت چیزی است در وسط این هر دو .

موفقیت یک نطق تابع چه شرا یغلی است ؟

سواد و آواز خوب
سواد : منظورت چیست ؟
منظور من از سواد در خواندن و نوشتن خلاصه‌نمیکند ، دسترس‌پذیریات گمشامل علم لغت ، ژبانشناسی و مطالعه کافی در نظم وثر وحی ملو مات افالسی نیزمی گردد شامل آن است .

ما دو باره به ساحل برگشتیم . برای بازگشت تابه ساحل تقریباً نیم ساعت وقت به کار داشتیم ، زیرا موتور قایق بد بخانه جالان نمیشد . در خلال اینمدت دو ساعت دگر سپری شده بود . یعنی از وقتی که با قایق از ساحل دور رفتیم و دو باره به ساحل برگشتیم . راجرز یک جست از قایق به خشکه رفت . بطرف عمارتی که گرایه کرده بود خیره ماند . هنوز چند دقیقه به ساعت ۸ مانده بود . من از او پرسیدم که چرا وضع مضحکی بخود اختیار کرده‌ای اما او جوابم را نداد . اما دفعه‌ای بطرف عمارت نشیمن خود دو بر داشته ، دروازه را به شدت باز کرده داخل آن رفت شاید جریان هوایی که به اثر باز شدن دروازه در داخل عمارت پدید آمد ، مسوول بشمار روون با قاطعیت زمان در آن نقش داشت . چه عمارت در همان لحظه و در یک چشم بزم زدن بپا شد . هنوز فکر میکنم هنوز بایش را از چوگات بداخل نگذاشته بود گمسه عمارت منفجر شد . هیچ قابل تصور نبود . با وصف تمام وقت و احتیاط کاری ها راجرز مرتکب دو اشتباه کوچک شده بود خوب بهتر است پول قهوه را پرداخته روان شویم . باقیمانده جریان را در راه برای تان باز گو میکنم .

او فراموشی کرده بود که همسرش زن بسیار تنبلی هست . به احتمال قوی وقتی راجرز لباس می‌پوشیده او از خواب بر خاسته است و آنگاه صبر کرده تا او از عمارت خارج شود . و آنگاه ساعت را یک

بار دیگر به من می‌گوید :
آدم چطور میتواند نویسنده شود ؟ به

طور مختصر و موجز گفت : هر گاه توانستی اندیشه و تفکرات را بطور ساده در جملات افاده کنی ، آنگاه نخستین قدم رادراهن نویسنده می‌گذاشته‌ای . اجازه بده در باره نطقی سخن گوئیم شعر خوانی از نظر تو یک حرفه است ، یا یک هنر ؟

شعر خوانی را نمیتوانم یک هنر بگویم اما با آن هم شعر اگر خوب خوانده شود بعضی وقتها تا سرحد هنر پیش میرود یک نطق خوب یک شعر را دو باره می‌آفریند و با آن جان می‌بخشد و این باز آفرینی چیزی است که حرفه نمیتواند باشد هنر هم نیست یا قبول نشده است و لی میتوان گفت چیزی است در وسط این هر دو .

موفقیت یک نطق تابع چه شرا یغلی است ؟
سواد و آواز خوب
سواد : منظورت چیست ؟
منظور من از سواد در خواندن و نوشتن خلاصه‌نمیکند ، دسترس‌پذیریات گمشامل علم لغت ، ژبانشناسی و مطالعه کافی در نظم وثر وحی ملو مات افالسی نیزمی گردد شامل آن است .

بسیار وقت از خواب بر خاسته - تصویب می‌کنم در ساعت ۵ و نیم بوده - چه درست سر ساعت ۶ پشت دروازه عمارت من قلاب کرد . او کاملاً عجله داشت گمسه چپل رفته قایقرانی کند . وحالا تیروی من اینطور است : او از خواب بر می‌خیزد لباس را می‌پوشد و رواد یوی شمساه ته دار را طوری عیار میکند که درست یک ساعت بعد تر رادیو واجاق را جالان نماید من این مطالب را صرف از محاسبه با انگشتان خود می‌گویم و حدس می‌زنم که همین طور شده باشد . میفهمم که چه می‌گویم ؟ من امروز نمی‌توانم راجرز را ببرسم که جریان چطور بوده . خوب قبول میکنم . یک ساعت بعد تر باید ساعت اجاق و رادیو را جالان میکند : در حوالی ساعت ۷ این کار صورت می‌گیرد طبعاً صدای رادیو را از روی احتیاط به درجه بسیار پایین می‌گذارد تا کلاودیا بهیچوجه از شنیدن آن بیدار نشود . به این ترتیب در جریان ویش موسیقی از رادیو طرف قهوه جوش به روی اجاق جوش می‌آید .

و من پیش خود فکر میکنم که راجرز یک توته کاغذ را بین ظرف قهوه جوش و سیم ریزستنس اجاق قرار میدهد که وقتی اجاق داغ شود ، آنرا محترق بسازد یک جرقه آتش بر حال برای در محترق کاغذ کافی میباشد و راجرز پس از اینکه تمام کار هارا سر برآه میسازد به آشپز خانه رفته و پایپ گاز بخاری را آنگاه سوراخ میگذارد تا گاز پرو پان به تمام اتاق جریان پیدا کند . پرو پان طوریکه محترق یکسازد سنگین است و به روی زمین اتاق می‌ماند و به این ترتیب راجرز میدانست که کلاودیا تا وقتی مقدار کافی گاز در اتاقها نریخته متوجه آن نمی‌شود و تا - و حالا کلاودیا از میان رفته - و راجرز بصفت یک مرد زن مرده خوشحال می‌تواند بالیلی خود ازدواج کند .

همه چیز به بسیار خوبی سنجیده شده بود . حتی راجرز به من هم درست پیشینی داشت زیرا من می‌توانستم بحث شاعر راجرز به پایپ سوراخ شده گازو جالان کردن اجاق برای تهیه قهوه در محکم به نفع او شهادت بدهم . خوب اگر پولیس هم می‌گفت میشد - می‌توانست شک پیدا کند ، اما اثبات لازم بود - آنچه که پولیس هرگز نمیتوانست ارائه کند صبر کنید . من می‌توانم داستان را تا به آخر برسانم و پیش از آنکه مراسم تشیع جنازه آغاز شود همه ماجرا را برایتان حکایت کنم . در کجا بودم؟ صبح ، راجرز به دروازه عمارت من تق تق زد . ما بیرون رفتیم و خود را به قایق رساندیم . ماچنگ عمارا به آب انداخته ، یک ساعت همه چیز عادی بود درست یک ساعت بود ، یعنی در ساعت ۷ راجرز وضع نااحتی پیدا کرد و تغییر نمود در قایق به بالای می‌رفت و مگاهکاهی به طرف ساحل می‌دید . او هیچ اتفاقی رخ نداد - مابه مایگیری ادا می‌آوردیم در حدود نیم ساعت دگر هم سپری شد وضع راجرز بکلی تغییر کرده دچار نااحتی شده بود هر لحظه اصرار میکرد ، بیا بتراست بر گردیم . شما علت اصرار او را می‌فهمید - او می‌توانست از اینکه در یک

محله نقشه اش نقص وجود داشته است که طور دلخواه او عملی نشده است . حدود ۵۰ متر ازهم فاصله داشت و در شام روز چمه او نقشه اشرا پیاده کرد امی و من مادر عمارت او بودیم - همه چیز دو حد اعلا ترتیب و نظم بود . البته به نظر من اینطور آمد . راجرز نقش یک شوهر تمام عیار در دوستی و معیت زن و شوهری را بازی میکرد اودگر انتخابی نداشت تا صبحه را همینطور تمثیل میشود تا کاملاً طبیعی جلوه نماید . او در جریان این بازی ثابت بود که تنها عاشق همسرش می‌باشد با نهایت زودنگی و هوش .

لایه شما میدانید که این عمارت کمینک چطور ساخته شده است در اینجا از لوله های گاز استفاده نمی‌شود . بلکه از گاز پروپان کار می‌گیرند این گاز مخصوص کمینک بوده در بوتل ها برای استفاده میسر است .

شام روز چمه مودنظر هوا سرد بود و راجرز بخاری کمینک را روشن کرد اما درست "لطفه" ایکه کلاودیا در اتاق نبود او این کار را کرد و راجرز حین روشن کردن بخاری گاز را بن تاید کرد که پایپ گاز در حوضه بین بوتل و بخاری سوراخ می‌باشد . در واقع پایپ سوراخ بود من خودم آنرا بچشم سر دیدم . پروپان از جمله گاز های سنگینی است که طاقت احتراق آن زیاد بود وقتی منقلب شود ، خدا نشان ندعد ، وحشتناک است !

در شام روز وقتی ما همه گرد هم نشستیم بودیم ، راجرز پرسید که فردا صبح چه پرو گرامی بگیریم ، ابتدا باید ظفر خانمها پرسیده میشد خوب واضعست . در گردش های تفریحی اخیر هفته معمولاً چه میکنند پس از صرف ناشتا شاید یک کمی قایق دانی . پس راجرز پیشنهاد کرد که خانمها می‌توانند خواب شانرا بگیرند در حالیکه ما دو نفر صبح وقت از خواب برخاسته به قصد صید ماهی سواد قایق می‌شویم و قایق دانی میکنیم .

من باین پیشنهاد او موافقت کردم و راجرز اظهار داشت ، اما باید سراساعت ۶ صبح از بستر بیرون بیاییم . خانمها طبعاً چنان قیافه ها یی به خود گرفتند ، مثل آنکه حرفهای ما را شنیده باشند و کلاودیا گفت ، قطعاً حاضر نیست که آنقدر وقت بر خیزد و برای ما چسای دوست کند راجرز خنده دوستانه کرده جواب داد ، درست کردن ناشتا صبح اصلاً هم لازم نیست ، چه ما میخواستیم پس از صید ماهی در بازگشت از قایق وانی نمانا کنیم . راجرز با نهایت زودنگی این موضوع را پیشی کشید - راجرز گفت ، او اجاق برقی را جالان کرده جای جوش را بالای آن میگذارد و آنرا با رادیوی شمساه دار وصل میکند . به این ترتیب برای کلاودیا هم قهوه تازه مهیا شده همراه با موسیقی دلنشینی از خواب بیدار خواهد شد و البته وقتی ما برگشتیم چشماند نفری ناشتا مکملی را پسانتر میخوریم کلاودیا پیشنهاد سخت خوشش آمد .

راجرز همینطور هم کرد . من دگر راهی نداشتم جز اینکه در قید سوگند تمام وقایع را بدقت و یک یک شهادت بدهم تا وقتی که صدای انفجار بلند شد بشما می‌گویم که وقتی عمارت منفجر شد - نه ، من چنین چیزی را در زندگی ندیده بودم . تمام عمارت - از بین رفت - یک خاکدان مبدل شد ! غیر قابل باور کردن است . هیچکس نمی‌تواند دقیقاً امروز بگو بد که تمام چیز چطور روی داد راجرز غالباً

ملوک نیمروز

زاله در سیستان مدتی حکم راند تا سر انجام مرگ گلو گیرش شده چشم از جهان که تاریخ سیستان درین مورد به آب و باب سخن میراند و معتقد است که مردمان سیستان به جهت آنکه موی زال را ست به زر کشیده بود و سیستان اعمار کرد، از آنرو با افتخار آن سیستان را (زر و رنگ) نامیدند و محلی را که زال ساخته بود «زرنگ» خواند اما اگر در زر فنی مسئله داخل شویم خواهیم دید که این

قول اساسی متینی ندارد. زیرا زال بنا به تصریح شاهنامه فر دوسی و

غیره کتب لغت یکی گفته میشود که موی سفید باشد و تا امروز در زبان مکالمه مردم ما این کلمه رائج و مورد استعمال داشته بنانیکه موی شان سفید و کهن سال باشند زال میگویند نه یکی که مویش به زر کشیده شده باشد.

اسم دیگر این خطه نیمروز است که درین مقاله پیشتر مطمح نظر ماست. مورخان در مورد این اسم

و وجه اطلاق آن نظریات مختلفی دارند که نگارنده این سطور به منظور ایضاح بیشتر مسئله پیرامون آن مطالبی را مینگارم.

مؤلف تاریخ سیستان در مورد وجه تسمیه نیمروز چنین نگاشته است که: (اما نیمروز و قول گویند یکی آنکه خردنرا در سالی یکروز بودی که دوازی یکساله را مظالم کردند آن همه جهان به نیمروز راست گشت).

و مظلومان سیستانی را جداگانه نیمروز بایستی بدین سبب نیمروز نام کردند و بوالفرج گوید نه چنین است: اما حکمای عالم جهان را بخشش

کردند به بر آمدن و فروشدن خورشید به نیمروز، وحد آنچنان باشد که از سوی مشرق از آنجا که خورشید بکوتاه ترین روز واز سوی مغرب از آنجا که خورشید به دوازدهم ترین روزی فرو شود و این علم بحساب معلوم گردد.

مؤلف برهان قاطع ذیل کلمه نیمروز و چنین معلوماتی را بدسترس ما میگذارد که: نیمروز معروف است یعنی نصف روز و آنرا سیدن آفتاب است بر دایره نصف النهار و ولایت سیستان را نیز گویند، باین سبب چون سلیمان «ع» با نجا رسید زمین آن را بر آب دید، دیوانرا فرمود تا خاک بریزند، در نیم روز بر خاکش کردند و بعضی گویند خسرو چنین تا نیمروز آنجا را لشکر گاه کرده بود

داکتر محمد معین نیمروز را از زبان پهلوی مأخوذ دانسته مرکب از «نیم روز پهلوی» میداند. و هم

و نیمروز بمعنی جنوب نیز آمده است (برهان قاطع «۴۹۰» طبع داکتر معین سال ۱۳۳۵).

نویسنده گان ممالک الممالک نیز تا حدی جانب نیمروز از لحاظ لغت و علت اطلاق آن بذل توجه

بقیه صفحه ۵

پروگرام تعاونی...

آخوت اسلامی می باشد و نوع سومی آنگونه همسایه ای است که هم از نگاه همسایه داری و هم از جهت آخوت اسلامی و هم از حق پیوند قرابت می باشد. لحاظ داشتن قرابت، دارای سه حقوق، یعنی حق همسایه داری، حق آخوت اسلامی، دین اسلام بنظر باید از انسان پیشوند های اجتماعی انسان ها، روابط و علاقی مردم را بر اساس دو سنی و صمیمیت بی ریزی

کرده و توصیه ها و اوامر اکیدی نیز در زمینه برپا در نموده چنان دستور میدهد که یک فرد با ایمان نسبت به برادرش همچون اجزای بهم پیوسته یک بنا هستند که همدیگر را نگاه میدارند. اسلام خوشبختی و سعادت انسان ها را در اعمال و تبارز صدر دی و تسامد با همی دانسته خاطر نشان میسازد که مردم تا آنگاهی که در زندگی اجتماعی و همگانی خویش شوی تعاون و معاشرت را در پیش نگیرند و از مصیبت دیگران متاثر نشده از خوشبختی شان احساس راحت و سرور ننمایند، نیکی و سعادت را نصیب نخواهد شد.

چرا اسلام باینگونه مسایل پیش از هر چیز زندگی توجه بیشتر بخرج میدهد و بخاطر چه اینکه بوضوح تعاون و همدردی می پیچد؟ برای اینکه آئین اسلام یک آئین جهانی و انسانی بوده برای سعادت کافه

میرسید (سوره الارض ابن حوقل ص ۱۴۹ تا ۱۵۹ ترجمه محمود عرفان طبع تهران سال ۱۳۴۵) ملوک نیمروز که اساس مقاله ما باالی تحلیل امارت آنها استوار است، از سلسله حکام محلی کشور ما در قرون وسطی محسوب میشوند که علی الرغم موجودیت حکومت مقتدرو نیرومند مرکزی، فرمان این دودمان در نیمروز نافذ بوده و درین سر زمین قدرت بهم رسا نیده بودند، ملوک نیمروز از بدو تاسیس حکومت شان در امور داخلی خود مستقل بوده در شیرازه بندی نظام اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی سر زمین خویش تر دستی کاملی داشتند. اما در مسایل خارجی همیشه به حکومت های بزرگ و پاسبطره خراسان متقار بودند که بعد درین باره مطالبی نگاشته می شود.

بقیه صفحه ۳

مذاکرات معین های وزارت خارجه و دوشنبه تاریخ اول و دوم جدی ۱۳۳۵ صورت گرفت. طرفین هنگام مذاکره بر علاقی و همکاری های دوجانبه انکشاف روابط دوستانه و معنوی بین دو کشور را مورد مطالعه قرار داده آرزو مدنی و آمادگی خویش را برای انکشاف و توسعه همکاریهای شان در همه ساحات مقصودا در ساحت اقتصادی بر اساس روحیه احترام متقابل مساوات و دوستی بین دو کشور غیر منسلک اظهار کردند.

طرفین ضرورت همکاری تسامد و وحدت نزدیکی را بین کشور های غیر منسلک جهت تطبیق تعاضل میم کنفرانس سران کشورهای غیر منسلک در الجزایر تأیید کردند. هر دو طرف لزوم سهگیری فعال کشور های غیر منسلک را جهت یافتن یک راه حل عادلانه برای معضله شرق میانه و استقرار صلح مستحکم و دایمی در این قسمت دنیا از طریق کمک به کشور ها و ملل عربی و پشتیبانی لاینقطع از مطالبات حقه ایشان تأیید نمودند.

طرفین بر پروبلم عایکه کشور های غیر منسلک با آن مواجه میباشند مقصودا پروبلم های مربوط به وضع پولی جهان و اوضاع اقتصادی تبادل افکار نمودند. طرفین راجع به تمایلات و انکشاف اوضاع در منطقه های مربوطه شان و سایر قسمت های جهان نیز تبادل افکار کردند. معین و ذوات امور خارجه یوگو سلاویا بیاضلی یاکشا پتریچ از بیاضلی وحید عبدالله معین سیاسی و ذوات امور خارجه دولت جمهوری افغانستان دعوت نمود تا از یوگو سلاویا بازدید بعمل آورند این دعوت با متنان پذیرفته شد.

دولتی مطبعه



مودوفیشن

دو نمونه جاکت با پتلون که از
تازه ترین مودهای زمستانه است
برای خانم های مورد پسند انتخاب
کرده ایم.